**عنوان:**

**خشونت­های خانگی علیه زنان**

مقدمه

خشونت خانگی علیه زنان

دیدگاه های نظری خشونت

نظریه پذیرش فرهنگی

نظریه اسناد (برای فرد پرخاشگر)

سبک اسناد کنترل

فرض های اساسی نظریه اسناد

نظریه اسناد به عنوان یک رویکرد شناختی در زنان

 کلیشه های جنسیتی و شیوه های اسناد دهی در خشونت خانگی

نظریه طرحواره های جنسیتی بم در رابطه با خشونت قالب های

 فکری جنسیتی

نظریه های و دیدگاه های مختلف در رابطه با جنسیت .

سبک های ابراز هیجان

کلیشه های جنسیتی در ابراز هیجان

رابطه سبک ابراز هیجان و سبک اسناد کنترل در خشونت خانگی علیه زنان

**مقدمه**

خشونت عبارت است از هرگونه فعل یا ترک فعلی که باعث آسیب جسمی، جنسی و یا روانی شود (کار،1381). خشونت را می توان عملی آسیب رسان دانست که فرد برای پیشبرد مقاصد خویش انجام میدهد و صرفا جنبه فیزیکی ( بدنی) ندارد بلکه ممکن است ابعاد روانی (فحاشی، تحقیر، منزوی کردن فرد، داد و فریاد)، جنسی و اقتصادی هم به خود بگیرد (درویش پور1387، به نقل از محمدی، میرزایی،1391؛کار1379) .

خشونت علیه زنان پدیده ای چند بعدی است که خشونت خانگی یکی از تظاهرات آن به شمار می رود. خشونت در هر جامعه شکل هایی به خود می گیرد که با ساختار قانونی، سنتی و دینی و سیاسی همان جامعه متناسب است. بنابراین اثار خشونت علیه زنان در ایران را باید در مجموعه ای به هم تنیده از انواع خشونت های خانگی، اجتماعی، سیاسی و تفاسیر خاصی از دین جستجو کرد. تاکید بر ارزش هایی مانند جداسازی افراد دو جنس در مراکز دانشگاهی، منع حضور زنان از تماشای مسابقات ورزشی مردان، جلوگیری از فعالیت زنان هنرمند در جایگاه خواننده و مانند اینها، شکل هایی از خشونت است که بر زنان ایران تحمیل شده است (کار، 1381). به هر نوع عمل و یا احتمال رفتاری که به آسیب جسمی، جنسی، روانی یا محرومیت و عذاب منجر شود خشونت علیه زنان گفته می شود این تعریف، تهدید به چنین اعمال و رفتاری، محرومیت از آزادی به اجبار یا به اختیار، اعم از اینکه در زندگی شخصی(خصوصی) یا جمعی رخ دهد را نیز در بر می گیرد (نهاوندی1386 به نقل از وردی نیا، ریاحی، اسفندیاری).

همانگونه که گفته شد چنانچه رفتار خشونت آمیز علیه زنان در چارچوب خانواده و میان زن و شوهر روی دهد از آن به خشونت خانگی تعبیر می شود (پور رضا و موسوی،1382؛ سازمان جهانی بهداشت،1380).

پسران این رفتار رسانه ها را به مثابه الگوی رفتاری یاد می گیرند و در مقابل دختران می آموزند که رفتار خشونت آمیز برای زنان امری غیر مرسوم است (اعزازی،1380). در ایران نیز زنان در اثر فشارهای سنتی هزاران ساله که دامنه ای وسیع دارد خو گرفته اند که بخش عمده ای از وضعیت خشونت بار زندگی خود را از دیگران بپوشانند (کار، 1381).

خشونت نسبت به گروه طبقه و یا ملیت فرق می کند چنانچه زنان طبقه پایین یا مهاجران شهری یا مناطق عشیره ای بیشتر تجربه خشونت جسمانی تا قتل های ناموسی را دارند گاهی همین زنان چنان جامعه پذیر می شوند که خشونت را بازتولید و استمرارش را تداوم می بخشند (محمدی اصل، 1388)، چرا که پنهان نگاه داشتن خشونت علیه زنان و پرهیز زنان از واکنش فعال نسبت به آن، یکی از مشخصات خشونت علیه زنان در تمام جوامع است به نظر می رسد چنین نگرشی به خشونت در هر جامعه دلایل خاص خود را دارد و با شرایط و زندگی فردی زنان هر جامعه متناسب است (وردی نیا و همکاران،1386).

وقتی زنان یاد گرفته اند مورد کمک واقع شوند انگیزش ها و شناخت ها و رفتارهایشان را با خشونت همساز می کنند در نتیجه ترس از مرد و عدم اعتماد به نفس زنان را فرا میگیرد و به این ترتیب آنان ایفای نقش خشونت آمیز توسط مردان را با این روحیات تکمیل میکنند (همان منبع).

مردم شناسان بریتانیایی در چند قرن اخیر، خشونت خانگی را چنین تعریف کرده اند: تحمیل خواهش ها و دیدگاه های یک فرد خانواده بر عضو و یا سایر اعضای خانواده، از طریق اعمال زور، فشار، تهدید، تحقیر و جبر اقتصادی. این دانشمندان بر این باورند که خشونت خانوادگی مرز دینی، جغرافیایی، جنسی و نژادی نمی شناسد.

حقوقدانان در مصر بر این باورند که خشونت خانوادگی منشا جنسی دارد و همیشه زنان خانواده قربانی آن هستند. آنها می گویند: چون زنان در بسیاری از موارد از کمبود امنیت های فردی و شهروندی خویش رنج می برند بنابراین قربانی خشونت های خانگی می گردند (جلایی فرد، فکور راد، 1389).

**خشونت خانگی علیه زنان**

در برخی موارد خشونت های خانگی را خشونت های داخلی خوانده اند که به معنای حاکمیت غیر قابل تحمل فیزیکی و روانی یک فرد خانواده بر فرد یا افراد دیگر خانواده است. این حاکمیت غیرقابل تحمل به گونه های تحقیر، توهین، برخوردهای فیزیکی و محدود سازی آزادی ها برای قربانی تبارز می کند (زیبایی نژاد،1386).

گرچه خشونت در تمام جوامع به افرادی در سنین مختلف و جنسیت های گوناکون اعمال می شود اما این کنش مخصوصا متوجه زنان و کودکان است و مسائلی را به وجود می آورد که سلامت اجتماعی را تهدید می کند، زنان در سنین کودکی، جوانی و جا افتادگی مکررا قربانی خشونت می شوند خشونت علیه زنان و دختران عمدتا وجه جسمانی و جنسی دارد و به مدد فرهنگی نهادینه، تا آزار روانی آنان و از آن طریق تا خود آزاری جوامع تداوم می یابد (محمدی اصل،1388). اصطلاح قربانی نخست برای باکره­گانی بکار می رفت که به منظور انجام فرائض دینی به قربانگاه فرستاده می شدند (همان).

نتایج پژوهش های مختلف نشان می دهد زنان هشت برابر بیشتر از مردان خشونت همسرانشان را تجربه می کنند (سولر، وینایاک، و کوآداینو2000 به نقل از یزد خواستی 1387). و همین طور بر پایه آمار منتشر شده سازمان بهداشت جهانی از هر سه زن یک زن در طول زندگی خود مورد خشونت خانگی واقع می شود (سازمان بهداشت جهانی 2008).

تا 4 دهه قبل هیچ یک از جامعه شناسان به طور خاص به بررسی پدیده خشونت خانگی نپرداخته و افرادی مانند پزشکان و روانپزشکان که به صورت مستقیم با آن ارتباط داشتند آن را مطرح کردند و از طریق مقالات متعددی که در زمینه بررسی های بالینی در مورد کودکان کتک خورده نوشته شد مسئله خشونت خانوادگی به افکار عمومی و متخصصان جامعه ارائه گردید جامعه شناسان تا قبل از این با اینکه از وجود خشونت در خانواده آگاه بودند گمان می بردند این نوع رفتار خشونت آمیز استثنایی ست و در شرایط بحرانی (طلاق، جدایی و فقر مالی) در میان خانواده ها بروز می کند اما از دهه 70 میلادی نگاه پژوهشگران متوجه این پدیده شد و با انجام دادن بررسی های گوناگون کوشیدند خشونت خانگی را شناسایی کنند. بررسی های مربوط به خشونت با مقاله ای آغاز شد که در سال 1962، هنری کمپ و همکاران تحت عنوان "علائم مشخصه کودک کتک خورده "منتشر گردید (کریمی،1386)

**پیشینه پژوهش**

 **در اینجا به برخی مطالعات و تحقیقاتی که در داخل و خارج از کشور به بررسی خشونت علیه زنان پرداخته اند اشاره می شود.**

**جان ای. ابراین پژوهشی تحت عنوان خشونت در خانواده های مستعد طلاق در آمریکا در سال 1969 انجام داد حجم نمونه آماری در این پژوهش 150 نفر می باشد که شامل 52 درصد از زنان و 48 درصد از مردانی است که درگیر طلاق بودند همچنین تکنیک جمع آوری اطلاعات در این پژوهش، مصاحبه می باشد نتایج این تحقیق به این ترتیب بود:**

**-رفتار خشونت آمیز بیشتر در خانواده هایی متداول است که شوهران آنها در شغل و نقش نان آوری خانواده موفق نبودند.**

**-همچنین شوهران پایگاه پایین تری نسبت به همسرانشان داشته باشند لذا شوهران جهت اثبات مجدد برتری پایگاه شان در برابر دیگر اعضای خانواده به رفتار خشونت گرایانه متوسل می شوند (ابراین، 1971).**

**سوزان استاین متز یک پژوهش مقایسه ای بین کتک خوردن زن و کتک خوردن شوهر در سال 1975 بر روی نمونه ای شامل 57 خانوار که به طور تصادفی انتخاب شده بودند انجام داد این پژوهش از طریق مصاحبه با افراد خانواده و از جمله فرزندان در دلاویر انجام شد و به این نتایج دست یافت:**

**-بیش از 60 درصد خانواده های مورد بررسی در طی ازدواج خود خشونت را تجربه کرده بودند.**

**- در خانواده های مورد بررسی مردان آسیب بیشتری وارد می کردند اما میل زن و شوهر به استفاده از خشونت برای رفع اختلاف خانوادگی به یک اندازه بود اما اگر استفاده از اشیاء خارجی را کنار بگذاریم، شمار مردان در آسیب زدن به همسرشان فزونی می یابد و علت آن قوی تر بودن مردان نسبت به زنان می باشد ( استاین متز، به نقل از روی، 1377).**

**- هوتالینگ و سوگارمن، با بررسی بیش از 400 گزارش مربوط به زنان کتک خورده که در فاصله سال های 1970 تا 1985 در سمینارها ارائه و در مجلات چاپ شده بود کوشیدند مشخصاتی را در مورد زنان طبقه بندی کنند که در میان آنها عمومیت دارد و سبب می شود که قربانی خشونت شوند که یکی از آن مشخصات که به مثابه عامل مشترک در میان زنان کتک خورده مشاهده می شود تنها جنس آنها یعنی تعلق داشتن به جامعه زنان است ( اعزازی، 1380). و دیگری داشتن تجربه خشونت و یا مشاهده آن در زندگی دوران کودکی بود.**

**ماریا روی یک بررسی در مورد 150 زن آمریکایی که مورد ضرب و شتم توسط شوهرانشان واقع شده بودند در سال 1997 انجام داد اطلاعات و آمار و ارقام مربوط به بررسی درباره بدرفتاری با زنان از سوی همسرانشان طی یک سال از موسسه زنان مورد بدرفتاری قرار گرفته و بحران زده تهیه شده است 150 زن تحت بررسی به طور تصادفی از 1000 زن موجود انتخاب شدند و مورد مصاحبه قرار گرفتند این بررسی به نتایج زیر دست یافت:**

**نتایج حاصل از سابقه خشونت در خانواده پدری نشان داد که 1/81 درصد از شوهرانی که زنان خود را کتک زده بودند در خانواده پدری شاهد کتک خوردن مادرشان از پدرشان بوده اند و در بین زنان کتک خورده 3/33 درصد شاهد کتک خوردن مادرشان از پدرشان بودند و عنوان کرده اند که از رفتار خشونت آمیز شوهرانشان حیرت نکرده اند زیرا با این پدیده آشنا بودند.**

**پژوهشی با عنوان دریافت زنان از خشونت علیه ایشان بین زنان زندانی انجام شد هدف از این تحقیق بررسی ارتباط بین تساوی گرایی نقش جنسی و تحمل خشونت علیه زنان در بین نمونه ای از زنان زندانی اعلام شده بود یافته ها نشان داد زنان دارای باورهای سنتی نقش جنسی نسبت به زنانی که نگرش های برابر خواهانه داشتند بیشتر متحمل خشونت می شدند (جارکو،2002 به نقل از وردی نیا و همکاران 1389).**

**شهلا اعزازی تحقیقی با عنوان خشونت خانوادگی (زنان کتک خورده) در سال 1376 در تهران انجام داده است که نتایج آن را در کتابی مشتمل بر 3 بخش می باشد ارائه کرده است: در بخش نخست به تعریف خشونت و پیشینه تحقیق و در بخش دوم به تئوری های رایج در باب خشونت پرداخته است و در بخش سوم نتایج مصاحبه نیمه استاندارد با زنانی که از شوهران کتک خورده اند آورده است نمونه آماری تحقیق شامل53 نفر از زنانی ست که به مراکزمشاوره و پیشگیری بهزیستی مراجعه کرده بودند این بررسی با توجه به نظریه ساختار اقتداری (مردسالاری) انجام شده است و نتایج زیر به دست آمد:**

عوامل موثر بر خشونت از نظر وی شامل نگرش های اجتماعی در رابطه با خشونت( مثل پذیرش خشونت از طرف جامعه، مقصر دانستن قربانی و.....)، نگرش نسبت به مردان(مثل بالاتر بودن موقعیت، و پایگاه اجتماعی مردان، مردانه دانستن خشونت، غیرقابل تغییر دانستن برخی از خصوصیات مرد و......)، نگرش نسبت به زنان(مثل پایین تر بودن موقعیت و پایگاه اجتماعی زنان نسبت به مردان، انطباق خصوصیات اخلاقی زن با درخواست های مرد و....) نگرش نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده ( مهم بودن ازدواج به خودی خود،طبیعی بودن تعارض های خانوادگی، خصوصی بودن خانواده و...)، شرایط اجتماعی موجود در ایران ( ساختار مردانه سازمان های رسمی، نبود حمایت های اقتصادی و اجتماعی و.....) (اعزازی، 1380).

علل ارتباطی بین فردی در ایجاد و پذیرش خشونت نسبت به زنان در خانواده به نحوه روابط و تعامل های دو جنس زن و مرد و روابط ویژه آنها در خانواده به عنوان زن و شوهر باز میگردد یکی از علل ارتباطی نحوه اسنادهی است در مجموع، بافت فرهنگی و اجتماعی در بسیاری از جوامع، پیش داوری ها، عقاید و الگوهایی را ترویج می کند که سرسپردگی محض زن و در نهایت خشونت علیه زنان را توجیه می کند (سالاری فرد،1388).

نابرابری های اجتماعی کم و بیش نهادی می شوندمثلا برده داری شکل بسیار نهادی شده نابرابری در ایالات متحده بود که قانون آن را مصون داشته و دولت آن را اجرا می کرد منسوخ شدن برده داری به معنای پایان نابرابری های نهادینه شده نیست گرچه نابرابری جنس تفاوت زیادی با برده داری دارد اما همگام با نابرابری های نژادی و طبقه اجتماعی قویا نهادی می شود آنها درازمدت، ریشه دار و با دوامند آنها در ساختار و عملکرد سازمان ها مانند محل کار، خانواده ها، مدرسه و غیره جایگزین می شوند نابرابری های درازمدت و نهادی مانند نابرابری های جنسیتی، نژادی و طبقه اجتماعی تا حد زیادی با انواع دیگر به لحاظ شیوه های تجربه و ادراک فرق دارند (جک من، 1994). زمانی که یک رابطه نابرابر منظم و نهادینه می شود صرفا نوعی از « زندگی همینه دیگه» را گروه فرودست و آنهایی که دچار نابرابری می شوند قبول دارند که نابرابری های نهادینه شده بیشتر از نابرابری هایی که پایدار و روزمره نیستند قابل تحمل می باشند (همان).

نابرابری ها از همه نوع تا حدودی دوام می آورند زیرا مردم آنها را فرآیندهایی مشروع تلقی می کنند که نتایج نابرابری را به همراه دارد مشروعیت عبارت است از فرآیند هاییکه از طریق آن نابرابری ها توجیه می شوند یعنی با روش هایی درک و فهمیده می شوند و آنها را مناسب و معقول می سازند نابرابری ها را می توان امری بدیهی دانسته و قابل قبول و مطلوب تلقی کرد (کالیتر و مولر،2000به نقل از سفیری).

بسیاری از زنان تمامی وقت و انرژی و تلاشششان را برای یافتن و حفظ ارتباط با یک شخص بکار می گیرند(دوبی 1993 و مک براید 1990 به نقل از شریفی 1384) که هموابستگی نامیده می شود یعنی توجه زیاده از حد نسبت به حالتها و رفتار گروه غالب،هموابستگی لزوما یک ویژگی زنانه نیست بلکه با نقش های جنسیتی زنان رابطه دارد(شریفی،1384) که بر اساس آن زنان نیازهای خود را نادیده می گیرند تا به رشد دیگران کمک کنند و این رفتارهای انکار خود در آنها می تواند خودمختاری فردی را در آنها محدود سازد که قطع ارتباط یا شکست در سهیم شدن در یک ارتباط دو جانبه می تواند منجر به افسردگی، انزوا و... در زنان شود هموابستگی مترادف با مراقبت سالم در زنان نیست بلکه با انکار خود همراه است (کوان،1994 به نقل از همان منبع).

مثلا بیشتر مردم ایالات متحده معتقدند که هرکس فرصت برابر برای رسیدن به موفقیت و پیشرفت دارد ولی همین مردم نابرابری در ثروت را ناعادلانه یا غیرقابل قبول نمی دانند (هوخشیلد،1995).

روابط بلند مدت و نابرابری مانند روابطی که بر اساس جنسیت است منافع بی چون و چرایی را برای حفظ این ترتیبات و مقدمات به گروه های فرادست می دهد انجام این کار مستلزم این است که ایدئولوژی هایی را بسازند که برای گروه زیر دست به جای آنکه خصمانه و مخالف باشد مساعد و خوشایند تلقی شود بدین ترتیب ترتیبات و مقدمات نابرابر پنهان شود چرا که اگر قرار باشد گروه فرادست در پی حفظ منافعشان باشند گروه فرودست باید این ایدئولوژی را متقاعد کننده بدانند (همان). با وجود تحولات در جامعه ایرانی و تجربه زندگی نوین در چند دهه اخیر می بایستی تغییرات ملموسی نیز در عقاید و باورها ایجاد شده باشد تغییر نگرش درباره زنان در بین زنان به نظر می رسد باید بیشتر رخ داده باشد (کریمی 1384).

پدرسالاری در روابط جنسیتی ایدئولوژی ای است که زنان را به دیده افرادی نیازمند مراقبت، محافظت و راهنمایی مردان می دانند تمکین پذیرش این رابطه راتوسط زنان نشان می دهد (روتمن، 2002).

یکی از ویژگی های خشونت علیه زنان در ایران پنهان بودن آن هم از نظر خانواده و هم از نظر دولت است زنان تا آنجا که امکان دارد سکوت می کنند و اعتراضی نمی کنند پنهان نگه داشتن اعمال خشونت علیه زنان و پرهیز زنان از واکنش فعال نسبت به آن، یکی از مشخصات خشونت علیه زنان در تمام جوامع است به نظر می رسد چنین نگرشی به خشونت در هر جامعه دلایل خاص خود را دارد و با شرایط و زندگی فردی زنان هر جامعه متناسب است.(وردی نیا، ریاحی، اسفندیاری 1389).

آن چنان که در نظام فکری مرد سالار اشکالی از خشونت مردان در خانواده طبیعی محسوب می شود و برای زنان به صورت بخشی از زندگی عادی شان به حساب می آید(بارت، 1980 به نقل از وردی نیا، ریاحی و اسفندیاری 1389).

مهر انگیز کار، تحقیقی با عنوان پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران انجام داده است که در دو حوزه عمومی و خصوصی به مساله خشونت پرداخته است در حوزه خصوصی به خشونت هایی چون عدم وجود فضای مناسب در خانواده برای رشد شخصیت و اعتماد به نفس دختران، عدم آزادی دختران در زمینه خروج از منزل، عدم آزادی دختران در انتخاب همسر، محرومیت از تحصیل و پرداختن به کار خانه داری، تبعات ریاست بی قید و شرط مرد در خانواده به صورت تهدید، تحقیر و کتک زدن، ایجاد محدودیت های مالی، سوئ رفتار جنسی اشاره می کند و معتقد است در حوزه عمومی آداب و رسوم و سنت های غیر مذهبی توجیه کننده خشونت علیه زنان، فرهنگ شفاهی و کتبی، سنت ها و پاره ای از تفاسیر سنتی از دین، موسسات اجتماعی از قبیل مدرسه، مطبوعات، رادیو و تلوزیون و نظام سیاسی هرکدام به نوعی توجیه کننده و زمینه ساز خشونت علیه زنان در ایران می باشد(کار، 1379).

یک ظرح ملی درباره خشونت علیه زنان در ایران در سال 1382 توسط دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز مشارکت امور زنان ریاست جمهوری انجام شد و تعدادی از برجسته ترین جامعه شناسان ایرانی از جمله محمود قاضی طباطبایی، علیرضا محسنی تبریزی، و هادی مرجایی، مجری آن بودند این طرح در 28 کشور به بررسی خشونت خانگی علیه زنان پرداخته است گزارش های مربوط به این طرح در اواسط سال 1383 آماده شد این تحقیق دارای 4 پرسشنامه بود که پرسشنامه شماره 1 به بررسی ویژگی های فردی و خانوادگی پاسخگویان می پردازد پرسشنامه شماره 2 به بررسی ویژگی های روانی و شخصیتی پاسخگویان، پرسشنامه شماره 3 به ارزیابی فعالیت های اجتماعی اقتصادی و سیستم حمایت های اجتماعی پاسخگویان زن در ارتباط با خشونت خانگی می پردازد و پرسشنامه شماره4 با هدف مطالعه نگرش و عملکرد مردان در ارتباط با پدیده خشونت خانگی توسعه داده شده است نمونه تحقیق مشتمل بر 12596 پاسخگوی زن و 2066 پاسخگوی مرد می باشد امارهای این طرح نشان داد که :

-66% زنان ایرانی از اول زندگی مشترکشان تا کنون حداقل یک بار مورد خشونت قرار گرفته اند.

-میزان خشونت فیزیکی و روانی در این مطالعه نسبت به سایر انواع خشونت رتبه اول را به خود اختصاص داد و میزان خشونت جنسی نسبت به سایر انواع خشونت کمتر بود که علت آن را با توجه به جامعه و فرهنگ ایران می توان ناشی از خود سانسوری و نزاکت زنان مورد مطالعه دانست.

در یک بررسی که در بین زنان ژاپنی تبار ساکن ایالات متحده آمریکا انجام گرفت عوامل فرهنگی و ارزش های نهادینه شده همچون تحمل و شکیبایی در روابط خانوادگی به منظور حفظ آبرو، اجتناب از ستیز پایداری و حراست از وفاق خانوادگی، مهمترین عوامل بازدارنده در جهت تشخیص و شناسایی رفتارهای خشونت آمیز شوهران این زنان و خنثی سازی تلاش های کمک رسانی به آنان بوده است (صابریان، آتش نفس، بهنام 1382).

نیره توکلی در پایان نامه دکتری خود با عنوان هویت جنسی همسران و خشونت علیه زنان در خانواده ها در سال 1382 به بررسی خشونت علیه زنان پرداخته است روش بکار گرفته شده در این تحقیق روش کیفی است و کانون توجه بیشتر به توصیف و تبیین پدیده مورد نظر معطوف است. بر اساس نتایج به دست آمده از تحقیق عوامل فرودست پنداشتن هویت زن و زمینه سازی فرهنگی برای خشونت با او را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

-تفکر متاع پنداشتن زن و خارج شمردن او از شمول دایره انسانی و اولی دانستن جنس مرد.

--وجود تبعیض های حقوقی و قانونی منفی در مورد زنان

--خلا حمایت والدین از زن مطلقه.

-عدم حضور زنان در مشاغل مدیریتی کلان و تصمیم سازی.

در تحقیقی که کاووسی (1392) در رابطه با ساختار قدرت در خانواده و رابطه آن با خشونت انجام داد به این نتیجه رسید که هرچه میزان ایدئولوژی جنس گرایانه بیشتر باشد ساختار قدرت در خانواده مردسالارانه تر می شود و به تبع آن میزان خشونت علیه زن بیشتر می شود.

نقش و جایگاه زن در خانواده تابعی است از موقعیت و نقش اجتماعی زن در کلیت نظام سلسله مراتبی جامعه و نقش ها و مناسبات درونی زن و شوهر در خانه و خانواده را نمی توان بدون توجه به بستر و زمینه اجتماعی وسیعتری که خانواده خود جزیی از آن است بررسی و تحلیل کرد (کریمی، 1384).

خانواده در هر مرحله بازتابی از شرایط اجتماعی است که در یک مکان و زمان خاصی وجود دارد از طرف دیگر برای تبیین موقعیت و نقش اجتماعی زن در جامعه امروزی و خانواده باید به نظام فرهنگی- اجتماعی ای که متناسب با ارزش ها و باورداشت ها، در شرایط خاصی تصور و برداشت ویژه ای از زن و مرد خلق می کند و بر اساس آن برداشت و تعریف موقعیت و نقش زن و مرد را در جامعه تبیین می کند مثلا چه تصویری از زن با چه ویژگی ها و انتظاراتی از او ترسیم کرده ثانیا ریشه و علت پیدایش چنین تصویری از زنان چه بوده است (سیف، 1379).

پاک نهاد (1381) در کتاب خود به نام زبان و نابرابری جنسیتی به این نکته اشاره کرده است که تفاوتهای جنسی غیرطبیعی در زبان فارسی وجود دارد و مردان و زنان در زبان فارسی طبقات زبانی و مجزایی هستند و این طبقات زبانی به صورت فرادست و فرودست است به اعتقاد او زبان هر فرهنگ شکل دهنده دیدگاه سخنگویان آن نسبت به جهان خارج محسوب می شود به عبارت دیگر بنا به شرایط اجتماعی هر زبان پاسخگوی نیازهای اجتماعی جامعه خود و نشانگر شیوه زندگی مرسوم آن جامعه است پاک نهاد در کتابش بیش از 500 داده از زبان فارسی راگردآوری کرده که هریک بازتابی از تبعیض موجود در زبان فارسی است زبان جنسیت زده ممکن است محیطی ایجاد کند که برای برقراری ارتباط و کنش های متقابل اجتماعی موثر نباشد نمونه ای از این واژه ها عبارتند از:حمام زنانه،اگر زن خوب بود خدا هم یکی می گرفت،سایه سر، متعلقه،بی وفا، پرگو، ناقص العقل، سلیطه و همین طور کاربرد واژه ها و عبارات توهین آمیزی مانند زن ذلیل خطاب به مردانی که برای همسر خویش احترام قائل هستند(کمالی، 1383).

سرانجام اشاره دائمی زبان به وجود صفات منفی در زنان و ایجاد این باور در اجتماع و در خود زنان است (همان منبع).

جمع بندی تحقیقات فوق نشان می دهد که نگرش های خشونت آمیز یکی از تعیین کننده ها و حمایت کننده های اصلی خشونت علیه زنان است تعهد به ارزش های نقش جنسی به عنوان الگوی نگرشی در کنار سایر عوامل از مهم ترین عوامل موثر بر ارتکاب رفتار خشونت آمیز و همچنین تعیین کننده نوع واکنش به خشونت علیه زنان محسوب می شود(وردی نیا و همکاران،1389).

**دیدگاه های نظری خشونت:**

نظریه پذیرش فرهنگی:

با توجه به این نظریه، علت خشونت مردان علیه زنان وابسته به فرهنگی است که افراد در آن زندگی می کنندوقتی در جامعه ای هنجارها و ارزش های فرهنگی خشونت مرد علیه همسرش را مورد تایید قرار دهد طبعا در چنین جامعه ای با آمار بیشتری از این نوع خشونت مواجه می شویم. بارنت معتقد است که خشونت در خانواده بازتاب مدارای جامعه با قربانی شدن فرد آسیب پذیر است (بارنت، 1995).

بر اساس تحقیق دوباش و دوباش[[1]](#footnote-1) مردانی که با همسران خود بد رفتاری می کنند در فرهنگی زندگی می کنند که در آن حاکمیت مردان بیشتر از زنان است( دوباش و دوباش،1979).

حتی تظاهرات خوردن، خوابیدن و جفت گیری به عنوان پدیده های زیستی به فرمان و انتظام فرهنگ در میاید و آدمی در تحقق آنها نه تنها خود که فرهنگ را نیز باز تولید می کند (محمدی اصل، 1388)

اعمال خشونت بر زنان به طور کلی و خشونت خانوادگی به طور خاص اجزای اصلی جوامعی را تشکیل می دهند که به زنان ستم روامی دارند، زیرا اعمال خشونت بر زنان از رفتار جنس غالب در جامعه نشات مس گیرد و در ضمن موجب تداوم آن می شود و وسیله ای است برای کنترل زنان در تنها فضایی که به طور سنتی بر آن غلبه دارند و آن خانه است. قطعنامه 45/19694 در ماده دوم بیانیه خود خشونت را به صورت خشونت جسمی، جنسی و روانی که در خانواده رخ می دهد توصیف می کند اما آن را محدود به موارد یاد شده نمی داند بلکه ضرب و شتم، سوء استفاده جنسی از دختر بچه ها در محیط خانواده، خشونت مربوط به جهیزیه و مهریه، تجاوز زناشویی، ختنه زنان و سایر اعمال سنتی آزاردهنده زنان، خشونت غیر همسر و خشونت وابسته به استثمار را نیز شامل می شود (کار،1381).

بعضی نظریه پردازان خشونت را به عنوان پاسخ یادگرفته شده ای می دانند که حاصل عضویت در گروه های خرده فرهنگی خاصی ست که در آن خشونت به صورت هنجارهای دستوری دیده می شود و افراد از بدو تولد به اشکال مختلف خشونت آشنا می شوند (گراندین و لورس،1997؛ ولفگانک وفراکوتی،1967؛باکر،1983). اما سایر نظریه پردازان معتقدند که هنجارهای پذیرش خشونت در سراسر جامعه نفوذ کرده و مختص خرده فرهنگ های خاصی نمی باشد.

لوینسون استدلال می کند که برخی جوامع مجموعه ای اساسی و پایه ای از ارزشها و اعتقاداتی دارند که بر خشونت و پرخاشگری تاکید دارند تحقیقات میان فرهنگی تا حدی از این قضیه حمایت می کند که خشونت خانگی در جوامعی شایع است که در آن جوامع سایر اشکال خشونت نیز رایج است شاید قوی ترین حمایت از این نظریه الگوی فرهنگی تحقیق ماسامورا [[2]](#footnote-2)است که داده های تطبیقی یک نمونه گسترده از جوامع اولیه را با استفاده از بسیاری تکنیک های روش شناختی در انتخاب روش و کدهای میان فرهنگی در اندازه گیری خشونت بکار گرفت وی دریافت که کتک زدن همسر با نرخ بالای جرم فردی، دزدی، پرخاشگری،دیگر کشی، کینه خانوادگی و جنگ مرتبط است. زیرا آنها پیامد مجموعه اعتقاداتی اندکه از پرخاشگری حمایت می کنند (گراندین و لوریی،1997).

گیدنز در توضیح عامل پذیرش فرهنگی می گوید: بسیاری از مطالعات تحقیقاتی نشان داده است که نسبت قابل توجهی از زن و شوهرها معتقدند که در بعضی شرایط یکی حق دارد دیگری را بزند. از هر 4 زن و شوهر آمریکایی یکی عقیده دارد که شوهر می تواند دلیل موجهی برای زدن زن داشته باشد نسبت کمتری معتقدند که عکس آن نیز درست است (گیدنز،1374).

پیجلو (1984) نتیجه گرفت که در اکثرجوامع، ساخت خشونت مردانه و تحمل آن رایج است.گذشته از یک مورد استثناء که مربوط به خشونت های سبک مادران نسبت به کودکان، هیچ جامعه ای رفتار خشن زنان را مثبت نمی داند اما به طور دائم به خصوص از طریق رسانه ها به رفتار خشونت آمیز مردان مشروعیت می بخشد.

تجربه خشونت زنان را در معرض انواع آسیب های روانی نظیر اضطراب، تنش، و افسردگی قرار می دهد که نسخه پیچی روانکاوانه برای آنها به لحاظ سوگیری جنسیتی این دیدگاه، بر مسائل زنان می افزاید مسئله آن گاه حادتر میشود که شاکیان و گزارشگران آسیب های روانی زنان هم مردان و یا زنان متعهد به مرد سالاری باشند و اینان اعم از شوهر یا پزشک معالج با همان افکار قالبی ناظر به خشونت علیه زنان حکم دهند (محمدی اصل،1388).

برطبق پژوهش جان نژاد مردان در 7/73و زنان 3/26 درصد موارد سخن هم صحبت خود را قطع می کنند 3/47 درصد از قطع کلام های زنانه حمایتی و 7/52 درصد از آن سلطه گرانه در حالی که 2/69 درصد قطع کلام های مردانه سلطه گرانه و 8/30 درصد دیگر آن حمایتی است (جان نژاد،1380) .

زنان در مکالمات خود کمتر قانون گرا و بیشتر متمایل به استثنا قایل شدن در قوانین هستند ولی مردان در طول تعامل یک دیدگاه کلی را حفظ و از زبان به شکل آمرانه استفاده می کنند و بین خود و دیگران جدایی و دوگانگی بیشتری احساس می کنند (بل مک کارسی، مک نامری، 2007 به نقل از حسنی رنجبر، نجفی عرب، 1391).

مردان عموما بیشتر به استفاده از کلام رقابتی و زنان به کلام مشارکتی گرایش دارند پژوهشگران دلیل این امر را جایگاه پایین زنان در اجتماع می دانند (غفار ثمر و علی بخش،2007 به نقل از همان منبع).

زبان مردانه قاطعانه تر، بزرگسالانه و مستقیم است در حالی که زنان به علت جایگاه پایین اجتماعی و پذیرش کلیشه های جنسیتی زبانشان نابالغ تر خیلی رسمی و بیش از حد مودب و غیر قاطعانه است و زنان در این زمینه اغلب دچار تردید هستند و همچنین در گفتار دچار انقیاد یعنی تابع بودن و حالت انفعالی زنانه هستند (نعمتی و بایر، 2007).

در پژوهشی که حسنی رنجبر و نجفی عرب درسال(1391) انجام دادند به این نتیجه رسیدند که زنان خیلی بیشتر از مردان از تعدیل کننده ها و نقل قول مستقیم استفاده کرده اند و همچنین جملات ناقص شان هم بیشتر است که این مسئله به خوبی نشانگر حالت انفعالی شان در محاورات است و همچنین مردان بیشتر از عذر خواهی و پوزش استفاده کردند البته نه در برابر زنان بلکه در مقابل هم جنسشان که این موضوع هم نشانگر سلطه گری مردان در مکالماتشان با زنان است (حسنی رنجبر و نجفی عرب 1391).

در پژوهشی که زارع در سال 1385 در شیراز انجام داد به این نتیجه رسید که قریب به نیمی از جمعیت نمونه مورد مطالعه دارای ویژگی های زنانه یعنی کلیشه ای هستنددر تمام مطالعاتی که در خصوص کلیشه های جنسیتی انجام شده است روشن شده است که کلیشه ها طی 20 یا 30 سال گذشته تا حد زیادی ثابت مانده است (زارع،1385).

در تحیقیقی که عسگری، احتشام زاده و پیرزمان در سال 1389 انجام دادند به این نتیجه رسیدند که هرچه نقش های جنسیتی آندروژنی یا ترکیبی از مردانه و زنانه همزمان باشد بهزیستی روانشناختی و همینطور پذیرش اجتماعی بالاتر است به عبارت دیگردو جنسیتی بودن در افراد پیش بینی کننده بهزیستی روانشناختی است چراکه هویت انسان هرچند تحت تاثیر عوامل گوناگونی مثل نژاد، ملت، شغل و سن است اما در اغلب جوامع یکی از تعیین کننده ترین آنها مقوله مردانگی و زنانگی می باشد (بارون و برن 1997 به نقل از همان منبع).

نمونه های زیادی از باورهای فرهنگی و نگرش های منفی نسبت به زنان در فرهنگ شفاهی و مکتوب ما وجود داردکه موارد ذیل نمونه اندکی از آنهاست:

اصطلاح گربه را دم حجله کشتن که اشاره به رفتار خشونت آمیز مردان و مطیع کردن زنان از همان ابتدای زندگی مشترک دارد.

اصطلاح زن ذلیل که صفت تحقیر آمیز برای مردانی ست که به نظرات همسر خود احترام می گذارند.

در فرهنگ لغت دهخدا اشاره های زیادی در این خصوص انجام گرفته است: (دهخدا،1357)

زن چو مار است زخم خود بزند بر سرش نیک زن که بد زند

زن چو بیرون رود بزن سختش خودنمایی کند بکن رختش

ور کند سرکشی هلاکش کن آب رخ می برد به خاکش کن

**نظریه اسناد (برای فرد پرخاشگر)**

قدیمیترین فرمول بندی نظریه اسناد در کارهای فریتس هایدر[[3]](#footnote-3)(1958) مشاهده می شود از نظر او اسناد عبارت است از فرآیندی که افراد بکار می برند تا رویدادها و یا رفتارها را به عوامل زیر بنایی آنها پیوند دهند (هایدر، 1958).

 هایدر معتقد است که بیشتر مردم روانشناسان تازه کاری هستند که می کوشند رفتار دیگران را بفهمند تا دنیا را بیشتر قابل پیش بینی کنند طبق گفته هایدر بیشتر مردم در این مورد یکی از 3 تبیین زیر را بکار می گیرند:

الف- آنها ممکن است فرض کنند که رفتار شخص دیگر معلول عوامل موقعیتی نظیر عوامل اقتصادی یا فشارهای اجتماعی ست( اسناد موقعیتی).

ب- آنها ممکن است تصور کنند که آن رفتار غیر عمدی و اتفاقی بوده و احتمالا در آینده روی نخواهد داد( اسناد موقعیتی).

ج- تبیین سوم این است که شخص با این رفتاریکی از صفات شخصی خود را بروز داده است (اسناد شخصی) (کریمی 1386).

نظریه اسناد به فهم فرآیندهایی کمک می کند که از طریق آن نیت های بدخواهانه به رفتارها نسبت داده می شود در کنار نظریه اسناد ، نظریه کنش متقابل نمادین و نظریه یادگیری اجتماعی نیز می تواند به فهم بیشتر ابعاد شناختی انتقادی پرخاشگری (نیت و اسناد) کمک کند.

 در خصوص همسر آزاری نیز شواهد گسترده ای نشان می دهد که اسنادهایی که همسران به وقایع زندگی می دهند تابعی از رضایت و خشنودی زندگی است مخصوصا همسرانی که تحت استرس اند به احتمال زیاد مشکلات زناشویی و رفتارهای منفی همسرشان را به خصایص ثابت و کلی همسرشان نسبت داده و رفتارهای همسرشان را به خصایص ثابت و کلی او نسبت داده و رفتارهای او را تعمدی، دارای انگیزه های بدخواهانه زناشویی و مستحق سرزنش می دانند. اسنادهای نامناسب با نرخ بالای رفتارهای منفی و مبادله رفتارهای منفی در تعاملات زناشویی مرتبط است و شاید یکی از پیامدهای اسنادی نامناسب این باشد که در طول زمان موجب کاهش کیفیت زناشویی و هرچه کیفیت زناشویی کمتر باشد میزان خشونت خانوادگی بیشتر می شود(کارنی و همکاران، 1994به نقل از همتی).

**سبک اسناد کنترل**

اصطلاح سبک به عنوان شیوه ترجیحی فرد برای فکر کردن و انجام دادن کاری، از جمله متغیرهای فردی است (آلپورت،1937 به نقل از نریمانی، ابوالقاسمی،جویباری1392)

سبک تبیینی به طور گسترده در پژوهش های مختلف روانشناسی برای پیش بینی افسردگی استفاده شده (هاجیل، باش و وارن،1996؛پترسون و سلیگمن؛1984،سلیگمن،1990 به نقل از رجبی و ییلاق1384).

سبک اسناد یک متغیر شناختی است که نحوه تبیین رویدادها را نشان می دهد منطق اساسی نظریه اسناد از این فرض نظری ناشی می شود که آدمی واجد این انگیزش است که از ماهیت محیط خود به ویژه از علل رویدادهای خاص آگاه شود اگر به فهم این نکته نایل آید که علت رویدادهای معین در گذشته چه بوده است آنگاه قادر خواهد بود تا با مداخله واقعی و یا انتخابهای خود و آنچه در آینده برای او اتفاق خواهد افتاد را مهار سازد (سیرز و همکاران1991 به نقل از امانی، خداپناهی، حیدری1385).

این تحقیق به آن نوع سبک اسنادی اشاره دارد که از فرمول بندی مجدد درماندگی آموخته شده آبرامسون و همکاران1978 به دست آمده است در الگوی جدید درماندگی آموخته شده نحوه تبیین رویدادهای غیرقابل مهار توسط فرد مهمتر از رویدادهایی است که واقعا اتفاق افتاده است (همان).

فریز1980 به نقل از نوری،مکارمی،ابراهیمی 1379در تحقیقاتش نشان داد که الگوهای اسنادی ناسازگارانه بیشتر در گروه های اقلیت نژادی، خانواده های کم درآمد و زنان است هرچند که گفته شده است که سبک اسناد ویژگی نسبتاپایدار شخصیت است اما به توجه به مطالعات ولفل(1982)، بلگر و چنی(1982) و دوهرتی(1984) به نقل از بارون و برن(1991) معلوم شده است که امکان تغییر در نوع سبک اسناد وجود دارد.

همچنین اسنادهای علی نقش با اهمیتی در رفتارهایی مانند روابط بین فردی، تعارض بین فردی، رفتارهای بهداشتی و غیره دارد(گودجانسون و پیترسون،1991 به نقل ازنریمانی، جویباری، ابوالقاسمی1392).

کریمی(1372) در تحقیقات خویش به این نتیجه دست یافت که تفاوتی بین زنان و مردان در سبک اسناد نیست ولی بارگر و کوپر(1972) به نقل ازنوری و همکاران (1379) به این نتیجه رسیدند که مردان منبع کنترل درونی تری نسبت به زنان دارند و همین طور رانز(1966) به نقل ازاحدی(1372)، هوکریج (1975)، هولران و لوپز(1984)، موآم وندا (1995) به نقل از نوری و همکاران(1379) نیز به همین نتیجه رسیدند.

در واقع نظریه سبک تبیینی یک چارچوب را برای بررسی سازه های خوشبینی و بدبینی(سلیگمن 1990) ارائه می دهد بیان می دارد که آن سازه ای ست که از مفهوم ناتوانی آموخته شده بهره گرفته بنابراین سبک تبیینی توصیفی است که انسان برای تبیین رویدادهای کنترل ناپذیر زندگی استفاده می کند و تفاوتهای فردی انسان ها را در 3 گستره(درونی-بیرونی)، (ثابت-متغیر)، و (کلی و خاص) که در عادت وقتی با رویدادهای خوب و بد زندگی مواجه میشوند منعکس می کند(گوتس چاک،1996؛پترسون، بوکنن و سلیگمن به نقل از اسمیت هال و ولکوک-هنری؛2000) بر اساس نظریه سلیگمن (1990) افرادی که برای رویداده های بد تبیین های درونی، ثابت و کلی ارائه می دهند دارای سبک تبیینی بدبینانه هستند بر عکس افرادی که رویدادهای بد را بر حسب علل بیرونی متغیر و خاص تبیین می کنند سبک تبیینی خوش بینانه دارند.

سلیگمن (1990) خاطر نشان ساخت باورهای افراد خوشبین و بدبین در خصوص رویدادهای زندگیشان یکسان نیست خوشبین ها معتقدند که شکست موقتی ست و آنها در آن مقصر نیستند در حالی که بدبین ها معتقدند که رویدادهای بد پایدارند زندگی آنها را مختل می کند و مقصرند به عبارت دیگر او دریافت که باورهاست که انسان ها را از یکدیگر متمایز می سازد.

بر اساس تعدادی از پژوهش ها(فری و هیلیر؛ 1993 به نقل از اسمیت، هال و لکوک-هنری2000؛ موس و جانسن؛1991) خوشبینی به عنوان یک توانایی پنداشته می شود که فرد در برخورد با موقعیت های چالش آمیز از آن به عنوان فرصت هایی برای پیشرفت یاد می کند و نه به عنوان یک عامل تهدید آمیز بارنس و سلیگمن(1989) دریافتند که سبک تبیینی مربوط به رویدادهای منفی در دوران بزگسالی ثابت می ماند و برعکس سبک تبیینی برای رویدادهای مثبت در دوران بزرگسالی تغییر می یابد آنها به این نتیجه رسیدند که اگر سبک تبیینی برای رویدادهای منفی یک جنبه ثابت از کنش وری دوران بزرگسالی باشد در نتیجه افرادی با سبک تبیینی بدکارکردی ممکن است در دوران زندگی شان در معرض خطر افسردگی، سلامتی ضعیف و پیشرفت پایین باشند همچنین سلیگمن و الدر(1986) نتیجه گیری نمودند که سبک تبیینی برای رویدادهای منفی ثابت است ولی برای رویدادهای مثبت ثابت نیست.

در این الگو وقتی انسان دچار درماندگی می شود که با مسائل غیرقابل حلی برخورد کند و دریابد که پاسخدهی او بی نتیجه است در این صورت از خود می پرسد که علت ناتوانی کنونی من چیست؟ پاسخ فرد به این سوال در قالب اسنادهای علی ارائه می شود این تبیین ها تحت تاثیر سه بعد مهم: منبع،تکرار و زمان قرار دارد(آبرامسون و گاربر و سلیگمن1980 به نقل از کدیور1381).

در رابطه با تفاوت های جنسیتی بین زنان و مردان در سبک های اسنادی گرین برک و مک لاهلین(1998) که زنان در سبک تبیینی متفاوت از مردان نیستند بانسی و پترسون(1997) گزارش نمودند که بین زنان و مردان در پرسش نامه سبک اسنادی برای رویدادهای مثبت و منفی تفاوت دیده نمی شود در مطالعه ای مالینکو، کولیکان و افورد (1996) به این نتیجه دست یافتند که مردان خوشبین تر از زنان هستند در رویدادهای منفی دخترها نسبت به پسرها به طور معناداری بدبین ترند.

همینطور سلیگمن اظهار کرده است که تنها فقدان کنترل در شرایط درماندگی آموخته شده نیست که بر تندرستی و سلامتی انسانها تاثیر می گذاردبلکه چگونگی توجیه این فقدان کنترل توسط آنها نیز اهمیت دارد(سپهوند، گیلانی، زمانی؛ 1387).

 تبیین و تلقی خوش بینانه از رویدادهای منفی ممکن است تاثیر های بسیار زیادی بر توانایی فرد در مقابله با استرس داشته باشد(پیترسون سلیگمن؛ 1987 به نقل از سپهوند گیلانی و زمانی 1387) به گونه ای که استرس همراه با سبک تبیین بدبینانه منجر به پیامدهای منفی از جمله بیماری در افرادی که در معرض خطر هستند می شود( جکسون و همکاران؛ 2002 به نقل از سپهوند و همکاران 2002).

در طی بیست سال گذشته هیچ موضوع به اندازه نظریه اسنادی در روانشناسی اجتماعی و شخصیت مورد توجه قرار نگرفته است نظریه های اسنادی بسیاری از پدیده های روانشناختی مانند انگیزش پیشرفت، روابط اجتماعی رفتار و روانشناسی سازمانی را در یک چارچوب منسجم موردبحث قرار داده اند این نظریه ها در جهت تحلیل پدیده ها به گونه ای کاربردی نیز مورد استفاده قرار گرفته اند در روانشناسی بالینی بسیاری از رویکردهای برجسته ماهیتی اسنادی دارند به طوری که اسناد علی در رابطه با درماندگی و افسردگی واکنشی و همچنین انگیزش پیشرفت نقش اساسی دارند(خانی اوشانی،1384).

در بسیاری از زمینه های روانشناسی و فلسفی این نظریه از سابقه طولانی برخوردار است برای مثال دیوید هیوم علاقمند بود بداند که افراد چگونه یک واقعه را مورد قضاوت قرار می دهند او معتقد بود قبل از اینکه حادثه ای علت یا حادثه ای دیگر در نظر گرفته شود پیش شرط های اساسی باید وجود داشته باشد:

-از نظر زمانی علت قبل از معلول باشد

-از نظر مکانی بین علت و معلول مجاورت وجود داشته باشد

-سومین و مهمترین فرض هیوم قبل از اینکه واقعه ای علت واقعه دیگر فرض شود بایستی این دو مکررا رخ داده باشند.

نظرات هیوم توسط میل گسترش یافت او اصل شیوه اختلاف را جهت توضیح و تبیین قضاوتهای علی بکار گرفت.

مفاهیم علیت هرچند که در زمینه های مختلف روانشناسی همچون ادراک و روانشناسی رشد نقش مهمی دارند و هرچند که این نظریه به شیوه های گوناگون در غالب نظریه هایی همچون شاختر و سینگر در مورد هیجان، نظریه یادگیری اجتماعی راترقابل مشاهده است اما به واقع فریتس هایدر پایه گذار نظریه اسناد است.

هایدر قبل از جنگ جهانی دوم به آمریکا مهاجرت کرد نظریات فلسفی خود را در مورد علیت ابتدا در زمینه ادراک بیان کرد وی چندین مفهوم را در فرآیندهای ادراکی مطرح کرد که دو مفهوم به محیط و دو مفهوم دیگر به ادراک کننده مربوط است.

دو مفهوم مرتبط با محیط عبارتند از

1) شی مورد ادراک

2) ویژگی ها و صفات مربوط به آن شی

دو مفهوم مرتبط با شخص نیز عبارتند از

1) الگوی تحریکی شبکیه

2) سیستم ادراکی که شی ادراک شده را دوباره سازی مجدد می کند

هایدر(1999) معتقد است که دوباره سازی مجدد شی مطابق با محرک های ادراکی یک فرآیند اسنادی است و اسناد یعنی اینکه سیستم ادراکی خصوصیات یک پدیده را به داده های حسی نسبت می دهد(هایدر،1999 به نقل از خانی اوشانی).

ایمر (1993) از مفاهیم فوق به عنوان اسناد صفات و خصوصیات یاد می کند و معتقد است که اسناد صفات از اسناد علی متفاوت است وقتی گفته می شود شی 1 علت شی 2 است اسنا دهنده میان دو شی یک پیوند علی برقرار کرده است و نه اینکه صفاتی را به یک پدیده نسبت دهد(ایمر، 1993 به نقل از خانی اوشانی1389).

فرض های اساسی نظریه اسناد:

همانطور که ذکر شد مفاهیم اسنادی ابتدا در زمینه فرآیندهای ادراکی مورد توجه قرار گرفت و سپس توسط روانشناسان اجتماعی برای تبیین و تحلیل فرآیندهای رفتار دیگران بکار گرفته شد.با اینکه به دلایل گوناگون رویکردهای اسنادی در زمینه های متفاوت روانشناسی تا کنون هیچ نظریه منسجمی ارائه نشده است در تمام این نظریه ها فرض های اساسی وجود دارند که عبارتند از :

1) نظریه های اسنادی فرض می کنند که افکار و شناخت های علی در رفتار، عواطف و تجارب نقش مهمی دارند بنابراین مدل های اسنادی یک رویکرد شتاختی است.

2) فرض دوم این است که افراد برای تبیین علی وقایعی که در محیط اجتماعی رخ می دهد انگیخته شده اند و از روش هایی استفاده می کنند که همانند روش هایی ست که دانشمندان برای تعیین علییت به کار می گیرند بنابرایننظریه اسناد رویکرد منطقی دارد.

3) فرض سوم اینکه نظریه های اسنادی ماهیتی کارکرد گرایانه دارند فرض بر این است که شناخت و فهم علییت و بکارگیری آن وصول به اهداف شخصی را ممکن ساخته و بقا را تضمین می کند اسناد دهنده یک اسناد دهنده محض نیست او در جستجوی دانستن است و هدف او اداره و کنترل موثر خود و محیط است.

**نظریه اسناد به عنوان یک رویکرد شناختی در زنان:**

در نظریه شناختی به سبک های اسنادی منفی و رابطه آن با درماندگی آموخته شده تاکید شده است این نظریه بر جامعه پذیری نقش های جنسیتی و تاثیر آن در افسردگی زنان اهمیت می دهد بر حسب این نظریه زنان بین پاسخ و بازده پاسخ شان در حیطه های مختلف زندگی ناهماهنگی بیشتری را تجربه می کنند و آموزش و تربیت آنها به گونه ای است که بیشتر با نقش های زنانه نافعالی و درماندگی همانند سازی می کنند نقش زنان اغلب آنها را متعهد ساخته است تا مراقبت جسمانی و عاطفی نسبت به اعضای خانواده فراهم سازند اما به همان میزان حمایت خانوادگی و اجتماعی دریافت نمی کنند لازم به ذکر است که در جوامعی مانند جوامع کشاورزی، و برخی موقعیت های اجتماعی نسبتا برابر مثل دانشجویان دانشگاه و گروه سالمندان تفاوتهای جنسیتی در میزان افسردگی گزارش نشده است و این عدم تفاوت جنسیتی در بروز افسردگی حاکی از تاثیر عوامل محیطی و موقعیتی در برابر تفاوتهای جنسیتی است لذا هنگامی که زنان و مردان در خانواده از موقعیت برابر بهره مند هستند تفاوت در میزان و بروز افسردگی بین دو جنس گزارش نشده است (خمسه 1386).

زنان درماندگیشان را مانند مردان بیان نمی کنند زنان نسبت به مردان به استرس حساس ترند این امکان وجود دارد که زنان به حوادث استرس زایی که در زندگیشان روی می دهد پاسخ های مختلف و همین طور استراتژی مقابله ای متفاوتی داشته باشند (کندلر و همکاران،2001).

در پژوهشی که دلا و همکاران در سال 2007 انجام دادند و در آن موش های نر و ماده را آموزش دادند که از شوک خفیفی به مدت 7 روز (استرس قابل کنترل) فرار کنند هر موش به موش دیگر وصل بود برای جلوگیری از فرار آنها (استرس غیر قابل کنترل) ولی با همان مقدار شوک یک روز بعد تمام موش های و همینطور گروه کنترل در یک تکلیف فرار دشوارتر آزموده شدند برخلاف تصور موش های نر فرار را یاد نگرفتند ولی موش های ماده یاد گرفتند تفاوتهای جنسی در رفتار درماندگی به وجود هورمون های جنسی در بزرگسالی وابسته نیست چرا که نه تخمدان برداری ماده ها و نه اخته کردن نرها باعث از میان رفتن درماندگی نشد (دلا، ادکمپ، وتستون و شورس 2007).

نظریه اسناد با قضاوتهای علی و چگونگی تبیین وقایعی که برای خود شخص و دیگران در محیط اجتماعی- فیزیکی رخ میدهد ارتباط دارد محققین علاوه بر بررسی ویژگی های چنین تبیینی بر پیشامدها و پیامدهای آن نیز تاکید دارندتبیین های علی غالبا به سوال چرا پاسخ می دهند بنابراین افکار و یا به عبارت دیگر شناخت ها محور اصلی تحقیقات اسنادی هستند رویکردهای اسنادی از جهتی با نظریه های شناختی تفاوت دارند این رویکردها شرایط فرد در محیط و حالت های انگیزشی را نیز در نظر می گیرند فرض اساسی نظریه های شناختی این است که موقعیت ها و یا محرک ها مستقیما به وجود آورنده رفتار و هیجان نیستند بلکه شناخت های فردی است که بین محرک و واکنش ها نقش واسطه دارد نظریه های شناختی چگونگی انتخاب، پردازش، یادآوری و ارزیابی اطلاعات فرد را در مورد خود و محیط مشخص می کند این فرآیندها در نطریه های اسنادی نیز قابل مشاهده است بنابراین نظریه های اسنادی رویکرد شناختی دارند(خانی اوشانی،1389).

سلیگمن 1975 فرض کرد وقتی انسان ها یا حیوان ها حادثه ای را تجربه می کنند که کنترلی بر آن ندارند انتظار ناتوانی در کنترل موقعیت های مشابه در آنها ایجاد می شود و در آن شرایط مجموعه ای از اثرات درماندگی آموخته شده را ظاهر می سازند(سلیگمن 1975) درماندگی به شکل خودکار نتیجه یک تجربه غیر قابل کنترل نیست در واقع بسته به ادراک فرد از این مطلب است که چرا تجربه غیر قابل کنترل به وقوع می پیوندد بدین ترتیب مفاهیم تبیین و اسناد برای پاسخگویی به کاستی های تئوری اصلی درماندگی آموخته شده بکار برده شد (آبرامسون، سلیگمن و تیزدال1987 به نقل از منیر پور و همکاران 1386).

اسناد علی یک فرآیند است که از طریق آن افراد به عوامل ایجاد کننده یک حادثه پی می برند نظریه هایی که به عواقب این ادراک های علی می پردازند اغلب نظریه های اسنادی نامیده می شوند طبق نظر وینر 1985 علل درک شده یک حادثه عمدتا بر اساس سه بعد درونی-بیرونی، پایدار-ناپایدار و کلی اختصاصی تغییر می کند بعد درونی به طور ویژه در تولید عواطف مرتبط با عزت نفس(مثل غرور و گناه) و عواطف بین فردی(مثل خشم) نقش دارد بعد پایداری و کلی نیز از طریق انتظارهای موفقیت و شکست به عوامل انگیزشی از قبیل شدت و مدتی که یک شخص رفتار ویژه ای را انجام می دهد ارتباط می یابد اسناد پیامدهای موفق به عوامل پایدار منجر به افزایش انتظار موفقیت در آینده و موجب تداوم رفتار در مواجهه با موقعیت های مشکل می گردد در حالی که اسناد پیامدهای ناموفق به عوامل پایدار به کاهش انتظار موفقیت از یک سو و تمایل به ترک کوشش از سوی دیگر می انجامد(منیرپور و همکاران1386).

باورهای مخرب در مورد موفقیت:

1) کمال طلبی در عمل:هرگز نباید شکست بخورم یا مرتکب اشتباه شوم.

2) کمال طلبی ادراکی: اگر اشتباه کنم یا آسیب پذیر باشم دیگران مرا دوست نخواهند داشت.

3) اعتیاد به موفقیت: ارزش من به عنوان یک انسان بستگی به موفقیت، هوش، استعداد، موفقیت شغلی، درآمد یا وضع ظاهرم دارد.

باورهای مخرب درمورد عشق:

4) اعتیاد به تایید و تصدیق: برای اینکه ارزشمند باشم همه باید مرا تایید و تصدیق کنند.

5) اعتیاد به عشق: اگر کسی مرا دوست نداشته باشدنمی توانم خوشبخت شوم اگر کسی مرا دوست نداشته باشدلایق زندگی نیستم.

6) ترس از طرد شدن اگر مرا رد کنی اگر مرا تایید نکنی معلوم می شود اشکالی در من است اگر تنها باشم باید احساس بدبختی و بی ارزش بودن بکنم

باور مخرب در مورد اطاعت و فرمانبرداری:

7) راضی کردن دیگران:باید همیشه ترا راضی کنم حتی اگر در این جریان آسیب ببینم.

8) سرزنش کردن خود: مسائل موجود در رابطه من تقصیر من است.

باور های مخرب در مورد توقع داشتن:

9) ناامید بودن: مسائل من حل نشدنی است هرگز احساس خوشبختی نمی کنم.

باورهای مخرب در مورد اضطراب:

10) فوبیای خشم:خشم خطرناک است باید هرطور شده ازآن اجتناب کنم.

11) فوبیای عاطفی: هرگز نباید بترسم مشوش شوم هرگز نباید احساس نابسنده بودن، حسادت، یا آسیب پذیری داشته باشم نباید با احساساتم دیگران را برنجانم.

12) تصور اشتباه: همه مردم مانند یکدیگر فکر می کنند اگر کسی به شکل تحقیر آمیز به من نگاه کند همه به پیروی از او با من اینگونه برخورد می کنند.

13) اشتباه مرکز توجه بودن:صحبت کردن با مردم به این می ماند که روی صحنه زیر نور روشن نور افکن ها ایفای نقش می کنی اگر آنها را تحت تاثیر قرار ندهی آنها مرا دوست نخواهند داشت.

14) همیشه باید قدرتمند باشم هرگز نباید ضعیف ظاهر گردم.

(دیوید برنز، به نقل از قراچه داغی 1385).

الگوی نموداری درماندگی آموخته شده بر اساس دیدگاه شناختی بدین صورت است: الگوی شناختی در درماندگی آموخته شده، اطلاعات در مورد شرایط ساختار شناختی یا پردازش اطلاعات که به یادگیری، انتظار و پیش بینی می انجامد رفتار بر اساس انتظار و باور.

سلیگمن بر این باور است که افراد بر اساس سبک توصیفی شان دست به تغییر رویداد ها می زنند (کریمی،1389).

بر همین اساس در پژوهش مربوط به درماندگی اموخته شده نتایج جالبی به دست آمده که نشان می دهد نزدیک به صد درصد سگ های گروه کنترل یعنی آنهایی که قادر به پریدن و اجتناب از شک بودند، یادگیری جدید را آموختند اما در مورد گروه شوک- عدم توانایی قطع شوک، این رقم پایین تر از پنجاه درصد بود.

اسکینر اعتقاد دارد سگ ها فقط یاد می گیرند که اگر کمی زوزه بکشند آزمایشگر شوک برقی را قطع خواهد کرد و با این بیان خط بطلان بر درماندگی آموخته شده می کشند. سلیگمن مانند سایر شناختی ها بر نقش باور و آگاهی و روند تاثیرگذاری آنها بر زندگی تاکید می کند، گرچه این گفتار همپوشی هایی با دیدگاههای بک و الیس دارد اما از زاویه ای به داستان نگریسته که جالب است، سلیگمن اعتقاد دارد انسان در هنگام ترس از آینده منفی گرایی می کند و همین مسئله موجب می گردد تا با ریزبینی زیاد به اشتباه های خود بنگرد و توانایی های خود را نادیده بگیرد (همان منبع،1389).

**کلیشه های جنسیتی و شیوه های اسناد دهی در خشونت خانگی**

به طور کلی ما مایل هستیم علل زیر بنایی رفتار خود و دیگران را بفهمیم تا دقیقا دریابیم که چرا خود یا دیگران تحت شرایط خاص به شیوه های مشخص و معین عمل می کنیم این فرآیند را اسنادهی ارتباطی می گویند(گاتمن، 1998 به نقل از خجسته مهر، کوچکی، رجبی1391). اسنادهای ارتباطی به طور کلی شامل دو نوع اصلی اسنادهای علی و اسنادهای مسوولیت هستند اسنادهای علی بر جایگاه اسناد(درونی- بیرونی)، پایداری و ثبات و کلی یا جهان شمول بودن تاکید دارد در حالی که اسنادهای مسوولیت بر عمدی و آگاهانه بودن رفتار خودخواهی همسر خاطی و سرزنش تاکید می کند(توتارل-کیسلاک و کاوسوقلو، 2006 به نقل از همان منبع).

همانطور که گفته شد یکی از اولین فرمول بندی های نظریه اسناد در کارهای هایدر مشاهده شد که اسنادها را به دو نوع موقعیتی و شخصی تقسیم کرد بعد از او افرادی مانند دا ویس، جونس، شاور وکلی نیز نظریاتی ارئه دادند اما یکی از جامع ترین نظریه ها نظریه وینر می باشد که بیان داشت بین اسنادهای شخصی و موقعیتی اسنادهای دیگری هم می تواند وجود داشته باشد به نظر وی بازده های رفتاری نه فقط به به عوامل درونی(شخصی) یا بیرونی (موقعیتی) بلکه به عواملی که پایدار و ناپایدار قابل کنترل و غیرقابل کنترل هستند نیز نسبت داده می شود (محمد زاده، لامعی، لامعی1390).

اغلب کشورهای صنعتی غرب به ویژه ایالات متحده جهت گیری فرد گرایانه دارندبه این معنا که برای استقلال و ابراز وجود ارزش زیادی قایل هستند برعکس بسیاری از فرهنگ های غیر غربی دارای جهت گیری جمعی هستند که به وابستگی متقابل افراد به یکدیگر در جامعه تاکید می ورزد. چنین واقعیتی این احتمال را مطرح می کند که برخی از اثرات اسنادی مورد بحث ما جهانی نباشد بلکه صرفا منعکس کننده جهت گیری فردگرایانه در جامعه هایی باشد که تحقیقات در آن صورت گرفته است به عنوان مثال ممکن است این فقط جهت گیری فردگرایانه جوامع غربی و نه نوعی ویژگی همگانی آدمی در پردازش اطلاعات باشد که به ما رهنمود می دهد تا مردم را برحسب صفات شخصیتی آنان توصیف کنند یا اعمال آنها را به شخصیت فردی آنها اسناد دهند نه به موقعیت. مثلا ژپنی ها که جوامع جمع گرا هستند در پاسخ به سوال من کیستم یک چهارم آمریکایی ها صفات روانشناختی مانند من خوش بین هستم را استفاده می کردند و سه برابر آمریکایی ها از نقش ها و بافت های اجتماعی مانند عضو باشگاه نمایش هستم نام برده بودند. جالب اینکه وقتی بافت اجتماعی مشخص شد ژاپنی ها بیش از آمریکایی ها در توصیف خود مضامین روانشناسی به کار بردند مانند من تنبل هستم. این خود نشان می دهد که رفتار خود را وابسته به موقعیت می دانند (کوزنیز به نقل از اتکینسون و همکاران،1385).

بررسی های مشابه دیگر نشان داد که مردم اروپا و آمریکای شمالی به مراتب بیشتر از آمریکایی ها احتمال دارد خود را با اصطلاحات گرایش شخصی توصیف کنند (ترافیموف، تریاندیس، گوتو،1991؛ تریاندیس،1989، به نقل از اتکینسون و همکاران،1385).

تحقیق میان فرهنگی دیگری در پی تعیین این احتمال برآمد که آمریکایی ها نسبت به هندوها در هند تبیین های گرایشی را بر تبیین های موقعیتی ترجیح می دهند و از هر آزمودنی خواسته می شد که کار اخیر شخصی را شرح دهد که او را خوب می شناسد، آزمودنی های آمریکایی بیشتر از هندوها تبیین های گرایشی مثل او تا حدودی بی مبالات و بی ملاحظه است و کمتر از آنها تبیین های موقعیتی مثل دید کم بود و دوچرخه دیگر تند می رفت را ارائه کردند ( میلر،1984 به نقل از اتکینسون و همکاران،1385).

در یک نگاه اجمالی به نظر می رسد نتایج حاصله دلالت بر این دارد که مردم فرهنگ های جمع گرای آسیایی کمتر احتمال دارد مرتکب خطای بنیادین اسناد شوند تا آمریکایی ها و مردم جامعه های فردگرا. عوامل موقعیتی عملا نقش مهمتری در تعیین رفتارهای مردم جمع گرا بازی می کند.(راس و نیزبت،1991).

در نتیجه در فرهنگ های جمع گرا زن خوب، یا مادر است و یا همسر و او هیچ گونه امکانی برای ابراز وجود به شکل دیگری ندارد و زن در چنین فرهنگی به گونه ای تربیت میشود که که قبل از خودیابی و ابراز وجود خانواده را بر خویشتن مقدم دارد، زیرا رفتارهای او با ملاک وضعیت خانواده سنجیده می شود و البته خانواده نیز باید در خدمت جامعه باشد تخطی از این ارزش های جامعه انحراف بوده و با سرکوب و تنبیه مواجه می شود به علاوه چون حفظ نظم با حضور کارکردی خانواده تعریف می شود خشونت درونی آن معمولا پنهان می شود و این پنهان کاری برای حفظ سلامت جامعه انجام می شود (محمدی اصل،1388).

در این فرهنگ که زن با اطاعت کردن به برقرای آرامش کمک می کند مرد فرصت تحقیر و تمسخرو خشونت علیه زنش را به دست می آورد این علیرغم واگذاری مهم ترین مسولیت اجتماعی یعنی مادری به وی است دیگران این وضعیت را به خستگی شوهر و ناتوانی زن در ارتباط با وی منسوب می دارند زن باید برای حفظ شوهر به برنامه ریزی و اجرای موفق دست بزند ولی شکستن نه به شرایط که به قضا و قدر منسوب می گردد(همان منبع).

والکر علاوه بر سندرم زنان کتک خورده دو تئوری دیگر نیز در خصوص زنان کتک خورده مورد بحث قرار داد که عبارتند از تئوری سیکل خشونت و درماندگی آموخته شده (کمپ1984، والکر1989 به نقل از ربانی و جوادیان 1386).

به زعم والکر آنها همیشه رفتارهای انفعالی از خود نشان نمی دهند بلکه آنها در انتخاب رفتارهای مناسب در محدودیت هستند به خصوص رفتارهایی که قابلیت بالایی در ایجاد پیامدهای موفقیت آمیز دارند (والکر1993 اویمگ1987 والکر1987 به نقل از ربانی و جوادیان).

سلیگمن معتقد است که زنان کتک خورده ای که با فرد بد رفتار باقی می مانند رفتارهای انفعالی بی انطباقی از خود نشان می دهند اما همیشه دلیل روشنی وجود ندارد که ناشی از درماندگی آموخته شده باشد (سلیگمن،1993).

السبرگ و هایس در 2001 پژوهشی با موضوع بررسی واکنش زنان در مواجهه با خشونت همسر انجام دادند و در آن به این نتیجه رسیدند که 40 درصد زنان در مورد خشونت همسر خود با کسی صحبت نمیکنند و 75 درصد طلب کمک نمی کنند ولی 30 درصد از دوستان خود طلب کمک کرده و21 درصد به مراجع قضایی مراجعه می کنند.

بلکنپ نیز در 1999 در تحقیقی که انجام داد به این نتیجه رسید که زنان در هنگام مواجهه با خشونت همسرانشان سه نوع واکنش از خود نشان می دهند: 1) تصمیم به ترک همسر بد رفتار 2) تصمیم به تهدید کردن همسر بد رفتار 3) تصمیم به مقاومت در برابر خشونت شوهر (بلکنپ، 1999 به نقل از ربانی و جوادیان)

آنچه که بیشتر مطالعات به آن دست یافته اند این است که اکثر زنان مورد خشونت قرار گرفته توسط همسر خود در هنگام بروز خشونت هیچ کاری نمی کنند و از هیچ منبعی کمک نمی گیرند (اعظمی،آقایی،گرانمایه، شاکری1380.لی،2001 و السبرگ2001 به نقل از ربانی و جوادیان).

بنابراین برای بسیاری از محققین این سوال مطرح شده است که چه عامل یا عواملی باعث می شود که زنان در هنگام بروز خشونت نقش انفعالی داشته و یا به طور غیر مستقیم با بدرفتاری شوهر خود سازگار شوند در تحقیقی که اعظمی و همکاران انجام دادند به این نتیجه رسیدند که 84 درصد زنان آسیب دیده خانه دار بوده اند ربانی و جوادیان در تحقیق سال 1386 به این نتیجه رسدند که 4/50 درصد زنان در هنگام بروز خشونت از سوی شوهر هیچ کاری انجام نمی دهند و تنها 8 درصد زنان خانه را ترک کردند تکرار و تناوب خشونت در خانواده اثرات منفی زیادی می تواند داشته باشد که کمترین آن عادی شدن این رفتار(کتک زدن مرد و پذیرش کتک توسط زن) در خانواده است. در نهایت کودکان خانواده های خشونت آمیز هویت های نقش جنسیتی که آنان را برای خشونت و قربانی شدن مستعد می کند در درون خود تثبیت می کنند این نقش های جنسیتی عبارتند از: مردهایی که از شکل های مختلف کنترل و زور استفاده می کنند و هیچوقت ترسو نیستند و به محبت و مهربانی نیازی ندارند و زنانی که ضعیف و وابسته و تحت نفوذ هستند و نمی توانند در مورد زندگیشان تصمیم بگیرند یا مدعی حقوقشان شوند همچنین در این پژوهش مشخص شد که 2/51 درصد زنان کتک خورده در هنگام بروز خشونت از سوی همسرانشان از هیچ منبعی جهت کمک استفاده نمی کنند پژوهش السبرگ و اعظمی به نقل از ربانی و جوادیان 1386 نیز نشان داد که به ترتیب 75 درصد و 50 درصد زنان در هنگام بروز خشونت طلب کمک نمی کنند.

جوادیان و ربانی همچنین به این نتیجه رسیدند که هرچه سن زنان بیشتر باشد احتمال اینکه آنان رفتار انفعالی(هیچ کاری نکردن) از خود نشان دهند بیشتر است و همین طور برخی اعتقادات و باورهای فرهنگی در زنان نیز منجر به واکنش انفعالی آنان می شود این تحقیق نشان داد که واکنش انفعالی زنان تحت تاثیر مسائل فرهنگی و مذهبی است البته با در نظر گرفتن این موضوع تحقیقات مشابهی در زمینه فرضیه های این پژوهش یافت نشد.

از آنجایی که در شکل گیری اسنادها، افراد خانواده و به خصوص مادر تاثیر زیادی دارد مبین این واقعیت است که اگر مادر رفتارهای استقلال طلبانه کودک را تشویق کند کودک واجد منبع کنترل درونی می شود که نقش کلیشه های جنسیتی که از مادر به فرزند منتقل می شود بسیار واضح است هرچند گفته شده است که سبک اسناد ویژگی نسبتا پایدار شخصیت است اما امکان تغییر در نوع سبک اسناد نیز وجود دارد(بارون و برن،1991 به نقل ازنوری، آذر مکاری،ابراهیمی1379) چرا که سبک اسناد یک متغییر شناختی شخصیت است که افراد بر حسب عادت و فقط عادت حوادثی را که در زندگیشان رخ می دهد را تبیین می کنند و اگر به شکل بدبینانه باشد خود سرزنشی برای فرد به همراه خواهد داشت و اگر خوشبینانه باشد افراد خودشان را سرزنش نمی کنند و قابل ذکر است که سبک های اسنادی هم در سازگاری و هم در سبک های ابراز هیجان نقش عمده ای دارد(حسن زاده، مظاهری، خسروی1390).

هرچه فرد سبک اسناد منفی تری داشته باشد مواجهه نامناسبی در برابررویدادهای تنش زا نشان می دهد وآسیب پذیری بیشتری را متحمل خواهد شد(فدایی و همکاران1390).

بونس و پترسون(1997)،به بررسی اختلاف دو جنس در رابطه سبک اسناد و ویژگی های شخصیتی با استفاده از سیاهه شخصیتی کالیفرنیا پرداختند.

پژوهش والاچ و سلا (2008) با هدف فهم و پیشگیری از خشونت زناشویی نشان داد نحوه اسناد مردانی که همسرانشان را کتک می زنند نقش اساسی در افزایش خشونت و استرس دارد بر این اساس برنامه های درمانی بایستی به سبک اسناد بپردازند. داس، جونز و کریستنسن(2002) خطوط درمان شناختی رفتاری برای زوج درگیر در خشونت را ترسیم کرده اند. در پژوهشی (داوتون، بورگارت، پرین، کریسمن و هال،2005) طرحواره شناختی زنان کتک خورده ( برای مثال معنایی که برای خشونت قایل بودند، واکنش پس آسیبی و سابقه قربانی خشونت جنسی بودن) بررسی شد یافته ها نشان داد معنای خشونت (برای مثال سبک انتظارات در خشونت اخیر، شدت/کشندگی خشونت و اسناد علیت)، واریانس طرحواره های شناختی درباره امنیت، خود و دیگران را تبیین می کند (محمد خانی،1388).

هوتالنیگ و سوگرمن (1986) به نقل از محمد خانی (1388) عوامل نگرشی را در سازگاری با خشونت و ماندن در کنار فرد مهاجم را نیز دخیل می دانند ( مانند اینکه گاهی زنان آزار دیده عامل وقوع خشونت را به خود نسبت می دهند و بیان می کنند با تغییر رفتارهای خود، میتوانستند از خشونت جلوگیری کنند). به ویژه زنانی که مورد تهاجم قرار می گیرند خود را مقصر می دانند از سوی دیگر مردان با مسئول قلمداد کردن فرد ، در شکل گیری احساس خود تقصیری زنان کتک خورده نقش دارند.

چنانچه از نوشته های پژوهشی بر می آید بررسی ها بیشتر بر حمله جسمانی و در برخی موارد بر خشونت روان شناختی متمرکز بوده داده ها در مورد میزان همراهی انواع خشونت، نگرش زناشویی زنان قربانی خشونت و نحوه اسناد دهی آنها اندک است (همان).

باکوم و اپشتاین(1990) بر این باورند که هرقدر توانایی ادراک شده زوج برای تغییر و بهبود رابطه بیشتر باشد، رضایت افزایش می یابد بنا بر این سوگیری ادراکی تاثیر قدرتمندی بر کیفیت روابط می گذارد از سوی دیگر هرچه باور زوج به اینکه یک یا هردوی آنها می توانند کاری کنند که مشکلات جاری حل شود و روابط بهبود یابد، بیشتر باشد، تلاش آنها برای بقای رابطه افزایش میابد.

همینطور باکوم و اپشتاین(1990) به نقل از محمد خانی(1388) برای سنجش محتوای اختصاصی اسنادها در مشکلات زناشویی از پرسشنامه نگرش زناشویی ام ای اس استفاده کردند که این پرسشنامه دارای خرده مقیاس های اسناد علیت به رفتار خود (برای مثال هر مشکلی که داریم به دلیل حرفها و کارهای من است)، اسناد علیت به شخصیت خود(برای مثال برای بهبود رابطمان باید شخصیت من تغییر کند).

سوگیری وابسته به جنسیت نیز در نوع اسناد نقش دارد، زیرا نوع اسناد زنان و مردان با قالب های فکری آنها متاثر از عوامل فرهنگ غالب جامعه می باشد مثلا در برخی جوامع چون مردم معتقدند مردان قابلیت های بیشتری از زنان دارند در نتیجه از آنها انتظار دارند موفقیت بیشتری نیز داشته باشند اما در برخی جوامع غربی به دلیل شرایط خاص جامعه در اسناد مردان و زنان شباهت بیشتری دیده می شود (موسوی،1383).

زنانی که از نظر جسمی مورد بهره کشی قرار گرفته اند(بارون و بیرن،1984) و نیز زنان مطلقه (دوهرتی، 1983) به منبع کنترل بیرونی بیشتری گرایش دارند.

تعامل های فرهنگی از عوامل موثر دیگر در نوع اسناد است مثلا اگرچه فرهنگ غربی به فرد گرایی و واگرایی و فرهنگ شرقی به جمع گرایی و حس همبستگی توجه بیشتری نشان می دهند اما مطالعات نشان داده است طی تعامل های فرهنگی و همزیستی بین این دو گروه در نوع اسنادهای آنها نیز تغییراتی روی می دهد چنان که ساکنان چینی هنگ کنگ از چینی تبارهای آمریکایی گرایش های بیرونی بیشتری نشان می دهند و یا آمریکایی هایی که میراث چینی دارند از آمریکایی های اروپایی تبار بیرونی گراترند (یوتا، 1994، به نقل از گراوس، 1961). در مطالعه وایتلی و همکاران(1981) عامل مردانگی در خودپنداره نقش جنسی با سبک اسناد مثبت رابطه داشت اما عامل زنانگی با اسناد پایدار برای پیامدهای منفی همراه بود که تا حدود زیادی متاثر از عوامل فرهنگی و اجتماعی است. زنانی که منبع کنترل بیرونی و عزت نفس پایین دارند در برابر حوادث منفی زندگی(از لحاظ ایجاد علائم روانشناختی) بیشترین آسیب ها را تجربه می کنند در حالی که این آسیب پذیری در کسانی که از عزت نفس بالا و منبع کنترل درونی برخوردارند وجود ندارد در نتیجه باید گفت که سبک اسناد و عزت نفس می تواند در نقش حلقه واسط بین حوادث زندگی و ایجاد علائم روانشناختی عمل کند (موسوی، 1383).

اسنادها دلایل یا عللی هستند که افراد برای یک اتفاق خاص و مرتبط با خودشان یا دیگران قایل می شوند فرضیه اصلی اسنادی این است که مردم فعالانه در جستجوی علل وقوع وقایع هستند پیشاوندهای اسنادی تا حدی مبتنی بر اطلاعات به دست آمده و باورهایی ست که خود ناشی از تجارب شخصی یا استنتاج از گفته های دیگران است و پیامدهای آن بر سطح انتظارات آتی میزان انگیزش و پایداری در تلاش قابل توجه است برای مثال تجربیات سرشار از شکست همراه با سرزنش های احتمالی می تواند موجب استادهای منفی و در نتیجه کاهش سطح انتظارات خود کم بینی و تقلیل اهداف و کاهش تلاش فرد شود (یوسفی و شیخ، 1381).

یکی از فکرهای که در درماندگی آموخته شده وجود دارد این است که برای اینکه مشکلی پیش نیاید باید سکوت کنی(کریمی، 1389).

مکانیسم سازگاری ابداعی زنان با این اوضاع عبارت از انتساب خشونت شوهران به ناکامی های شغل و اجتماع است اگر آنان وجود شوهر را برای حمایت خویش و تربیت فرزندان لازم شمرند تحمل خشونت او را نوعی ایثار انگاشته و لذا برای ختم غائله از مراجعه به مبادی قانونی خودداری می کنند دائما بر خدمات خویش می افزایند عدم احساس مشارکت زنان در تصمیم گیری های حامی اجتماعی خویش عملکرد سازمان های مددکاری را به مخاطره می افکندزیرا این سازمان ها را با مراجعه داوطلبانه زنان خشونت دیده و بیان واقعیت امر مواجه نمی سازد(محمدی اصل،1388).

زنانی که از کلیشه های رایج جنسیتی حاکم بر جامعه و خانواده کمتر پیروی می کنند هم دسترسی بیشتری به سرمایه های اجتماعی دارند و هم در مقابل اعمال خشونت از سوی همسرانشان مقاومت نشان می دهند (جافی،2006).

**خشونت و باورهای جنسیتی**

یکی از مسائل مهم جامعه شناسی معاصر نابرابری های اجتماعی ست این نابرابری ها ناشی از ویژگی های خاص افراد مانند جنس، سن، نژاد، قومیت، و مذهب اند به این معنی که افراد جامعه به سبب جنیست خاص (زن یا مرد) یا به علت قرار گرفتن در رده های سنی متفاوت (کهنسالان) یا بر حسب نژاد یا قومیتی که دارند ، یا مذهب خاصی که پیرو آن هستند از نظر پایگاه اجتماعی پایین تر از بقیه قرار می گیرند و از برخی مزایای اجتماعی محروم می شوند امروزه یکی از مباحث مهم نابربری ها، مسئله نابرابری جنسی است ( اعزازی، 1387).

تمایز بین جنس و جنسیت نقطه مشترک بسیاری از پژوهش هاست جنسیت برچسبی اجتماعی است که با انتظارات اجتماعی و فرهنگی ارتباط دارد در حالی که جنس با تکیه بر توصیف زیست شناختی بیشتر بر تفاوتهای زیست شناختی تاکید دارد (ظهره وند،1383).

همه جوامع از اعضای خود در مورد رفتار، نگرش ها و ارزش ها انتظاراتی دارند. انتظارات پیرامون تفاوت های مربوط به جنس باعث می شود که افراد بر حسب جنسیت خود( مرد یا زن بودن) نقش هایی را ایفا کنند که به آن نقش جنسیتی گفته می شود(کلی و برن، 1992؛ به نقل از احتشام زاده) رفتار نقش جنسی که به هویت جنسی مربوط است و تا حدودی از آن منشا می گیرد شامل آن چیزی است که فرد برای شناساندن خود به عنوان یک پسر( مرد) یا دختر( زن) می گوید یا انجام می دهد بنابر این هرچند که عوامل زیستی در شکل گیری نقش جنسیتی تاثیر دارند اما عامل عمده در ترکیب نقش مناسب با جنس، یادگیری( عوامل محیطی) است( کاپلان و سادوک،2003، ترجمه پور افکاری، 1384). خشونت نتیجه یکی از باورهای جنسیتی سنتی بر نظام خانواده است(احتشام زاده،1389).

هدف اساسی بم(1997) از مطالعه نقش های جنسیتی آفرینش مفهومی از سلامت روان است که از جهت فرهنگی آزاد باشد همچنین بم بیان میدارد که زنان دوجنسیتی اعتماد به نفس بالاتر دارند دوست داشتنی تر هستند و سازگاری بیشتری نسبت به گروه های همتای خود در قالب های جنسیتی سنتی(مردی و زنی) دارند(بم،1975؛ اسپنس،1982 و ولف و استاتیز،1999 به نقل از عسگری، احتشام زاده،پیرزمان 1389).

کلیشه های جنسیتی تصویر ذهنی یکنواخت و قالب بندی شده ای از رفتارهای خاص مربوط به مردان و زنان بدون بررسی و آزمون است(اعزازی1380) که بدون توجه به تفاوتهای فردی صورت میگیرد کلیشه های جنسیتی در واقع دیدگاه های هستند که افراد باور دارند که در مورد یک جنس بیش از جنس دیگر صدق می کند به این ترتیب عملا با نادیده گرفتن استعدادهای بالقوه ی فردی و همچنین ایجاد شکاف بین منافع دوجنس بر دامنه نابرابری های جنسی خواهند. افزود(زارع شاه آبادی و سلیمانی،1389) در فرهنگ ما این که مرد نباید گریه کند، زن احساساتی است و نمی تواند قضاوت درستی بکند یا اینکه زن ترسو، خرافاتی و نازک دل است و مرد سنگدل، سخت گیر،سلطه گر و پرخاشگر است و آنچه در این میان جلب توجه می کند این است که کلیشه های عمدتا منفی در مورد زنان و شیوع و پذیرش کلیشه های عمدتا مثبت در مورد مردان است و اینکه این کلیشه ها در نهایت به پیشداوری و تبعیض جنسیتی منجر می شود 88 درصد از مادران ایرانی از دوسالگی دختر را به مراتب کمتر از پسر به استقلال، خودکفایی تشویق می کنند و مطابق با این نگرش که نقش دختر در آینده عمدتا نقش مادری و همسری است خصوصیاتی چون همکاری با دیگران، حساس بودن به نیازهای دیگران و قبول مسئولیت نسبت به دیگران را در او تقویت میکنند (علمی و الیاسی 1388).

نتایج بررسی ها نشان داد که صفات مردانه صفاتی هستند که به خصوص در محیط های کاری صفات مطلوب در نظر گرفته می شوند در حالی که در کلیشه های جنسیتی زنانه زنان با صفاتی به صورت معمول وابسته به کنش های اجتماعی با دیگران مانند دلسوز، شکیبا، مهربان، و یا با ویژگی های ظاهری مانند ظرافت و زیبایی توصیف می شوند که این صفات به طور معمول در محیط های اولیه(خانواده) ارزش دارند(اعزازی،1380).

در یک مطالعه بین المللی که در 25 کشور انجام شد صفت های مردانه خیلی با ارزش تر از صفت های زنانه قلمداد می شود(بدار و همکاران1381).

بلانت معنقد است محتوای کتاب های درسی ابتدایی مدارس ایرلند درون یک بافت قدرت(کلاس درس) ارائه می شوند و در راستای تقویت کلیشه های زنانه و مردانه است به طوری که مردان همواره مبارز و هوشمند و در موقعیت های قدرت و مشاغل مختلف مشاهده می شوند در حالی که زنان وابسته و منفعل و بیشتر در نقش مادری و موقعیت مراقبت از فرزندان دیده می شود (حجازی،1385 به نقل از زارع شاه آبادی و سلیمانی1389).

والترلیپمن خاطرنشان ساخت که رفتار مردم با دیگران تا اندازه زیادی تحت تاثیر تصاویر ذهنی شان از دیگران است (علمی و الیاسی 1388) اصطلاح عقیده قالبی (کلیشه) برای اشاره به تصورات بیش از حد ساده ما از دیگران است (رحمتی 1371 به نقل از همان منبع).

بر اساس نظریه ی تهدید کلیشه ای کلود استیل(1995) تعامل های اجتماعی رفتارهای فردی را شکل می بخشند و باورهای نظام دار نسبت به گروه های مختلف به رفتارهای تثبیت شده نسبت به آنها منجر می شود برای مثال باورهای کلیشه ای درباره زنان و مردان آفریقایی به شکل منفی بر رفتار آنها در حیطه های شناختی اثر می گذارد و برای آنها تهدید کننده می شود تهدید کنندگی کلیشه ها بر اعضای گروهی که این کلیشه ها در مورد آنها بکار برده می شود سبب راه اندازی همان رفتارهای منفی مورد نظر کلیشه ها می شود، تهدید کلیشه ای بر رفتار فرد حتی اگر به آن کلیشه ها باور نداشته باشد تاثیر می گذارد و تلاش برای ردکلیشه ها اضطراب آور است چرا که این کلیشه ها در فرهنگ ساری و جاری است و رد کردن آن دشوار است آگاهی زنان و مردان از این تهدید ها یکی از راه هایی است که آنها می توانند خود را از این نوع کلیشه سازی رهایی بخشند و کلیشه ها و تهدید آنها را بازنگری کنند (خمسه 1386).

زنان در مقایسه با مردان از کلیشه های تبعیض جنسی بیشتر حمایت می کنند و بیشتر در معرض تهدید این باور ها هستند و از اینکه مخالفت آشکار یا پنهان خود را با مردان و کلیشه ها نشان دهند دچار هراس می شوند (کرافورد، انگر، 2004 به نقل از همان منبع).

در پژوهشی که شیموناکا و همکاران1997 بر روی802 زن انجام دادند به این نتیجه رسیدند که سنخ دو جنسیت نما نسبت به سنخ نامتمایز از لحاظ سلامت روان در وضعیت بهتری هستند. بنابراین زنان دارای سنخ دو جنسیت نما دارای سطوح بالاتری از بهداشت روانی و بهزیستی هستند (برندا و کورتیس2003 به نقل از عسگری، احتشام زاده، پیرزمان1389).

و همینطور پژوهشی که عسگری1386 در یک نمونه ایرانی انجام داد به این نتیجه رسید که که بین سلامت روان و آندروژنی بودن در دانشجویان دختر ارتباط معنادار وجود دارد ولی در پژوهشی که وارد در سال 2000 انجام داد که به بررسی مدل و اندازه گیری های آندروژنی پرداخت ارتباط بین دوگانگی جنسیت در زنان با سلامت روان در تحقیقش معنادار نبود (به نقل از عسگری و همکاران1389).

از نظر نگرش عمومی با وجود دگرگونی های عمده در دهه های اخیر الگوی تقسیم نقش ها بر حسب جنسیت هنوز از مقبولیت قابل توجهی برخوردار است طبق بررسی های انجام گرفته در سال 1984 در انگلستان 88 درصد پاسخ دهندگان اعتقاد داشتند که شستشو و اتو کاری را باید زنان انجام دهند تصور 77 درصد این بود که که تهیه شام باید به عهده زن باشد 72 درصد نظافت را کار زن می دانستند و 54 درصد تصور میکردند که زن باید مسئول خرید باشد و 54 درصد فکر می کردند که زن باید مسئول مراقبت از کودک بیمار را بر عهده گیرد (ابوت و والاس،1380 به نقل از بستان1385).

**نظریه طرحواره جنسیتی بم در رابطه با خشونت**

**نظریه طرحواره جنسیتی بم**

این نظریه در قالب نظریات مربوط به هویت جنسیتی ، توسط ساندرا بم ارایه شده است . وقتی که کودکان معنا و تصویری از خود می سازند که در بردارنده مفاهیم مردانگی یا زنانگی است هویت جنسیتی شکل می گیرد، و جنسیت به بخشی از خود پنداره آنها تبدیل می گردد (بارون و برن 1991).

دیدگاه سنتی روان شناسان این بود که مردانگی و زنانگی در دو سوی مقیاس واحدی وجود دارد – یعنی این که پیوستاری یک بعدی دو قطبی تغییرات را در مردانگی – زنانگی توصیف می کند (هاید، ترجمه، خمسه ،1384).

در اوایل سال1970 ساندرا بم و جانت اسپنس و روبرت هلمریچ مطرح کردند که محور زنانگی – مردانگی به اشتباه عنوان شده است و باید دو محور جهت گیری مردانه و زنانه را عنوان کرد. آنها اعتقاد داشتند که جهت گیری مردانه با ویژگیهای مردانه از قبیل پرخاشگری و جهت گیری زنانه با ویژگیهای زنانه از قبیل تربیت کننده مستقل از یکدیگر است ، بنابراین دلیلی وجود ندارد که اگر شخصی پرخاشگر و جسور است دیگر نمی تواند فردی تربیت کننده و پرورش دهنده باشد. این رویکرد تصویر نسبی نقشهای جنسیتی را در هم ریخت و یک مبحث جدید روانی – اجتماعی نقشهای جنسیتی و الگوهای قالبی را در مباحث جامعه شناختی – روانشناختی و اخیرا روانشناسی اجتماعی مطرح نمود (ویلکینسون 1996،به نقل از بیگی،1380).

بین سنین 4تا 7 سالگی کودکان به تدریج مفهوم ثبات جنسیتی را می فهمند ، بدین معنی که تشخیص می دهند جنسیت یک ویژگی اساسی و بنیانی برای تعریف و شناخت هر کس است. پس از استحکام این شناخت ها ،ادراکات فرد تحت تاثیر آنچه که درباره جنسیت یاد گرفنه اند قرار می گیرد (بارون و برن 1991).

ساندرا بم با ترکیب بعضی از جنبه های تئوری یادگیری اجتماعی تئوری طرحواره جنسیتی را مطرح کرد. بم 1981 دیدگاههای نقش های جنسیتی را با چشم انداز قویتری توسعه داد بر خلاف نقش نسبتا منفعلانه ای که برای کودکان در نظریه یادگیری اجتماعی در نظر گرفته می شود ، تئوری طرحواره جنسیتی مطرح می کند که کودکان به طور فعالانه گروه بندی ذهنی مردانه و زنانه را رشد می دهند، یعنی بچه ها به طور فعالانه اطلاعات در مورد افراد دیگر و رفتار و فعالیتها و نگرشهای مناسب با گروه جنسیتی را سازمان می دهند ، می گویند کامیونها برای پسرهاست و عروسکها برای دخترهاست (مثالی از طرحواره جنسیتی) (هاکنبری و هاکنبری 2004).

به عقیده بم کودکان این آمادگی عمومی را دارند تا اطلاعات راجع به خودشان را بر مبنای تعاریف اجتماعی رفتارهای مناسب برای هر جنس ، سازمان دهی نمایند . زمانی که یک کودک می آموزد که خودش را دختر یا پسر بداند ، صحنه آماده است تا کودک نقش هایی را بیاموزد که این برچسب ها را همراهی میکنند . به موازات رشد کودکان ، آنها به تفصیل عقاید کلیشه ای مربوط به مرد بودن یا زن بودن ( کلیشه های جنسیتی ) را در فرهنگ خودشان می آموزند (بارون و برن، 1991).

هدف اساسی بم 1978 از مطالعه نقش های جنسیتی آفرینش مفهومی از سلامت روان است که از تعاریف زنانگی و مردانگی از جهت فرهنگی ، آزاد باشد ( نجاریان، 1377).

مفاهیم مربوط به نقش جنسیتی به آهستگی در حال تغییر است . آنچه ظاهرا تکوین آن آغاز شده آمیختن تدریجی صفات و نقش های مذکر و مونث و ایجاد آندروژنی(مذکر ومونث در یک قالب) است (رایس، فروغان، 1386).

صفات مذکر بر اثبات وجود تاکید دارند : رهبری ،سلطه،استقلال رقابت جویی وفردیت . صفات مونث بر یکپارچگی تاکید می کنند:همدردی ،محبت ،و تفاهم .کودکانی که نه واجد ویژگی های جنس مذکر و نه جنس مونث هستند نامتمایز خوانده می شوند.کودکان آندروژنی هم از میزان بالای اثبات وجود و هم یکپارچگی برخوردارند : یعنی هم صفات مونث وهم مذکر.(رایس1386)

به نظر بم دوگانگی جنسی یک جهت گیری نقش جنسیتی است که در آن فرد صفات زیادی از هر دو اسنادهای زنانه و مردانه را در شخصیت خودش یکپارچه و متحد می سازد. با توجه به اینکه،فرض زیر بنایی الگوی وی این است که مردانگی و زنانگی دو بعد مجزا و مستقل هستند (نه دو قطب یک پیوستار) لذا بسته به نمره افراد در هر یک از دو جهت گیری مردانگی و زنانگی ، چهار سنخ شخصیتی امکان پذیر است : سنخ مردانه سنخ زنانه، سنخ نامتمایز و بالاخره سنخ دوگانه جنسی (آندروژن)... بم (1984) چهار سنخ عمده هویت جنسی را توصیف کرده است که دوتای آنهادر وهله اول دربرگیرنده مفاهیم اجتماعی هستند ( نجاریان و خدارحیمی ،1377).

مفهوم روان شناختی آندروژنی که به افرادی با داشتن ترکیبی از ویژکیهای مردانه و زنانه به طور همزمان اشاره میکند توسط پژوهشهای متعددی مطرح شده است .این فکر (ایده) به طور وسیعی به دلیل چهارچوب نظری که بم (1974)درباره آندروزنی داد(دیوکس1984)مشهور شد. مطابق با بم (1974) افراد آندروژن به دلیل داشتن هر دو ویژگیهای مردانه و زنانه ، آرایه های وسیعی از رفتارهای برای آنها فراهم میکند و به آنها اجازه می دهد که به رفتارهای موٍثرتر وابسته به شرایط (موقعیت)بپردازند. بنابراین افراد آندروژنی در روابط میان فردی خود منعطف فرض می شوند.برعکس افراد با نقش آموزی جنسی یک دامنه محدودی از رفتارهای (مردانه یا زنانه)دارند و در روابط میان فردی خود محدودند (مانستد و هستون،1996) .

لیندا جکسون و توماس کش دریافتند که مردان و زنانی که به عنوان دو جنسیتی توصیف شده بودند ، به راستی دوست داشتنی تر و سازش یافته تر ادراک شدند تا کسانی **که به شیوه های هماهنگ با نقش های جنسیتی سنتی عمل می کردند (ارونسون، ترجمه، شکرکن** **،1385).**

بم در نظریه خود تحت عنوان نظریه طرحواره جنسیتی از تئوری رشد شاختی و یادگیری اجتماعی استفاده کرد و بر فاکتورهای فرهنگی تاکید کرد فرض این تئوری این است که افراد بر اساس طرحواره های جنسیتی رفتار می کنند کودک آماده است بر اساس تعریف های فرهنگ از نقش های مخصوص به هر جنس، دانش خود را کد گذاری و سازمان دهی کنند اجتماع منبع مهمی برای یادگیری رفتار جنسیتی در افراد است (گازیو و گلیو،2008 به نقل از خانی مجد، پور ابراهیم و فتح آبادی1391).

به عنوان مثال تحقیقی که خمسه 1386 با عنوان بررسی رابطه میزان افسردگی و طرحواره های نقش جنسیتی انجام داد به این نتیجه رسید که تفاوت معناداری بین زنان و مردان در میزان بروز افسردگی وجود دارد که در این میان ویژگی های شخصیتی صرفا زنانه منجر به افسردگی در زنان نمی شود بلکه فقدان ویژگی های مردانه است که افسردگی را افزایش می دهد و از آنجایی که نظام جنسیتی ساختار اجتماعی فرهنگی دارد باید به این مهم از دیدگاه اجتماعی و فرهنگی نگریست (خمسه،1386).

کلیشه سازی از طرفی خصوصیات و توانایی هایی را به زنان اختصاص می دهد که در مردان از آنها نشانه ای نیست و از طرف دیگر توانایی ها و خصوصیاتی را به مردان نسبت می دهد که زنان از آنها بی بهره اند بر اساس این کلیشه ها زنان باید پایبند به اصول مذهبی، بی تفاوت به تمایلات جنسیتی، اطاعت پذیر، وابسته، خجالتی و علاقمند به کار در خانه باشند و بر همین اساس به مردان اسنادهایی چون نیاز به موفقیت، کسب موقعیت اجتماعی، اعتماد به خود، پرخاشگری و شجاعت تعلق می گیرد(حجازی 1380 به نقل از حسین زاده و ممبنی 1390).

مطالعه ای دیگر که توسط اسپنس و هلمریخ 1987 انجام شد نتایج نشان داد که مردان برزیلی برعکس مردان آمریکایی در مقیاس زنانگی، در مقایسه با مقیاس مردانگی نمرات بالاتری به دست آوردند یعنی در برزیل آنچه که مردانه یا زنانه است با هنجارهای فرهنگ آمریکایی متفاوت است نتایج پژوهش در مجموع حاکی از آن است که دوام و پایداری کلیشه های جنسیتی با تمایز قدرت اقتصادی و توسعه اجتماعی و شرایط فرهنگی ارتباط دارد و تغییر در نگرش های فرهنگی باعث می شود تا الگوهای سنتی نقش جنسیتی به تدریج تغییر کند (خمسه،1386).

به دنبال طرح مساله نابرابری های طبقاتی نژادی و فومی و سایر نابرابری های اجتماعی مبحث نابرابری های حاصل از تمایزات جنسیتی مطرح شد پذیرش وضعیت موجود از طرف زنان و مشروع دانستن آن درخواست و انتظار تغییر را کاهش می دهد (اعظم زاده،1384).

آگاهی از نابرابری های جنسیتی نخستین مرحله در درک و شناخت وضعیت نابرابر و مورد تبعیض زنان تلقی شده و مرحله ای است که وجود آن برای هرگونه کنش جمعی و بیان انتظارات و مطالبات از جانب زنان لازم شمرده می شود (همان منبع).

در سریال های تلویزیونی زنان و مردان به صورت زنان و مردان سنتی کلیشه ای به نمایش در می آیند بدین ترتیب که زنان موجوداتی فریبکار، ناقص العقل، بی وفا، منفعل و فرودست و در مقابل مردان موجوداتی صادق،عاقل،وفادار، فعال، و فرادست تصویرسازی شده اند (صادقی، فسایی و کریمی،1384 به نقل از علمی و الیاسی1388).

واکنش زنان در هنگام خشونت همسر بر روی 125 زن مراجعه کننده به بهزیستی شهر اصفهان نشان داد که حدود 4/50 درصد از آنان در زمان خشونت همسر، هیچ کاری نمی کنند و 2/51 درصد در این زمان از هیچ منبعی کمک نمی گیرند در این تحقیق نتیجه گرفته شد که زنان به طور ناخودآگاه با ایفای نقش انفعالی در برابر خشونت همسر، نقش فعالی را در فروپاشی خانواده ایفا می کنند( بهزاد منش و جوادیان،1383). کلیشه ها اغلب دختران را به تفکر انتقادی از خود و تسلیم پذیری در برابر وقایع پیرامونی وا می دارد و ممکن است بر توانمندی ها و تفکر منطقی آن ها اثرات منفی بر جای گذارد و همین طور کلیشه های مردانه که ابعاد عاطفه و احساس را از مردان سلب می کند موجب بروز تنش و ناسازگاری هایی در روابط اجتماعی آنها خواهد شد به این ترتیب ملاحظه می شود که که آنچه تحت عنوان تفاوت از آن یاد می شوددر واقع بیشتر کلیشه های دست ساز بشر درون اجتماعات انسانی ست نه دقیقا واقعیت های موجود جسمی و فیزیکی تفاوت های موجود بر پایه اتصال متغیر های محیطی و متغیرهایی در ادگیرنده های جامعه قابل تفسیر است برخلاف تصور عامه افراد دوجنسیتی دارای رابط فردی و اجتماعی بهتری هستند و چون دارای دو دسته خصلت ها و صفات زنانه و مردانه می باشند می توانند درک درست تری و در نتیجه واکنش بهتری در رابطه با رفتار افراد مذکر و مونث جامعه داشته باشند (زارع شاه آبادی و سلیمانی 1389).

دسته بندی نقش های جنسیتی زنان و مردان به عنوان مقوله های سیاه و سفید در طول تاریخ، ناشی از سوگیری شناختی در مورد ویژگی های زنان و مردان بوده است زیرا گرایش ذهنی اولیه انسان در برخورد با پدیده های پیچیده، تبدیل نمودن آنها به اموری ساده و قابل فهم تر می باشد. بنا به اعتقاد تایلور و تامپسون (1982، به نقل از اتکینسون و همکاران، 2000، ترجمه براهنی و دیگران،1385) انسان توجه بیشتری به اطلاعات واضح و روشن نشان می دهد تا اطلاعات نا واضح. بنابراین از آنجایی که انسان در هنگام رویارویی با پدیده های پیچیده گاهی بر اساس تعبیر و تفسیر های ذهنی خود، دست به نظریه پردازی شهودی می زند، و این نظریه بردازی های شهودی ارزیابی آدمی را از روابط علت و معلولی دچار سوگیری می کند، در مورد نقش های جنسیتی زنان و مردان نیز که دارای پیچیدگی می باشند دچار چنین سوگیری شده است. به طوری که نقش های جنسیتی نسبت داده شده به مردان، به دلیل دستاوردهای روشن و زود هنگام شان (مانند توانایی نشان دادن خشونت در برابر دشمن و در نتیجه محافظت اطرافیان از خطر و....) به عنوان نقش های جنسیتی برتر و کارآمد در نظر گرفته شد و نقش های جنسیتی نسبت داده شده به زنان ( مانند پرورش و مراقبت از فرزند و آموزش نظم و پشتکار در کارها به او و ....)، باعث شد زن در درجه دوم قرار بگیرد. بنا به نظر گیبونز، همبی و دنیس(1997) و کنراد و هریس(2002) با افزایش سطح تحصیلات، اشتغال و کسب درآمد اقتصادی زنان نسبت به گذشته، تمایل زنان برای تغییر نقش های جنسیتی، بیش از مردان است. بنابراین احتمال می رود تعداد بیشتری از زنان، رفتار انفعالی خود را در برابر تبعیض ها و خشونت ها در فضای خانواده تغییر داده و رفتار فعالانه تری را برای کسب قدرت در خانه نشان دهند.

کلیشه های جنسیتی نگرش هایی هستند که با مقاومت در برابر هرگونه تغییر تکرار و بازتولید می شوند این کلیشه ها فراگیر و رایج که شامل ذهنیت هایی ایستا، ثابت، و معمولا فاقد اساس علمی اند در ادراک ما از خود و دیگران نقش مهم ایفا می کنند (بهرامی، 1386).

گرچه برخی تفاوتهای واقعی بین مردان و زنان در برخی جنبه های زندگی اجتماعی وجود دارد اما شدت و گستردگی این تفاوت ها بسیار کمتر از آن چیزی ست که کلیشه های جنسیتی بیان می کنند با این وجود متاسفانه این واقعیت که کلیشه های جنسیتی نادرستند مانع اثرات زیان آور آنها نمی گردد و تبعیض علیه زنان و انتظارات بیش از حد مردان را به دنبال دارند (بارون و بیرون1977 به نقل از علمی و الیاسی1388).

زو و بیان2005 در پژوهشی که در چین انجام دادند به این نتیجه رسیدند که چگونگی دسترسی زنان چینی به منبع کار و درآمد از یک سو به طور مستقیم نقش آنها را در تصمیم گیری های خانوادگی افزایش داده و از سوی دیگر به صورت غیر مستقیم با تعدیل نگرش های نقش جنسیتی و ایدئولوژی جدایی طلبی جنسیتی، موقعیت آنها را در روابط قدرت با شوهرانشان بهبود بخشیده است و همینطور یکی از عواملی که باعث توازن قدرت در خانواده و تغییر توزیع قدرت از عمودی و یک سویه به افقی و دوسویه(متقارن) می شود اعتقاد به قالب های جنسیتی است بلاد معتقد است که بهترین و مطلوب ترین نوع تصمیم گیری ها، نه تنها باید برابر و صمیمانه باشد بلکه باید دو جانبه بودن را نیز در بر گیرد. (امینی، امینی، حسینیان1392).

بم در اوایل دهه 70 میلادی در واکنش به نابرابری جنسیتی مفهوم آندروژنی(دوگانگی جنسی) را مطرح نمودند فرض او این بود که هر فرد اعم از زن یا مرد، صرفه نظر از فشارها و نیازها می تواند زنانه یا مردانه عمل کند به دنبال نظریه پردازی بم تحقیقاتی در زمینه نقش های جنسیتی انجام پذیرفت که نشان داد افراد دارای ویژگی آندروژنی در روابط زناشویی( گارسیا، 1987، به نقل از نجاریان و خدارحیمی، 1377) و از لحاظ بین فردی خشنود ترند.(روزنویک و دالی، 1989، به نقل از نجاریان و خدارحیمی،1377) یافته هایی نیز مشخص نمود که سنخ جنسیتی مردانه از سایر سنخ های جنسیتی منحرف تر و پرخاشگرتر است (فین، 1986، به نقل از نجاریان و خدارحیمی، 1377).

از نظر بم(1983-1993) در فرهنگ هایی مانند جامعه آمریکایی که تمایزات جنسی قویا تقویت می شود کودکان می آموزند که از جنسیت برای معنا بخشیدن به تجربه خود و پردازش اطلاعات جدید استفاده کنند از طریق این فرآیند مردم صفات یا شخصیت هایی کسب می کنند که با ادراک آنها در مورد خودشان به عنوان مرد یا زن همخوانی دارد آنها چارچوب های کلی جنسیتی را که در حکم ساختارهای شناختی ست به وجود می آورند تا مردم را در جذب و سازماندهی بینش یاری می دهند از نظر او شخصیت جنسیتی شده چیزی فراتر از مجموعه صفات مردانه یا زنانه است همچنین راهی برای نگریستن به واقعیتی ست که آن صفات را در خلال یک عمربر ساخت خود تولید و باز تولید میکند از این نظر جهان بزرگتر اجتماعی ماده خامی تدارک می بیند که از آن هویت های جنسی ساخته می شوند و این هویت ها نیز به نوبه خود، سمت و سوی ادراک و کنش را مشخص می سازد (بم،1993؛ به نقل از سفیری و ایمانیان).

بنابراین گروه های حامی زنان می کوشند با نگرش ها و اعتقاداتی که خشونت علیه زنان را تقویت می کند به طور گسترده ای مبارزه کنند(هیست، 1999به نقل از وردی نیا و همکاران).

زمانی که افراد یک الگوی ویژه از صفات مرتبط با جنسیت را کسب کرده و کلیشه های جنسیتی را پذیرفته اند تمایل دارند تا برحسب تصورات و باورهایشان درباره رفتارهای متناسب با جنسیت (کلیشه های جنسیتی) عمل کنند لذا شناسایی میزان شیوع کلیشه های جنسیتی گامی مهم در پیشگیری از پیش داوری و تبعیض جنسیتی(به ویژه علیه زنان) محسوب می گردد (علمی و الیاسی1388).

هرزوگ (2007) نگرش های نقش جنسیتی سنتی در میان مردان را به عنوان عامل زیر بنایی تجاوز به عنف قلمداد کرده است و همچنین بیان نمود که عقاید مرسوم در مورد نگرش های نقش جنسیتی در زنان با تحمل خشونت مردان نسبت به زنان ارتباط دارد بنابر این پذیرش خشونت به عنوان یک نقش جنسیتی مردانه باعث می شود که پسران خشونت را وسیله ای برای اداره خشم و تضاد بدانند که موجب رشد نگرش های منفی نسبت به زنان در آنها می شود و زنان نیز آن را به عنوان جنبه متعارف روابط نزدیک در نظر می گیرند (ایتاف و بریجز،2004، به نقل از حسین زاده ملکی،1388).

به اعتقاد بم در اواخر قرن بیستم جامعه آمریکا بر قطبی شدن جنسیت تاکید دارد و باور به اینکه آنچه برای زنان پذیرفتنی و شایسته است برای مردان قابل قبول و شایسته نیست و برعکس و اینکه دوری کردن از استانداردهای صلاحیت زنانگی و مردانگی غیرطبیعی و یا غیراخلاقی ست از نظر او این تصورات بخشی از چارچوب کلی جنسیتی درونی شده کودکان می شود به صورتی که به تفکر در مورد جنسیت دیگر به مثابه جنس مخالف سوق داده می شود (سفیری و ایمانیان،1388).

زنان و مردان همدیگر را به عنوان جنس های مخالف و متفاوت تلقی می کنند فقط حدود 12 درصد از زنان و مردان بر این عقیده اند که هیچ اختلاف مهم جنسیتی وجود ندارد (همان).

نوابی نژاد (1383) در مقاله ای تحت عنوان راهبردهای خانواده درمانی متناسب با خشونت خانگی بیان نمود که مرد مرتکب خشونت می شود زیرا هنجارهای فرهنگی در باورهای او این گونه است که خشونت روش کارآمد در حل تعارض های میان فردی است و مرد باید سلطه گر باشد تا بتواند کنترل همسر و اعضای خانواده خود را به دست آورد.

تحقیقات نشان داده اند که خشونت خانگی با قدرت تصمیم گیری نامساوی همبستگی دارد میزان خشونت علیه زنان در بین زوج هایی که شوهر سلطه جو و مرد سالار است بسیار بالاتر از زوج هایی مساوات گرا است (آسایی،2003 ).

در جامعه آمریکا از دید بم مرد محوری حکم فرماست مرد محوری به باوری اشاره دارد که مردان و مردانگی برتر از زنان و زنانگی ست و مردان و مردانگی استاندارد و حد مطلوب است (سفیری و ایمانیان،1388)

کلیشه های جنسیتی که از دبستان شروع می شوند زمینه ساز خشونت است این کلیشه ها افراد جنس زن را محکوم به انجام امور خانگی و شبه خانگی و محدود شدن در نقش های خاص می کنند. نگرش ها و واکنش افراد نقش بزرگی نه تنها در گزارش کردن خشونت بلکه در نوع واکنش قربانیان در مقابل تجربه های خشونت موثر است (شلدون و پرنت 2002 به نقل از وردی نیا و همکاران 1389).

کلیشه های جنسیتی به باز تولید خشونت دامن می زند خشونت به دو دسته تقسیم می شود: خشونت آشکار و پنهان خشونت های پنهان به زیر مجموعه ریزتر خشونت های روانی و اقتصادی تقسیم می شود.

خشونت اقتصادی شامل: استثمار، ناامنی شغلی، محرومیت مالی، شغل کم درآمد، کار منجر به مرگ، بی کاری و شغل های کاذب(تن فروشی، رقاصی، پااندازی، مطربی، شیره کش خانه، روسپی خانه، قهوه خانه، قاچاق فروشی)، کار طاقت فرسا.

خشونت روانی شامل: نگاه اروتیک، تجاوز، خود کشی، طرد شدن، کم انگاری، طلاق، ترک همسر، جلوگیری از رشد زن، انگ زدن، احساس ناامنی، فرار از خانه، نازایی، ربودن دختر،تعدد شرکای جنسی، ترشیدگی، محرومیت از حمایت خانواده، تعصب، کمبود عاطفی، بدنامی، افترا، تنهایی، رقابت هووها، محرومیت جنسی، هوو آوردن، خود کشی و شب زفاف تقسیم می شوند.

 خشونت آشکار به زیر مجموعه های کوچکتر تهدید، کتک و دشنام تقسیم می شوند( واصفی و ذوالفقاری 1388).

در جوامع مطیع پرور زن مطیع ترین لایه اجتماع به شمار می رودکه برای ادامه حیات همواره به سکوت و فرمان برداری تشویق می شود در این چرخه زن برای مقاومت در برابر خشونت ها گرفتار از خود بیگانگی می شود اما برای اثبات موجودیتش می کوشد رفتاری مردانه داشته باشد(واصفی و ذوالفقاری، 1388).

نظمی که مردان را به کنترل زنان میگمارد بی نظمی ست زیرا خشونت از آن سرچشمه می گیرد(محمدی اصل،1388)

خشونت پنهان:

در جوامع سنت گرا به طور معمول هرگونه تشخص مستقل برای فرد به ویژه زن، را به رسمیت نمی شناسند و ارزش ها همواره بر محوری یکنواخت دور می زند که در این محور کمتر کسی امکان می یابد شخصیت مستقل خویش را بروز دهد به همین دلیل برای گسترش این فضا ارزش هایی همچون مطیع بودن، ناتوانی، تقیه، اختفای شخصیت حقیقی به انواع گوناگون در هیئت فرهنگ بازدارنده متجلی می شود (احمدی خراسانی، 1384).

به گفته گالتونگ با نهادینه کردن خشونت ساختاری و درونی کردن خشونت فرهنگی خشونت مستقیم نیز به صورت خشونت نهادینه شده در جامعه وجود خواهد داشت به عبارت دیگر آنجایی که فرهنگ خشونت وجود دارد خشونت نیز امری طبیعی تلقی می شود (جهانبگلو،1384).

در زندگی زناشویی وقتی مرد می خواهد با برون ریختن خشم خود در محیط اطرافش تغییر ایجاد کند این برون ریزی سبب می شود تا روابط زناشویی تیره شود پس از آنکه عادت مخرب تهاجم در فردی شکل گرفت، تکرار می شود افکار زن این عمل را به صورت عادتی همیشگی در می آورد ( باراش، 1382).

خودپرستی از قضا بیشتر در مردانی ست که بر هیچ کس دیگری تسلط ندارند به جز به زن و فرزندان تیره بخت خود ( میل، 1379).

در نظام سرمایه داری مردسالارانه که برای بقای خود بر استثمار طبقه کارگر و بهره گیری خاص از زنان متکی است زنان شهروندان درجه 2 محسوب می شوند و انواع صفت بندی های نهادی را برای تداوم این سلطه گری ایجاد می کنند به عقیده شیلا روبوتام زنان به طور عمده محکوم به شغل هایی با حداقل امنیت هستند( هام، 1382).

برتراندراسل معتقد است که وارد شدن انگیزه اقتصادی در روابط جنسی همیشه فاجعه آمیز است شرکت در یک عمل جنسی با رضایت واقعی و بدون اعمال زور مستلزم آن است که افراد به لحاظ اقتصادی و روانی با هم یکسان باشند اما مردمی که از لحاظ پایگاه اجتماعی فروترند در این گونه روابط فشار جنسی بر آنها وارد میشود (سوبل، 1382).

دلیل مزاحمت های جنسی در قلمرو عمومی نوعی تربیت خانوادگی ست به گونه ای که مردان زنان را به عنوان ابژه جنسی نگاه می کنند رعایت نکردن حقوق شهروندی و احترام نگذاشتن به آن بی توجهی به ارزش ها و اخلاق نیز دلایل دیگر است که باعث رواج این نوع آزارها در سطح جامعه می شود (قندهاری1384).

ازدواج نکردن زنان نیز باعث ایجاد خشونت های پنهان می شود و تنها محور مهم در وجود زنان جوانی و تن بکر و تازه شان است (همان).

زنان بازیچه هوسرانی مردانند چه در قالب زنانی پاکدامن و چه در قالب زنانی تن فروش و بدنام به این ترتیب در معرض خشونت های پنهان قرار می گیرندبرای هردو گروه از زنان عمل جنسی حاصلی جز خدمت رسانی ندارد تنها تفاوت این امر در بها و مدت وابستگی است و این که در نوع اول از طرف مردی واحد اجیر می شوند و در نوع دوم خادم مشتریانی می شوند که مزدشان را نقد پرداخت می کنند(همان) تجاوز جنسی یکی از موزیانه ترین اشکال فشار اجتماعی است زیرا مدام به زنان موقغیت آسیب پذیرشان را یادآوری می کند کیت میلت اشاره می کند که معنای اجتماعی تجاوز جنسی که به عنوان شهوترانی شناخته می شود در جهت تحقیر و ضغیف کردن زنان عمل می کند بیشتر روابط ناهمجنس خواهانه مانند تجاوز جنسی هستند اما در هاله ای از روابط رومانتیک پنهان شده اند تحت نظام مرد سالاری نه تنها زنان اسباب لذت جنسی تعریف می شوند بلکه تصور می شودمردان کششی مقاومت ناپذیر نسبت ربه آمیزش جنسی نسبت با زنان دارند ( هام1382).

نگاه های خریدارانه مردان به زنان از جمله عوامل ستم و شئ انگاری زنان است، مردان با نگاه هایشان آزادی را از زنان سلب می کنند در حالی که نگریستن بیشتر از سوی مردان انجام می شود و زنان در انتظار توجه مردان هستند تحت سیطره همین نگاه ها زنان از صحنه اجتماع دور می شوند زنان برای حضور در جامعه خود را تحریک آمیز و لوند جلوه می دهند زن زمخت و بی بهره از جذابیت ناامید از افسون گری و به نحوی انفعالی تسلیم می شود این زنان از مرکز فاجعه می گریزند و به مکان های بزرگتر می روند تا در آن گم شوند یا جزیی از جامعه محسوب نشوند شکل دیگری از خشونت اثبات پاکدامنی زن در شب زفاف است (کار1388).

نظر به اینکه خشونت علیه زنان مسئله ای ست جهانی ، بازتاب آزار زنان در جامعه بین المللی نیز وسیع بوده است در چهارمین کنفرانس حقوق بشر در وین خشونت علیه زنان یکی از سوژه های دارای اولویت برای بررسی در کنفرانس تشخیص داده شد و این نکته مهم مورد تایید قرار گرفت که خشونت جسم، روان و آزادی زنان را تهدید می کند زیرا مردان در اعمال خشونت نقش اصلی را دارند.

شرکت کنندگان در چهارمین کنفرانس حقوق بشر تاکید کردند که قضات، دفاتر پلیس، دفاتر وکالت، کانون های حمایت از خانواده، معلمان ، پدران و به طور کلی حامیان حقوق زنان باید ریشه های فرهنگی همسر آزاری را بررسی کنند. همچنین آنها اعلام کردند که نگرش مردان نسبت به زنان را باید تغییر داد و زنان نیز باید به مردان یاری رسانند تا در برداشت های خود نسبت به افراد جنس زن تجدید نظر کنند (کار،1381).

پیش از طرح موضوع در چهارمین کمیسیون حقوق بشر در وین، کمیسیون حقوق بشر در پنجاهمین نشست خود طی قطعنامه 45/19694 مورخ 4 مارس 1994 میلادی تصمیم گرفت تا برای یک دوره سه ساله رابطه مخصوصی را برای بررسی اعمال خشونت بر زنان، علت و پیامدهای آن تعیین کند تا هر سال گزارشی در این خصوص به کمیسیون ارائه دهد( همان، 1381).

**قالب های فکری جنسی:**

تجلی به ویژه جالبی از قالب فکری سازی ، در ادراک تفاوتهای جنسی روی می دهد. کی دیوکس و همکارانش نشان دادندکه تقریبا در جهان، زنان نسبت به مردان کم جرات تر و بیشتر اهل مراقبت و آرامشند(ارونسون 1386). امکان دارد که این ادراک کاملا وابسته به نقش باشد بدین معنا که به طور سنتی، نقش فراهم کننده محیط مناسب در خانه، به زنان واگذار شده است و بدین ترتیب ممکن است آنها مراقبت کننده تر تلقی شوند(دواکس و لافرنس به نقل از ارونسون،1386 ). آلیس ایگلی، وندی وود، و جانت سوییم نشان دادند در مقاسه با مردان زنان تمایل به نشان دادن رفتارهایی دارند که به بهترین وجه می توان آنها را از لحاظ اجتماعی حساس، دوستانه تر، و دلواپس تر برای بهروزی دیگران توصیف کرد، در حالی که مردان به رفتارهایی تمایل دارند که سلطه گرتر مهارکننده تر، و مستقل تر هستند (ایگلی،1995) لازم به گفتن نیست که در این خصوصیات بین مردان و زنان وجه اشتراک زیادی وجود دارد همه ما مردانی را دیده ایم که از لحاظ اجتماعی حساس بوده اند و زنانی را که چنین نبوده اند و مسئله مورد نظر درست همین است : خواه زیر بنای این قالب فکری، اجتماعی، و خواه زیستی باشد بکار گیری قالب فکری برای همه زنان و یا همه مردان فرد را از این حق محروم میسازد که با او به عنوان یک فرد با خصوصیات و استعدادهای ویژه اش رفتار شود.

اشکال ظریفی از پیشداوری در مورد زنان نیز اعمال می شود داریل و ساندرابم پیشنهاد می کنند که پیشداوری علیه زنان در جامعه ما نمونه ای از یک طرز فکر ناآگاهانه است (ارونسون به نقل از بم و بم،1970). یعنی مجموعه عقایدی که ما تلویحا می پذیریم بدون اینکه از آنها آگاه باشیم زیرا حتی نمی توانیم مفاهیمی مغایر با آنها را درباره دنیا تصور کنیم. در این فرهنگ مثلا ما چنان بار آمده ایم که نمی توانیم حتی تصور هم بکنیم که زنی به عنوان راننده کامیون یا نگهبان به کار مشغول شود و شوهرش در خانه بماند و جارو کند و از بچه ها نگهداری کند اگر چنین موقعیتی به اطلاع ما برسد فورا به این نتیجه گیری می پردازیم که آن زوج باید عیب و نقصی داشته باشند برای اینکه در جامعه ما حق انتخاب چنین ترتیبی از زندگی وجود ندارد همان طور که ماهی از مرطوب بودن محیطش آگاه نیست ما نیز وجود این طرز فکر را تشخیص نمی دهیم زیرا بسیار متداول و معمول است (ارونسون به نقل از ویتزمن، ایفلر،هوکادا، و راس).

مرد محوری هم به مردان و هم به زنان لطمه می زند چرا که مرد محوری همه افکار و احساساتی را که از لحاظ فرهنگی زنانه است را تحقیر می کند به گونه ای که رد شدن از مرزهای جنسیتی برای مردان معنای منفی تری نسبت به زنان دارد (بم،1993)

مطالعات روت هارتلی به راستی نشان می دهند که کودکان در پنج سالگی مفاهیم کاملی از آنچه را که رفتار مناسب زنان و مردان را تشکیل می دهد کسب کرده اند. ( ارونسون به نقل از هارتلی،1960) .

به طور سنتی از مردان انتظار می رود که نان آور، آغاز کننده و پرخاشگر باشد و احساسات لطیف تر و آسیب پذیری های خود را پنهان کنند (شکر کن، 1389).

به طور سنتی زنانگی همراه با اضطراب بالا و عزت نفس پایین و پذیرش اجتماعی پایین مربوط بوده است( شکر کن به نقل از گری 1389).

در تحقیقی که خمسه ای در سال 1385 انجام داد به این نتیجه رسید که زنان دارای کلیشه های جنسیتی صرفا زنانه نارضایتی جنسی بیشتری را گزارش کردند طرحواره های نقش جنسیتی زنانه مبتنی بر کلیشه های فرهنگی (مطیع بودن، تسکین بخش دیگری بودن.......) در ارزیابی ذهنی زن هنگام پردازش اطلاعات جنسی (هنگام برخورد با محرک جنسی از سوی همسر) مداخله می کند و به تفسیر متفاوتی از محرک های جنسی می انجامد در واقع طرحواره های نقش جنسیتی زن متن و زمینه ای را فراهم می کندکه محرک جنسی صرفا جنسی ارزیابی نشود و زنان به علت وجود طرحواره های ذهنی و کلیشه های فرهنگی که در این زمینه بازداری کننده است در این قسمت با اشکال بیشتری مواجه هستند چرا که زنان در فرهنگ ما پذیرفته اند که درباره تمایلات جنسی خود در زندگی زناشویی کمتر صحبت کنند و نارضایتی خود را کمتر ابراز دارند محرک جنسی از طریق دو جنبه پردازش می شود پردازش نخست تحریک نیمه آگاه در سیستم لیمبیک که طی چند ثانیه پرخون شدگی اندام تناسلی را به دنبال دارد و این محرک همزمان به شکل شناختی نیز پردازش می شود که این پردازش شناختی در زنان تحت تاثیر کلیشه های جنسیتی است(آیا رفتار جنسی من مناسب اسب؟ آیا حامله نخواهم شد؟ آیا مورد پسند همسر خود هستم؟) زنان همیشه با این کلیشه روبه رو هستند که نارضایتی خود را کمتر ابراز کنند (خمسه 1385).

**نظریه ها و دیدگاه های مختلف نسبت به جنسیت**

نظریه های گوناگونی از چشم اندازهای مختلف زیست شناختی ، روان شناختی به تبیین شکل گیری جنسیت و نقش های جنسیتی پرداخته- اند. در این بخش به بررسی مهم ترین نظریه های مطرح شده می- پردازد.

**نظریه های مربوط به اثرات پیش از تولد:**

با این که هورمون های جنسی پیش از تولد بر هویت جنسیتی اثر عمده ای ندارند ولی ظاهرا در رشد نقش های جنسیتی تاثیری اساسی به جا می گذارند به نظر می رسد که آندروژن پیش از تولد زمینه ساز مردانگی باشد و پروژسترون نیز اثری مردانه یا زنانه کننده بر رفتار جنسیتی داشته باشد ( هینز و کافمن 1994) این اثربه این صورت است که این هورمون ها موجب سازماندهی بنیادهای عصبی مغز می شود وسطح بالای آندروژن قبل از تولد مغز را مردانه میسازد(مانی و ارهارت 1972؛به نقل از بهرامی 1386). تفاوتهای کالبد شناختی بین مغز مردان و زنان در ناحیه هیپوتالاموس نیز با تفاوتهای جنسی در کنش تولید مثل مربوط است(لوی و فیووش،1993 به نقل از همان منبع).

**رویکرد روانکاوانه:**

بر اساس این نظریه مسیرهای رشد متفاوت زنان و مردان به مرحله رشد روانی جنسی (مرحله فالیک)، که هویت جنسی را شکل می دهد مربوط می شود اگر دختر کار خود را با مادر هماهنگ نکند از نظر هویت جنسی و رشد اخلاقی دچار مشکل می شود(گولومبوک و فیووش 1387).

نظریه یادگیری اجتماعی میشل و بندورا معتقدند که رفتارهای نقش جنسی مانند همه رفتارهای دیگر از طریق یادگیری اجتماعی صورت می گیرد (همان).

نظریه طرحواره جنسی(رشد شناختی): این نظریه بر این اساس استوار است که کودکان کلیشه های جنسیتی را از طریق فرآیندهای ذهنی شان می آموزند به این طبقه بندی های سازماندهی شده که در کودکان شکل می گیرد طرحواره می گویند و طرحواره جنسیتی یکی از پرکاربرد ترین و پرمصرف ترین طرحواره های کودکان است بر طبق نظریه پیاژه کودکان از 18 ماهگی تا 7 سالگی تمایل دارند به شیوه های ملموس تفکر کنند یعنی تفکر آنها بر پایه نشانه های واضح و ساده شکل می گیرد در بیشتر جوامع مردان و زنان متفاوت از یکدیگر به نظر می رسند متفاوت لباس می پوشند مدل های متفاوتی دارند و به شغل های متفاوتی مشغول اند از این رو بر طبق نظریه رشد شناختی پیاژه جنسیت در ذهن کودکان به گونه ای شکل می گیرد که کودکان به آسانی دو جنس را در دو طبقه جداگانه دسته بندی می کنند (بم، 1993) و سپس با مشخص کردن طبقه بندی خود، هویت خود را تعیین می کنند و این طرحواره را در رابطه با دیگران نیز به کار می برند کودکان به این وسیله تلاش می کنند تا صفات و رفتارها را سازمان دهی و به دو دسته زنانه و مردانه تقسیم کنند و بدین ترتیب به رفتار متناسب با جنسیت خود برچسب خوب و به رفتارهای نامتناسب با جنسیت خود برچسب بد بزنند (رنزتی و کارن ب1993به نقل از بهرامی1386) نظریه رشد شناختی به ما کمک می کند تا بهتر بفهمیم چرا کودکان کم سن و سال تمایل شدیدی به اسباب بازی های مخصوص جنس خود دارند و دوست دارند با دوستان هم جنس خود بازی کنند و اینکه چرا آنها عقاید کلیشه ای در مورد جنسیت دارن (کان و پالمر 1986؛ کاوان و هافمن 1986).

یکی از پیش فرض های اولیه ی نظریه طرحواره جنسیتی آن است که دانش جنسیتی چند بعدی است و ابعاد مشخص یا عناصر دانش مربوط به جنسیت، دربر گیرنده رفتار، مشاغل و صفات است (مارتین، 1990) به این معنی که زن بودن با رفتارهای خاص(خانه داری) و مشاغل خاص(آموزگار مدرسه ابتدایی) و مرد بودن نیز با رفتارها( بازی فوتبال)، نقش ها ( پدر)، مشاغل(مهندسی) و صفات(پرخاشگری) متفاوت همراه است.

 دانش ما به گونه ای سازمان یافنه است که صرف مواجهه با برچسب یا لقب جنسیتی با این عناصر مربوط به جنسیت پیوند میخورد (مارتین، 1990 به نقل از بهرامی 1386). پژوهش ها نشان داده اند که وقتی ضد کلیشه ها ارائه میشوند کلیشه ها قدرت خود را از دست می دهند هرچه این کلیشه ها قوی تر باشند قدرت اثرگذاری آنها بیشتر است مثلا هرچه بر تعداد زنانی که با یک کلیشه خاص برخورد میکنند بیشتر باشد کلیشه قدرت خود را سریعتر از دست می دهد همان گونه که حضور بیش از صد زن در پارلمان بخش دولتی در انتخابات 1997 انگلیس باعث تغییر اساسی اذهان عمومی در مورد قدرت سیاسی زنان شد (هینتون، 2000 به نقل از بهرامی 1386).

هرچه میزان **روان تحلیل گری**

**فروید :** معتقد بود که عقده ادیپ برای پسرها و دخترها به صورت متفاوتی عمل میکند،فروید قسمت مذکر را به صورت کاملتری پرورش داده است. ترس پسر از اختگی چنان نیرومند است که او مجبور میشود محبت پذیرفتنی تری را جایگزین میل جنسی به مادر می کند و همانندسازی نیرومندی را با پدرش ایجاد می کند. وی برای بهتر کردن همانندسازی ، می کوشد با تقلید از اطوار فالبی ،رفتارها،نگرشها و معیارهای فرامن پدر ، بیشتر شبیه او شود . فروید نوشت" دخترها نداشتن اندام جنسی را که برای پسران ارزش برابری دارد عمیقا احساس می کنند آنها به این دلیل خود را حقیرتر می دانند و این رشک برای آلت مردی ، منشا تمام واکنشهای زنانه است". بنابراین دختر رشک آلت مردی نقطه مقابل اظطراب اختگی پسر را پرورش می دهد .دختر معتقد است که آلت مردی اش را از دست داده است و پسر می ترسد که آن را از دست بدهد .(شولتس و شولتس[[4]](#footnote-4)،ترجمه، سیدمحمدی ،1385).

فروید بر این باور بود که دختران هم از نظر هویت جنسی و هم از لحاظ درک اخلاقی مشکل دارند زیرا نیاز دختران به داشتن آلت مردانگی مختص به خود ادامه پیدا می کند و از بین نمی رود و از لحاظ اخلاقی نیز چون نیاز قوی برای همانندسازی با مادر وجود ندارد فراخود در دختران به اندازه پسران کاملا شکل نمی گیرد. (گولومبوک و فی وش ،ترجمه،شهرآرای،1378).

بسیاری از منتقدان به فروید دیدگاه او را در زمینه رشد جنسی دختران مورد تایید قرار دادند ، اما استدلال کردند که هر چند حسرت آلت مردانگی ممکن است پدیده ای واقعی باشد اما بیشتر مبتنی بر فرهنگ است تا بیولوژی و نوفرویدیهایی نظیر هلن دویچ ، کارن هورنای و کلارا تامپسون معتقدند که زنان به آلت رجولیت حسادت می کنند زیرا این آلت مظهر قدرت و کنترل در جامعه است و دختران از ابتدای رشد می فهمند که داشتن آلت رجولیت مهم است و دارا بودن آن به معنای داشتن قدرت و کنترل در زندگی است ونداشتن آن فرصتها و خودمختاری را سلب می کند. (گولومبوک و فی وش،ترجمه، شهرآرای، 1378).

**هورنای:**

هورنای در کل درباره اهمیت سالهای کودکی در شکل دهی شخصیت بزرگسال با فروید موافق بود . با این حال ، آنها درباره جزئیات مربوط به اینکه چگونه شخصیت شکل می گیرد با هم اختلاف نظر داشتند. هورنای معتقد بود که نیروهای اجتماعی در کودکی ، نه نیروهای زیستی ، بر رشد شخصیت تاثیر دارند. نه مراحل رشد همگانی وجود دارد و نه تعارضهای اجنتاب ناپذیر کودکی ، بلکه رابطه اجتماعی موجود بین کودک و والدین او عامل اصلی است.

هورنای با فروید در این نکته که رشد شخصیت به نیروهای زیست –شناختی غیر قابل تغییر وابسته است موافق بود .او مقام برتر عوامل جنسی را انکار کرد، از اعتبار نظریه ادیپی انتقاد نمود و مفهوم لیبیدو و ساختمان شخصیتی فروید ی را کنار گذاشت.

هورنای مخالفت خود را با دیدگاههای فروید در مورد روانشناسی زنانه ابراز داشت، هورنای مخصوصا از عقده آلت مردی فروید انتقاد کرد و معتقد بود که این نظر از شواهد ناکافی به دست آمده است (شولتس و شولتس ،ترجمه،سیدمحمدی، 1385).

هورنای در اعتراض به دیدگاه فروید بیان میکند : ما نظریه حسادت به آلت مردانگی را براساس روابط زیست شناختی شرح می دهیم نه برحسب عوامل اجتماعی ، در مقابل و بر سبیل عادت حس فرودستی و محرومیت اجتماعی زن را بی درنگ دلیل حسادتش به آلت مردانگی قلمداد می کنیم. اما در دیدگاه زیست شناختی به لحاظ مادری یا قابلیت مادر شدن برتری فیزیولوژی بی چون و چرایی بر مرد دارد .این امر به روشنی و در قالب حسادت شدید پسر نسبت به قابلیت مادری به روشن ترین وجه در ضمیر ناخودآگاه مرد انعکاس یافته است (هورنای ،ترجمه، سمی ، 1382).

هورنای در مخالفت با عقیده فروید که زنان بر اثر غبطه دستگاه تناسلی برانگیخته می شوند، اظهار داشت که مردان بر اثر غبطه رحم برانگیخته می شوند (شولتس و شولتس،ترجمه، سیدمحمدی ،1385).

**یونگ :**

 در نظریه روانکاوی تحلیلی یونگ (1966)روح پایه شخصیت درونی ، خود ذهنی یا خصوصی ، افکار و احساسات ، وضعیت عاطفی ، گرایشهای ناخودآگاه و خصلت های جنس مخالف است که ما را مجذوب یا مرعوب می سازد . این همان مفهوم مادینه روان در مردان و نرینه روان در زنان در نظریه یونگ است .موضوعات مشترک مرتبط با این ساختارهای روان به نظر یونگ عواطف ، دلبستگی ها ، خاطرات ، احساس رضایت و یا عدم رضایت ، امنیت یا عدم اطمینان ، دلربایی ، لطافت طبع ، ریشه های فرهنگی ، نزدیک بودن در روابط خانوادگی و تصمیم گیری و خودمختاری هستند (نجاریان و خدارحیمی ،1377).

کهن الگوهای آنیما و آنیموس به شناخت یونگ مبنی بر این که انسانها اساسا دو جنسی هستند اشاره دارد. از نظر زیستی هر جنس علاوه بر ترشح هورمونهای جنس خود هورمونهای جنس مخالف را ترشح می کند از نظر روانی ، هر جنس ویژگیهای خلق وخو و نگرشهای جنس مخالف را به دلیل قرنها زندگی با هم نشان می دهد . روان زن شامل جنبه های مردانه(آنیموس) و روان مرد شامل جنبه های زنانه (آنیما)است ( هال و نوردبای، ترجمه، مقبل، 1375).

آنیما تجسم تمامی گرایشهای روانی زنانه در روح مرد است هماننداحساسات ، خلق و خوهای مبهم ، مکاشفه های پیامبر- گونه ، حساسیتهای غیر منطقی ، قابلیت عشق شخصی،احساسات نسبت به طبیعت و سرانجام روابط ناخودآگاه که اهمیتش از آنهای دیگر کمتر نیست . جلوه های فردی عنصر مادینه معمولا به وسیله مادر شکل می گیرد ... نقش حیاتی تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می دهد تا خود را با ارزشهای واقعی همساز کند و راه به ژرف ترین بخشهای وجود برد . عنصر مادینه با این دریافت ویژه خود نقش راهنا و میانجی را میان من ودنیای درونی یعنی خود به عهده دارد (یونگ ،ترجمه، فرامرزی،1373).

عنصر نرینه زن هم اساسا از پدر متاثر است و تنها خصوصیات منفی چون خشونت ، لگام گسیختگی ، گرایش به پر چانگی ، افکار و وسوه های پنهانی شرورانه ندارد و می تواند از طریق پلی که به لطف فعالیت خلاقش می زند به خود مرتبط گردد. عنصر نرینه به زن صلابت روحی می دهد، نوعی دلگرمی نادیدنی درونی برای جبران ظرافت ظاهرش . آنیموس در پیشرفنه ترین شکل خود زن را به تحولات روحی دوران خود پیوند میدهد و حتی سبب می شود بیش از مردان انگاره های خلاق را پذیرا شود (یونگ ،ترجمه، سلطانیه، 1378).

بنابراین در فرایند تفرد یا فردیت یابی می بایست شخص مهلتی را برای رشد و بیان هر یک از دو جنسیت روانی ناخودآگاه اش فراهم سازد ، چون در غیر این صورت شخصیت او رشدی تک بعدی خواهد داشت و بخشی از دنیای درون او از تکامل باز می ایستد. از طرف دیگر بایستی شخص مواظب باشد که تصویر روح او به عناصر سایه آلوده نگردد . چون می تواند باعث فرافکنی خصایل ناپسند به جنس مقابل گردد، که در واقع فرافکنی خصوصیات سرکوب شده یا ناخودآگاهانه خوداو هستند که به دیگران تعمیم داده شده اند. پس بیستی فرد این گرایش های نهانی را بشناسد و آنها را به عنوان جنبه های مهم شخصیتی خودش بپذیرد تا بتواند به درک مناسبی از خود ، دوگانگی جنسی روانی خودش و جنس مقابل دسترسی یابد ( نجاریان و خدارحیمی ،1377).

**چودورو:**

نظریه چودورو که تعدیلی بر نظریه فروید به شمار می آید ، در اولین مرحله جامعه پذیری ، کودکان هر دو جنس با مادر همانندسازی شخصی می کنند، ولی در ادامه پسر ناگزیر می شود با همانندسازی با پدر ، نقش های مردانه را پذیرا شود . طی فرایند جامعه پذیری مادران پسران خود را تشویق می کنند که از آنها جدا شوندد و به آنها کمک می کنند تا هویتی مردانه در خود بسط دهند که متکی به پدر یا جایگزین پدر است اما دوری پدر از خانه، نپرداختن او به بچه داری موجب می گردد که همانندسازی با پدر به جای آنکه همانندسازی شخصی با پدر، ارزش ها و ویژگی های رفتاری او را به عنوان فرد واقعی باشد، به صورت همانندسازی موقعیتی ،یعنی همانندسازی با نقش های مردانه پدر به عنوان مجموعه ای از عناصر انتزاعی در آید .در فرایند دشوار انفکاک پسر از مادر ، او هم ابعاد زنانه خود را سرکوب می کند و هم یاد میگیرد که زنانگی را کم ارزش بداند. اما همانندسازی شخصی دختر بچه با مادر می تواند تا تکمیل فرایند یادگیری هویت زنانه و نقش های وابسته به آن تداوم یابد و این شخصی بودن را حضور مادر در کنار دختر تضمین می کند.به این ترتیب دختران درجه ضعیف تری از فردیت یافتن را نسبت به پسران تجربه می کنند (چودورو1997،به نقل از بستان،1385).

نظریه چودورو به رغم نفوذ قابل توجه خود، دچار کاستی های متعددی است ، خود وی در ضمن تعدیل های که در دهه1990 در نظریه اش اعمال کرده ، به شواهدی استناد می جوید که نشان می- دهند پدران بیش از مادران ، هویت جنسی سنتی را در کودکان ایجاد می کنند و این بر خلاف نظر پیشین اوست که مدعی شده بود پسرانی که با شخص پدر همانندسازی می کنند ، انعطاف پذیرتر از آنهایی هستند که به دلیل عدم حضور پدر، تنها بر کلیشه های فرهنگی نقش پدری تکیه می کنند. (بستان،1385).

**دیدگاه یادگیری اجتماعی**

 نظریه یادگیری اجتماعی نظریه عامی در حوزه روان شناسی اجتماعی است که در تبیین رفتارهای گوناگون از جمله رفتارهای مربوط به نقش های جنسیتی به کار رفته است. (بستان،1385)

نظریه یادگیری اجتماعی برارتباط سه گانه بین فرد و رفتار و محیط از طریق فرایند التزام یا علیت متقابل تاکید می کند، گرچه فرایند یادگیری در دو محیط فیزیکی (جنبه های مادی میدان رفتار) واجتماعی (حضور واقعی یا خیالی دیگران و یا مشارکت آنان در زمان یادگیری) رخ می دهد، با این حال به نظر می رسد محیط اجتماعی اهمیت ویژه ای دارد. یکی از کاربردهای نظریه یادگیری اجتماعی، توضیح علل تفاوت های جنسیتی در نگرش و رفتار است . این نظریه تاکید بسیار زیادی بر نقش عوامل محیطی در یادگیری نگرش ها و رفتارها دارد (ریاحی ،1386).

آلبرت بندورا در توضیح این نظریه می گوید: کودک از دو راه عمده، رفتارهای اجتماعی و نقش های جنسیتی را می آموزد: نخست از راه آموزش مستقیم و به تعبیر دیگر، شرطی سازی کودک به کمک عوامل تقویت کننده که طی آن کودک با پاداش و تنبیهی که دریافت می کند، نسبت به رفتارهای جنسیتی شرطی شده، آنها را فرا می گیرد (بستان ،1385).

و دوم از طریق تقلید[[5]](#footnote-5) یا همانندسازی یا سرمشق گیری (الگوسازی رفتاهای جنسیتی توسط والدین و سایر کارگزاران جامعه پذیری، و تقلید و پیروی کودک از این الگوها ) (ریاحی،1386).

کودکان با مشاهده والدین خود ، جور شدن رفتارهای خاصی را با هر کدام از والدین می آموزند.در طی زمان، کودک شروع به تعمیم این رفتارها به افراد دیگر می کند و بین رفتارهای خاص و جنسیت علیت برقرار می سازد .کودکان هم چنین از اقدام به رفتار متناسب با جنسیت ، حمایت و تایید به دست می آورند اما رفتارهای نامتناسب با جنسیت مورد تایید والدین قرار نمی گیرند. پس کودکان براساس مشاهده و تقویت افتراقی ،رفتار کردن براساس سنخ جنسیتی را می آموزند و با یک جنسیت یا هر دو همانندی می کنند (نجاریان و خدارحیمی، 1377).

**دیدگاه شناخت گرایان**

پیاژه یکی از نخستین روانشاسانی بود که نحوه ی اندیشیدن و استدلال کردن کودکان را به طور جدی بررسی کرد او معتقد بود که کودکان حدود 5 سالگی می فهمند که تغییر در برخی از جنبه های ظاهری به هویت واقعی مربوط نمی شود. کلبرگ یافته های پیاژه را گسترش داد او سه مرحله را در ادراک چنین مطرح کرد در حدود 2 سالگی کودکان وارد مرحله اول هویت می شوند. در این سن کودکان قادرند که به طور ثابت به خود و دیگران برچسب دختر یا پسر بزنند برای آن ها طبقه بندی خود را بر خصوصیات جسمانی می کنند. اگر این خصوصیات ظاهر جسمانی تغییر پیدا کند آن گاه جنسیت نیز تغییر می یابد (هترینگتون،ترجمه، طهوریان ،1387).

کلبرگ از نظریه پردازان تحول شناختی است که تحول نقشهای جنسیتی را در چارچوب نظریه مفهوم جنسیت مطرح می کند.او معتقد است دستیابی به مفهوم ثبات جنسیتی نقش تعیین کننده ای در کسب نقش جنسیتی دارد. زمانی که دختر بچه می فهمد که از جنس مونث است و در آینده زن خواهد شد، این ادراک جز مهمی از هویت جنسیتی اوست و به ارزش نگری او منجر خواهد شد. در نظریه مفهوم جنسیت، توانایی برچسب زدن و ثبات جنسیتی زمینه را برای درک جنسیت در کودکان مهیا می سازد و کودکان دانش بیشتری درباره جنسیت خود به دست می آورند که این دانش به مرور زمان سازمان یافته تر می شود (کلبرگ 1966 به نقل از ظهره وند، 1383).

**طرحواره**

طرحواره مفهومی در روان شناسی شناختی است، شاخه ای از روان- شناسی که به بررسی این نکته می پردزاد که ما چگونه می اندیشیم درک و پردازش می کنیم و چگونه اطلاعات را به یاد می آوریم. طرحواره چارچوب شناخت عامی است که فرد درباره ی یک موضوع خاص دارد. طرحواره به ادراک سازمان و جهت می بخشد (هاید،ترجمه، خمسه، 1384).

طرحواره، مجموعه ای سازمان یافته از دانش است طبق این نظریه وقتی کودک در حدود 2 سالگی دارای هویت جنسیتی می شود یعنی می فهمد پسر یا دختر است. در واقع صاحب طرحواره جنسیتی یا مجموعه اطلاعاتی در مورد طرز رفتار پسرها و دخترها می شود. این مجموعه اطلاعات به انسان کمک می کنداطلاعات را سازمان دهی وتفسیر و سلایق و فعالیت های انسان را تحت تاثیر قرار می دهد (کاپلان،ترجمه،فیروزبخت ،1381).

یکی از مهم ترین طرحواره های بررسی شده ، طرحواره جنسیت است که مطالعه درباره آن به ارایه نظریه طرحواره جنسیت منجر شده است (بارون و برن،1991).

**عوامل موثر بر نقش جنسیتی**

1. **عوامل زیست شناختی :**

ترکیب کروموزومی عامل کنترل کننده اصلی در تشکیل و رشد جنسیت است. رشد جنسیتی تحت تاثیر هورمون های جنسی نیز هست. تستوسترون هورمون مردانه ساز است که توسط بیضه ها ترشح می شود، استروژن هورمون زنانه ساز است که تخمدان ها آن را ترشح می کنند.اگر زنان قبل تولد در معرض مقدار اضافی هورمون ها اندروژنی ( مردانه ساز ) قرار گیرند پس از تولد از قدرت فیزیکی و جسارت بیشتری برخوردار خواهند بود.آنان پسرها را به عنوان همبازی بر دخترها ترجیح می دهند و برای بازی های پر جست و خیز در قیاس با بازی های نسبتا آرام رجحان قائلند. به همین ترتیب، پسران متولد شده از مادرانی که در دوره بارداری استروژن و پروژسترون مصرف کرده اند جسارت و فعالیت فیزیکی کمتری نشان می دهند و ممکن است در رفتارهای عمومی سنخ مردانه امتیاز کمتری بیاورند. مطالعات نشان می دهند که تغییرات سطوح هورمونی پیش از تولد در انسان آثار بارزی بر رفتار نقش جنسی خواهد داشت، پس از تولد ترشح هورمون ها، رشد ویژگی های فیزیکی مردانه یا زنانه را تحریک می کند. ولی بر رفتار نقش جنسیتی آثار اندکی دارد و معمولا فقط رفتارهایی را که قبل آشکار شده تقویت می کند ( رایس،ترجمه، فروغان، 1386).

از سوی دیگر رشد زیستی اولیه که در تفاوت اندام های جنسی ظاهری نوزاد بروز می یابد ، واکنش متفاوت والدین و دیگران به کودک را در پی دارد و همین امر سرآغاز تاثیر نیروهای اجتماعی است، کودک را به سمت پذیرش نقش های جنسیتی سوق می دهد ( بستان، 1385) .

**2- عوامل شناختی:**

 نظریه شناختی می گوید خاستگاه هویت نقش جنسی به جنسیتی که از لحاظ شناختی در زمان تولد برای فرد تعیین و بعد توسط خود او در دوران رشدش پذیرفته شده، باز می گردد. در زمان تولد تعیین جنسیت بیشتر بر مبنای معاینه ناحیه تناسلی انجام می شود. تعیین جنسیت بر رویدادی که پس از آن واقع می شود تاثیر می گذارد. کوهلبرگ مدافع اصلی این دیدگاه، تاکید داشت که طبقه بندی شخصی کودک از خودش به عنوان( پسر یا دختر )سازمان دهی- کننده ی اصلی نگرش های نقش جنسی اوست که بعدا ایجاد می شود. کودکی که خود را مذکر می پندارد برای مرد بودن ارزش قایل می شود و کودکی که خود را مؤنث می داند به زن بودن ارزش می دهد و هر دو فعالیت های خود را یا انتظارات جنسی بر جنسیت هماهنگ می کنند. کودک رفته رفته بر اساس جنسیت پذیرفته شده به تجارب خود ساختار می دهد. و مطابق با نقش جنسی مناسب دست به کار می شود. کودک با در نظر گرفتن انتظارات فرهنگی از نقش جنسی اش و تعبیر خود از آن ها رفته رفته یاد می گیرد که مرد یا زن باشد و نتیجه آن تحقق تمایز جنسی است که تدریجا ایجاد می شود. ( رایس،ترجمه ، فروغان ، 1386).

ژوزف پلاک روان شناس ( 1975 ) پیشنهاد کرده است که کودکان در شناخت خود از نقش های جنسیتی از مراحلی عبور می کنند او اساسا نظریه رشد و تحول شناختی را در درک کودکان از نقش های جنسیتی ، مثل آن چه که کلبرگ انجام داد و به کار گرفته است. بر اساس نظریه پلاک، سه مرحله در رشد و تحول نقش جنسیتی وجود دارد، و این مراحل موازی با مراحل رشد و تحول اخلاقی در کودکان است. در نخستین مرحله رشد و تحول نقش جنسیتی متناظر با آن مفاهیم نقش جنسیتی کودک سازمان نیافته است و کودک ممکن است حتی جنسیت خود را هنوز نشناسد و هنوز یاد نگرفته است که فقط مردان می توانند کارهای خاصی را انجام دهند و کارهای دیگر فقط برای زنان در نظر گرفته شده است ( بر اساس نظریه کلبرگ، این کودکان هنوز مفاهیم هویت جنسیتی یا ثبات جنسیتی را اکتساب نکرده اند ) در مرحله دوم رشد و تحول نقش جنسیتی متناظر با آن کودکان قوانین نقش های جنسیتی را می شناسند و انگیزه بالایی دارند که خود از آن پیروی کنند. و نیز دیگران را هم وادار به اطاعت از این قوانین می کنند. این مرحله در کودکی آغاز می شود و احتمالا در نوجوانی به اوج خود می رسد، یعنی زمانی که میزان تبعیت از نقش جنسیتی بسیار قوی است.

در مرحله سوم رشد و تحول نقش جنسیتی ، افراد فراتر از محدودیت های نقش های جنسیتی که توسط جامعه به آنها تحمیل می شود می روند ( فراسوی محدودیت ها حرکت می کنند ) این افراد در پاسخ به نیازهای و ارزش های درونی خود دو جنسیتی بودن روان شناختی را در خود پدید می آورند، پس پلاک دو جنسیتی بودن را مرحله ای از رشد و تحول می داند. خیلی از افراد هرگز فراتر از مرحله دوم رشد و تحول نقش جنسیتی و حرکت به سوی دو جنسیتی بودن نمی روند، آن ها تمام زندگی خود را با محدودیت های جدی نقش های جنسیتی می گذرانند ( هاید،ترجمه ، خمسه ، 1384).

انتقاداتی که بر نظریه فروید وارد است یکی این است که فروید عقده ی اختگی را از روی نمونه مردانه گرده برداری کرده است امروزه بیشتر روانکاوان بر این عقیده اند که دختر بچه در حسرت داشتن آلت رجولیت است اما نفس این حسرت عمومیت ندارد پسر بچه از آلت مردانگی خود تجربه زنده ای دارد که به او اجازه می دهد از آن غروری هم کسب کند آرزو و حسرت دختر بچه هنگامی ظاهر می شود که ناشی از ارزش بیشتر بخشیدن به عالم مردی ست بیان این مطلب که بوسه ها و نوازش های پدر توانایی درونی دارد که لذت کلیتوریسی در دختر بچه را به جنبش در آورد ادعایی ست که در اکثر موارد فاقد هرگونه معناست(دوبوار،1949) اصل مشترک تمام روانکاوان این است که تاریخ بشری را بازی عوامل تعیین شده میدانند در نظر اینان زن در وجود معشوق و یا شوهر به دنبال پدر صاحب سلطه می گردد و عشق جنسی برای زن با میل مورد تسلط قرار گرفتن همراه است فروید کوشیده است مفهوم اقتدار را جایگزین ارزش کند و همچنین سرمنشا رفتارهایی که در زن طنازی و ریاکاری خوانده می شود مردها و فکر غریزه جنسی انفعالی است.

**سبک های ابراز هیجان**

هیجان احساس ذهنی است که بر افکار و رفتار و جسم تاثیر می گذارد و از آنها تاثیر می پذیرد (مسکن، هاگنزیکر،روتنگاتر و وارد،2000 به نقل از میر صالح و همکاران1389). ابراز هیجان تاثیر زیادی بر روابط بین فردی دارد (کندی مور و واتسون،2001 به نقل از میرصالح و همکاران). یکی از موضوعاتی که در طی دو دهه گذشته تلاش و توجهات تجربی فراوانی را به خود جلب کرده است بحث هیجانات است این علاقه و توجه تا حد زیادی می تواند به دلیل نقشی باشد که تنظیم هیجانی در رفتارهای بیرونی(فردی) ایفا می نماید نظریه پردازان و دانشمندان گوناگون تعاریف متعددی از هیجان ارائه دادند اما در مجموع توان گفت که هیجان رویدادی پیچیده و چند بعدی است که منجر به آمادگی برای عمل می شود حسینی و خیر 2010 به نقل از تاجیک زاده و صادقی1392) امروزه نظریه های جدید در قلمرو هیجان بر نقش مثبت و انطباقی هیجان تاکید دارند و نشان می دهند که هیجان میتواند نقش سازنده ای در حل مسئله و پردازش اطلاعات، فرآیند تصمیم گیری، نوآوری خلاقیت و افزایش یادگیری داشته باشد البته هیجان ها همواره سودمند نیستند و در بیشتر اوقات باید آنها را تنظیم و مدیریت کرد (یوسفی 2007 به نقل از تاجیک زاده و صادقی1392). جرمن و واندر لیندن 2006 به نقل از همان منبع معتقدند که هیجانات و کنترل هیجانی از ویژگی های ذاتی و فطری آدمی می باشد در واقع هیجانات و کنترل هیجان از ارزیابی های مرتبط با اهداف استانداردها و ادراکات فرد ناشی می شود و این ارزیابی ها در طی تبادلات فردی-محیطی که فرد با جهان بیرونی برقرار می کند شکل می گیرد.

ولز2003 در مطالعه نظریه های هیجان مطرح می کند که نظریه های هیجانی را در سه مدل می توان طبقه بندی کرد که عبارتند از 1) مدل های فیزیولوژیک محور: که هیجانات را به عنوان پاسخ فیزیولوژیکی با هدف حفظ بقا تبیین می کند. 2) مدل های شناختی: که فرآیندهای شناختی را در تجربه و بیان هیجانات مهم می دانند و هیجانات را بر اساس ارزیابی و فرآیندهای شناختی توضیح می دهند 3) مدل های شناختی-اجتماعی : که تمرکز رویکرد تکاملی را در پاسخ به محیط با رویکرد ارزیابی شناختی جمع می کند و عوامل اجتماعی را برای تبیین تجربه و بیان هیجان اضافه می کند رابطه بین هیجانات، نقش های اجتماعی و تعامل اجتماعی مورد توجه این رویکرد است لازاروس (1998) نیز هم راستا با این رویکرد معتقد است که هیجانات از راه تعاملات فرد و محیط شکل میگیرد و نمی توان آن را نه بر اساس فرد و نه بر اساس محیط به صورت خاص تعیین کرد بلکه هیجان از شیوه ای که افراد تبادلاتشان با جهان را تفسیر و ارزیابی می کنند ناشی می شود تحقیقات زیادی روابط بین تعاملات اجتماعی ، شناخت و هیجان را کشف کرده اند در واقع هیجانات و تنظیم هیجانی از ارزیابی های مرتبط با اهداف، استانداردها و ادراکات فرد ناشی می شود و این ارزیابی ها در طی تبادلات فردی –محیطی که فرد با جهان بیرونی برقرار می کند شکل می گیرند.(لازاروس1998).

لازم به ذکر است که هیجان احساس ذهنی است که بر افکار رفتار و فیزیولوژی تاثیر می گذارد و از آنها تاثیر می پذیرد (سارافینو1994 به نقل ازطباطبایی، معماریان،غیاثی،عطاری1392).

در بررسی هیجانات راجر و نشوو1987 کنترل هیجانی را تمایل به بازداری ابراز پاسخ های هیجانی ، تعریف می کنند و همچنین دوسوگرایی در ابراز هیجان نیز شامل اشکال مختلفی از تمایل به ابراز ولی قادر به ابراز نبودن، ابراز کردن بدون تمایل واقعی تا ابراز هیجان و بعد پشیمان شدن است (کینگ و آمونز1990 به نقل ازدیبایی، جان بزرگی و عارف نظر1389).

**کلیشه های جنسیتی در ابراز هیجان**

زنان در مقایسه با مردان بازداری اجتماعی بیشتری داشته و تمایل به سرکوب هیجان های خود دارند تفاوت جنسیتی که در عامل بازداری اجتماعی و سرکوب هیجانی وجود دارد به عنوان یک عامل خطر برای سلامتی زنان محسوب می شود در کل عامل بازداری هیجانی و سرکوب هیجان ها یک عامل تهدید کننده اضافی برای سلامت زنان است (علیلو، انصاریان، اعتمادی نیا 1387).

در پژوهشی که سیمپسون و استروح در سال 2004 انجام دادند به این نتیجه رسیدند که تفاوت جنس تاثیر معنا داری بر ابرازگری هیجانی می گذارد (رضاپور میر صالح،ریحانی کیوی، خباز، ابوترابی کاشانی1389).

شاید بتوان این تفاوت در بازداری هیجانی میان زن و مرد را به گرایشات فرهنگی جامعه برای سوق دادن زنان به سوی ثبات و یکنواختی توضیح داد چرا که بشر در طی سال ها تجربه تاریخی آموخته که زنان به عنوان مادران و مراقبان کودکان همیشه باید از خطرات و هیجانات شدید دوری کنند تا بتوانند نسل بعدی را پرورش دهند و گرنه اساس خانواده و حتی بقای انسان به خطر می افتد چرا که یک مادر هیجان خواه و ماجرا طلب به علت تنوع طلبی قادر نیست در یک جا و با افراد خاصی بماند و زندگی یکنواختی را ادامه بدهد و این حیات و زندگی فرزندان را به خطر می اندازد در نتیجه جوامع زنان را به کاهش سطح هیجان خواهی سوق داده است و همین طور تقویت های اجتماعی که در بسیاری از جوامع به ویژه جوامع سنتی و مذهبی مثل جامعه ما از دیرباز انجام رفتارهای ضد هنجاری و ضد قوانین اجتماعی را برای زنان منع می کند به زنان از کودکی تبعیت جویی بالاتر، ماجرا جویی کمتر، کنترل تکانه ها و هیجانات و غرایز به دختران آموزش داده شده است و رعایت آنها وقار محسوب می شود دختران می آموزند که موازی کلیشه های جنسی خود رفتار کنند تا از سوی جامعه پذیرفته شوند (خانجانی، فخرایی، بدری1390).

راجر و نجاریان 1989 بازداری هیجانی را به منزله تمایل به بازداری و سرکوب هیجان تجربه شده تعریف می کنند نقش بازداری هیجانی به تاخیر انداختن فعال سازی فیزیولوژیکی است که موجب بهبودی تنش عضلانی تاخیری به دنبال استرس می شود که به وسیله مطالعات مستقل نشان داده شده است اصطلاح نشخوار فکری اشاره به هر نوع فکری که گرایش به تکرار شدن دارد اطلاق می گردد (ولز 2003 به نقل از تاجیک زاده و صادقی 1392).بررسی ها نشان داده اند که توانمند بودن افراد از نظر هیجانی روبه رو شدن افراد را با چالش های زندگی آسان می کند و در نتیجه آن ها را از سلامت روان بیشتری برخوردار می نماید (کینگ و امونس1990) افراد توانمند از لحاظ هیجانی احساس های خود را تشخیص می دهند مفاهیم ضمنی آن را درک می کنند و به گونه موثری حالت های هیجانی خود را با دیگران مطرح می کنند این افراد در کنار آمدن با تجربه های منفی از موفقیت بیشتری برخوردارند و سازگاری مناسب تری را در ارتباط با محیط و دیگران نشان می دهند (گلمن1995 به نقل از تاجیک زاده و صادقی 1392).

مطالعات نشان می دهد که ابراز هیجان یک مولفه معتبر بین فرهنگی است و در جامعه ما که جز جوامع آسیایی با تمرکز بر جمع گرایی ست سبک ابراز هیجان متفاوتی در مقایسه با جوامع فرد گرا وجود دارد ( کرملو، مظاهری و متقی پور، 1388). مطالعات زیادی نشان داده اند که آسیایی های جمع گرا در مقایسه با جوامع فرد گرای آمریکای شمالی به میزان بیشتری هیجانات خود را مهار و تعدیل می کنند کمتر واکنش های هیجانی کلامی و غیر کلامی نشان می دهند و حتی با افراد خانواده خود کمتر ابراز هیجانی و خود افشایی می کنند ( ماتسوموتو و همکاران، 1988 به نقل از همان منبع).

سالوی و همکاران2000 به نقل از زارع (1386)معتقدند که ابراز کلامی تجارب آسیب زا فرآیند مقابله را آسان تر می کند و ابراز هیجانی را خانه تکانی شناختی میدانند.

فرش واتر2003 به نقل از زارع وشفیع آبادی(1386) معتقد است که بیان یک هیجان خود به خود و به تنهایی می تواند فرد رابه عمق آن هیجان و زیر بنای آن نزدیکتر کند چنان که گویی با بیان هیجان های خود به مغز اجازه دسترسی به زیر بنای آن داده می شود.

امروزه نتایج بسیاری از مطالعات حاکی از این است که کیفیت ابراز هیجان در زنان و مردان تفاوت بوده است و این تفاوت در هردو جنس انطباقی بوده و به عوامل فرهنگی و موقعیتی بستگی دارد (گراس و لونسون1997).

 فام 2000 به نقل از باتلر،2001 معتقد است که تفاوتهای جنسی در بازداری هیجانی جهانی نیست بلکه از فرهنگ اثر می پذیرد.

تفاوت فرهنگی در چگونگی تجربه و ابراز هیجان به پاسخ های هیجانی متفاوتی منجر می شود چنانچه مطالعات نشان داده اند که آمریکاییهای آسیایی تبار در مقایسه با آمریکایی های اروپایی تبار کنترل هیجانی بیشتری نشان می دهند زیرا کنترل هیجانی به منظور حفظ ارزش های جمعی در آنان بیشترین اهمیت را دارد (اکمن، 1972). علاوه بر این آن ها به میزان بیشتری هیجانات را سرکوب کرده و تمایل بیشتری دارند تا ابراز هیجان را نامناسب تلقی کنند(ماتسوموتو، 1993).

برای مثال چینی ها هیجانات را خطرناک تلقی می کنند و بر تعدیل هیجانی و نظم اجتماعی تاکید دارند در حالی که آمریکایی ها تمایل به استقلال فردی دارند و برای کنترل هیجانی ارزش کمتری قائل هستند زیرا اعتقاد دارند که تجربه و بیان هیجانات قدرت جسارت به آنها می دهد و همچنین ابراز هیجان نشان دهنده سلامت روان و اصا لت فرد است (ماس، باتلر، رابرتز و چو، 2010).

منبع هیجان روزمره ما دیگران هستند وقتی با دیگران تعامل می کنیم نسبت به زمانی که تنها هستیم هیجان های بیشتری را تجربه می کنیم مطالعات کینگ و آمونز(1990)، راجر و نشوور(1987)، منجر به طراحی پرسشنامه هایی جهت ارزیابی هیجان با عناوین: ابراز گری هیجان، دو سو گرایی در ابراز گری هیجانی و کنترل هیجانی گردید.

ابراز گری هیجانی به عنوان یک مولفه اصلی هیجان ها به نمایش بیرونی هیجان بدون توجه به ارزش( مثبت یا منفی) یا روش( چهره ای کلامی یا حالت بدنی) اطلاق می شود (لویس،2000). برخی از افراد هیجان هایشان را آزادانه و بدون نگرانی از پیامد های آن ابراز می کنند این افراد دارای شیوه ی ابراز هیحان از نوع ابراز گری هیجان هستند(امونز و کلبی، 1995) برخی دیگر گرایش به بازداری در ابراز پاسخ های هیجانی خود دارند این افراد دارای شیوه ابراز هیجان از نوع بازداری هیجانی هستند (کینگ و امونز، 1990).

به عبارت دیگر صحبت کردن با دیگران راجع به رویدادهای استرس زا این فرصت را به شخص می دهد که اطلاعاتی درباره رویداد و مقابله موثر با آن را کسب کند و از اینکه مورد حمایت اطرافیان قرار گیرد احساس آرامش کند (ورتمن و همکاران 1999 به نقل از زارع و شفیع آبادی 1386).

**رابطه سبک ابراز هیجان و سبک اسناد**

افشا و ابراز آسیب های هیجانی برای سلامت سودمند است زیرا به نظر می رسد که خاطرات آسیب زا و هیجانهای سرکوب شده آنها ه طور متفاوتی رمز گردانی شده و به شکل ادراکهای حسی، نشخوارهای وسواسی یا نمایش های مکرر رفتاری ذخیره می شوند این امر منجر به مقاومتی ناخودآگاه شده که نشانه های پریشان کننده روانشناختی را به دنبال خواهد داشت (اسمیت،1998 به نقل از زارع و شفیع آبادی 1386).

ابراز هیجان رابطی بین تجارب درونی و دنیای بیرونی است(کندی-مور وواتسون، 1999 به نقل ازحسین زاده تقوایی و همکاران1388) که با شناخت تعامل دوسویه دارد و به افراد در ارزشیابی موقعیت هایی که به ارزش ها، نیازها، هدف ها یا علایق شخصی مربوط می شود کمک می کند مثل هیجانهای ناشی از آمیگدال که در هشدار به ما در برابر خطر یا تهدید نقش اساسی دارد (گرینبرگ، 2004 به نقل ازحسین زاده تقوایی و همکاران1388).

نتایج برخی مطالعات نشان داده است که بازداری در ابراز هیجان با افکار وسواسی و نشخوارهای فکری که شامل خود ارزیابی های منفی و اسنادهای درونی در موقعیت شکست هستند، مرتبط است ( کینگ و همکاران، 1992) و به افزایش فعالیت سمپاتیکی منجر می شود مخصوصا اگر بازداری هیجانی مزمن و انعطاف ناپذیر باشد، عملکرد شناختی را کم می کند (گراس و لونسون،1997).

بروئر و فروید در نظریه ضربه خود نشان دادند که تجربه اضطراب شدید دریک وقعیت آسیب زا و عدم امکان برون ریزی این هیجان منفی زمینه بروز روان آزردگی است (زارع و شفیع آبادی 1386).

تاکون 2001 به نقل از همان منبع در پژهش خود دریافت که زنان مبتلا به سرطان سینه در مقایسه با زنان سالم بازداری هیجانی بیشتری دارند او عدم ابرازگری هیجانی را ی ویژگی مهم الگوی رفتاری تیپ مستعد سرطان می داند.

دو سو گرایی در ابراز گری هیجانی: ممکن است به عنوان احساس های هیجانی به سرعت متغییر یا به طور همزمان شدید و متضاد به یک موضوع تعریف شود (کینگ،1998) دو سوگرایی در ابراز گری هیجانی اشکال مختلف از قبیل تمایل به ابراز ولی قادر به ابراز نبودن، ابراز کردن بدون تمایل واقعی، ابراز هیجان و بعدا از آن پشیمان شدن را شامل می شود ( کینگ و آمونز1990) کینگ و آمونز1990 پی بردند که زنان بیشتر در ابراز هیجان مثبت مانند عشق و عاطفه به دیگران دو سو گرا هستند تا هیجان های منفی مانند خشم و حسادت که اثرات مهمی در روابط بین فردی دارد.

پژوهش ها نشان داد که دوسوگرایی در ابراز هیجان با ابراز گری هیجانی دارای همبستگی منفی معنادار است (کینگ،1998، کینگ و امونز، 1990) و به بازداری و نشخوار در ابراز همان هیجان می شود زنان نسبت به مردان نمرات بالاتری در دو سوگرایی در ابراز هیجان دریافت میکنند و همچنین دوسوگرایی در ابراز هیجان ممکن است یک پیش بینی کننده مهم آسیب شناسی روانی به ویژه در زنان باشد ( کینگ و امونز 1990). از سالیان گذشته به طور سنتی هیجان و شناخت را نیروهای مجزا و در مقابل هم در نظر می گرفتند به طوری که شناخت را نشانه خردمندی و هیجان را نشانه بی خردی محسوب می کردند. طی چند دهه گذشته پژوهش های اساسی در مطالعه هیجان گسترش بسیاری یافته و یک نگرش پایدار در این زمینه به وجود آمده است که ماهیت همزیست گرایانه بین این دو را روشن میکند (آیزنک و کین، 2010).

**نظریه نقش جنسیتی:**

این نظریه عامل ماندگاری خشونت مردان در خانواده را، جامعه پذیری نقش های جنسیتی در افراد می داند بر اساس این نظریه شیوه های متفاوت تربیت کودکان دختر و پسر باعث شکل گیری شخصیت های متمایزی می شود که نگرش ها، احساسات، و رفتارهای متفاوتی را در طول زندگی خود به نمایش می گذارند. یادگیری نقش های جنسیتی از سوی کودکان از دو راه عمده صورت می گیرد:آموزش مستقیم که در طی آن دیگران مهم [[6]](#footnote-6)به ویژه والدین به کودک در قبال رفتارهای متناسب با نقش های جنسیتی پاداش می دهند و الگوسازی که در طی آن کودکان، دیگران مهم از جنس خود را در حال انجام رفتاری مشاهده می کنند و سپس به تقلید آن رفتار می پردازند( کامیر و همکاران1990) گذشته از این دو راه، شیوه های دیگری نیز وجود دارندکه در شکل گیری متمایز شخصیت دختر و پسر موثرند برای مثال در بسیاری از خانواده ها رسم بر این است که برای دختر بچه ها عروسک، سرویس آشپزخانه کوچک، وسایل خانه و چرخ خیاطی کوچک بخرند در حالی که برای پسر بچه ها بازی های خانه سازی، اسباب بازی های برقی یا ماشینی(خودرو، هواپیما، قطار) می خرند این اسباب بازی ها در پسرها استعدادهایی غیر از توانایی انجام کارهای خانگی را پرورش می دهند (میشل،1376).

زمانی که فردی به عنوان مرد یا زن طبقه بندی می شود از جنسیت برای سازماندهی و تعبیر و تفسیر اطلاعات اضافی درباره آن فرد و شکل دادن به توقعات رفتاری او استفاده می شود این مسئله هنگام تولد و یا حتی زودتر شروع می شود پزشکان و والدین اغلب اوقات سعی می کنند مقوله یک جنس را به کودک نسبت دهند و اندام های جنسی را متناسب با آن بسازند (کسلر،1990).

آگاهی والدین از فرزندانشان در خرید لباس ها و اسباب بازی ها تاثیر دارد لباس های نوزادان دختر سبک صورتی و با تور و تزیین شده در حالی که لباس نوزادان پسر بیشتر از مواد زمخت مانند جین یا تصاویر ورزشی تزیین می شود (پومرلو و همکاران 1990).

نظر به اینکه والدین معلومات کمی درباره کودکانشان دارند در ارزیابی هایشان از نوزادان و همین طور به شکل کلی از دیگران برای پر کردن این شکاف به جنسیت اتکا می کنند (سفیری و ایمانیان،1388).

مک کوبی(1998) می گوید که مادران با دخترانشان نسبت به پسرانشان قاطعانه تر رفتار می کنند و به دختران استقلال کمتری در رفتارشان می دهند حتی در دوران نوزادی کودکان در یک دنیای اجتماعی مبتنی بر جنسیت زندگی می کنند و این تجربیات تکامل آنها را به عنوان زن و مردان آینده شکل می دهد.

در حالی که هویت جنسی نوزادان هنوز تکامل نیافته، اساس طرحواره جنسیتی آنها در حال شکل گیری ست (مک کوبی،1998).

نوزادان بیشتر از آنچه متخصصان علوم اجتماعی تصور میکردند برای کسب اطلاعات از محیط اطرافشان به دنیایی قدم می گذارند که از پیش تعیین شده است در سن 7 ماهگی نوزادان می توانند صدای مردان را از زنان تمیز دهند و این تمایز را به بیگانگان تعمیم دهند (کلترین، 1998 به نقل از سفیری و ایمانیان،1388).

در یک بررسی بر روی کودکان پیش دبستانی راگ و راکلیف متوجه شدند که بسیاری از پسران اعتقاد دارند وقتی بازی های دخترانه می کنند پدرانشان شدیدا واکنش نشان می دهند در واقع پسران معتقد بودند که پدران نسبت به سایر افراد مشابه(مثلا مادر، مربی مهد کودک، پرستار، خواهر و برادر) واکنش شدیدتری نسبت به این مسئله نشان می دهند( سفیری و ایمانیان،1388).

وایتینگ و ادوارز (1988) دریافتند در جوامعی که از پسران انتظار می رود تا در کارهای خانه مانند مراقبت از کودکان مشارکت کنند تفاوت کمتری بین پسران و دختران دیده می شود گرچه شباهت های وسیعی در جامعه پذیری جنسیتی بین فرهنگ ها وجود دارد با این حال جوامع از لحاظ میزان تفاوتهای جنسیتی در رفتار با هم متفاوت هستند.

فمینیست ها، جامعه پذیری جنسیتی را یکی از علت های اصلی نابرابری جنسی در سطح خانواده و اجتماع می دانند اعزازی در این زمینه می نویسد:

فرد در خانواده و از طریق جامعه پذیری کنش های متقابلی که با والدین و همسالان در محیط مدرسه دارد به تدریج نقش های جنسیتی را یاد می گیرد و با وجود تعارضاتی که در قبول نقش ها وجود دارد معمولا دختران کوچک از همان دوران کودکی یاد می گیرند که نقش جنسیتی زن بزرگسال همراه با پذیرش فرودستی نسبت به مردان و وابستگی به آنهاست و در عین حال آنها می آموزند که در مقام زن برای دفاع از خود در مقابل خشونت امکانات محدودی دارند پسران نیز نقش جنسیتی خود رایعنی نقش مرد بزرگسال را یاد می گیرند و متوجه می شوند که مردان و پسران برتر از زنان اند و بایستی به دنبال امیال و آرزوهای خود باشند و برای کسب آن بکوشند و بتوانند دیگران را تحت نظارت خود قرار دهند همچنین پسران یاد می گیرند که در فعالیت های خاص مردانه برنده شوند و اگر باختند باخت خود را بدون اشک و گریه قبول کنند این روند یادگیری خشونت خانوادگی از طریق مشاهده و تجربه باعث انجام دادن رفتارهای خشن در خانواده خواهد شد(اعزازی،1380).

پیروی زنان از ارزش ها و الگوهای رایج جامعه پذیری جنسیتی حاکم بر ساختار جامعه و خانواده کمتر باشد سلامت روان زنان بالاتر است زیرا پیروی از ارزش ها و الگوهای جنسیتی موجود از زنان موجوداتی تابع، مطیع، و فرمانبردار ترسیم کرده است جامعه و افراد مذکر خانواده از زنان انتظار دارند به خواسته ها و هنجارهای جنسیتی حاکم بر جامعه پاسخ مثبت دهند و همچنان پایبندی به کلیشه های زنانگی را رعایت کنند که بر ارزش هایی نظیر مادری و همسری، عفت و پاکدامنی، ایثار و گذشت، رسیدگی به کارهای خانه اطاعت از پدر، برادر ئ همسر مبتنی است(برت و هلن، 2002). بنابراین پیروی از ارزش ها و کلیشه های رایج جامعه پذیری جنسیتی بر سلامت روان زنان اثرات نامطلوبی بر جا خواهد گذاشت و هرچه پیروی از الگوهای رایج جامعه پذیری جنسیتی در زنان کمتر باشد از سلامت روان بالاتری برخوردار خواهند بود پیروی از ارزش ها و کلیشه های رایج جنسیتی زنان را دچار فرسودگی و درماندگی آموخته شده می کند(خاقانی فرد،1390).

هرچه زنان از کلیشه های متفاوتی نسبت به کلیشه های جنسیتی سنتی پیروی کنند کمتر مورد اعمال انواع خشونت از سوی همسران خود قرار خواهند گرفت زیرا خشونت علیه زنان بستگی زیادی به کلیشه های جنسیتی پذیرفته شده ی آن جامعه دارد(فایرستون و همکاران، 2003؛ گود،1989).

علم به کلیشه های جنسیتی در خانواده و جامعه یکی از عوامل تعیین کننده میزان سلامت روان زنان است.

تعدیل نگرش های نقش جنسیتی و ایدئولوژی جدایی طلبی جنسیتی، موقعیت زنان را در زندگی خانوادگی شان بهبود می بخشد و همچنین اعمال انواع خشونت علیه زنان را کاهش می دهد( زو و بیان،2005).

پس از طلاق یک گروه زنان مطلقه را تحت فشار صیغه و تشکیل خانواده جدید سوق می دهند و گروه دیگر به توانمند سازی او در این زمان اقدام میکنند گروه اول همان کسانی هستند که پیش از طلاق نیز زن را مجبور به زندگی با شوهر خشن میدانستند و گروه دوم را نیز کسانی تشکیل می دهندکه یگانه نقش زن را مادری و همسری نمیدانند از نگاه اول زن بی شوهر فاقد عمده ترین بخش وجود خویشتن است دیدگاه دوم با غلبه فرهنگ فرد گرایی و آزادی های مدنی قابل اجراست (میدلارسکی و همکاران،2006 به نقل از محمدی اصل).

به نظر می رسد هرچه زنان کمتر اعمال خشونت همسران خود را بپذیرند و در مقابل آن مقاومت نشان دهند، از الگوها و ارزش های رایج جامعه پذیری حاکم بر ساختار جامعه و خانواده کمتر پیروی کنند از اعتماد به نفس و خود کنترلی و سلامت روان بیشتری برخوردارند و همچنین پذیرش اعمال انواع خشونت از سوی مردان علیه زنان را کاهش می دهد زیرا خشونت خانگی از مهمترین عوامل تهدید کننده سلامت روانی زنان در محیط خانواده است ( خاقانی فرد، 1390).

 در واقع می توان گفت که در خانواده هایی که رفتار خشونت آمیز مرد علیه همسرش تکرار می شود دختر تحمل بدرفتاری را می آموزد و بعدها در زندگی با شوهرش نیز به راحتی با ضرب و شتم کنار می آید زیرا به آن عادت کرده و به این باور است که ضرب و شتم از ناحیه شوهر بخشی از برنامه ازدواج است در طی فرآیند جامعه پذیری جنسیتی در مردان تصویر اقتدارگرایانه از نقش شان نسبت به زنان ایجاد می شود برای زنان هم تصویری فرمانبردارانه از نقش شان در مقابل شوهر حاصل می شود و این تصورات باعث ایجاد و استمرار خشونت علیه زنان در خانواده می شود.

**منابع فارسی**

امینی، محمد؛ امینی، یوسف؛حسینیان، سیمین؛1392 بررسی مقایسه ای عوامل موثر بر ساختار قدرت در بین خانواده های زنان شاغل و غیر شاغل مطالعات اجتماعی-روانشناختی زنان سال 11 شماره 2 تابستان 1392صص112-83.

اعزازی، شهلا1380 تحلیل ساختاری جنسیت نگرشی بر تحلیل جنسیتی در ایران تهران انتشارات دانشگاه شهید بهشتی

ادهمی،عبدالرضا؛ روغنیان، زهره 1388 بررسی تاثیر عقاید قالبی بر نابرابری جنسیتی در خانواده( مطالعه موردی زنان شاغل در آموزش پرورش شهر همدان) پژوهش نامه علوم اجتماعی سال سوم شماره4

امانی،فرزانه؛ خداپناهی، محمدکریم؛ حیدری،محمود1385 رابطه سبک اسناد با عوامل پنجگانه شخصیت نئودر تعامل با جنس مجله روانشناسی40 سال دهم شماره 4

احدی، حسن1372 بررسی اسنادهای علی در دانشجو-معلمان دختر و پسر مراکز تربیت معلم مجله روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران دوره چهارم شماره7

احمدی خراسانی، نوشین(1384) زنان زیر سایه پدر خوانده ها چاپ ششم، تهران:توسعه.

آیزنک، مایکل، دبلیو، کین، مارک، تی.(1386). روانشناسی شناختی حافظه ترجمه حسین زارع.تهران: انتشارات آییژ

اتکینسون، ریتا ال. اتکینسون، ریچارد سی. بم داریل ج. و هوکسما سوزان نولن.(2000). زمینه روانشناسی هیلگارد. ترجمه محمد نقی براهنی و دیگران.1385. تهران. رشد.

بهزاد منش، مریم و جوادیان، سید رضا(1383). بررسی واکنش زنان در برابر خشونت شوهر. همایش ملی جایگاه و نقش زنان در جامعه ایران. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اهواز.

بدار، ل و دزیل، ژ و لامارش، ل1381 روانشناسی اجتماعی ترجمه حمزه گنجی تهران انتشارات ساوالان

بستان، حسین1385 بازنگری نظریه های نقش جنسیتی پژوهش زنان دوره 4 شماره1و2 بهار و تابستان1385صص31-5

بلالی میبدی،فاطمه؛ حسنی، مهدی؛1388 فراوانی خشونت علیه زنان توسط همسرانشان در شهر کرمان مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی سال پانزدهم شماره 3 پاییز1388صص307-300

باراش، سوزان شپیرو(1382) زن دوم، ترجمه منیژه شیخ جوادی تهران: پیکان.

سالاری فرد، محمد رضا1388 تبیین علل و زمینه های خشونت خانگی فصلنامه علمی-تخصص مطالعات اسلام و روانشناسی سال سوم شماره 4صص41-7

حسین زاده، علی حسین؛ممبنی، ایمان 1390 عوامل اجتماعی موثر بر باورپذیری کلیشه های جنسیتی در دو سپهر عمومی و خصوصی. فصلنامه جامعه شناسی مطالعات جوانان/سال دوم / شماره سوم / پاییز90 /صفحات84-67

پناغی، لیلا؛ دهقانی محسن عباسی مریم محمدی سمیه ملکی قیصر(1390) بررسی پایایی و روایی و ساختار عاملی مقیاس تجدید نظر شده تاکتیک های حل تعارض، فصلنامه خانواده پژوهی سال هفتم شماره 25 .

دیبایی، شیدا؛جان بزرگی، مسعود؛عارف نظر، مسعود1389 بررسی رابطه دو سوگرایی و کنترل هیجانی مادران با اضطراب فرزندان مبتلا به سرطان و نقش تعدیل کنندگی جنس. فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش در سلامت روان شناختی دوره سوم شماره اول

تاجیک زاده، فخری؛صادقی، راضیه1392 بررسی کنترل هیجانی پیش بین در پرخاشگری دانشجویان دختر. فصلنامه علمی-پژوهشی زن و جامعه شماره 4 زمستان 1392.

عسگری، پرویز؛ حافظی، فریبا؛ جمشیدی ثریا(1387) رابطه سبک اسناد و ویژگی شخصیتی با رضایت از زندگی زناشویی در پرستاران زن شهر ایلام پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز.

علمی، محمود؛ الیاسی، سارا؛1388 عوامل موثر بر پذیرش کلیشه های جنسیتی(مطالعه موردی زنان شاغل همسردار در شهرستان سراب) جامعه شناسی سال اول شماره دوم صص75-53

علی اکبری دهکردی مهناز؛محتشمی، طیبه؛حسن زاده، پرستو؛(1391)بررسی خصوصیات روان سنجی مقیاس نقش جنسیتی بم فرم گوتاه با تاکید بر تحلیل عاملی در جمعیت ایرانی. شناخت اجتماعی سال اول.

عسگری، پرویز؛احتشام زاده، پروین؛ پیرزمان، سهیلا1389 رابطه پذیرش اجتماعی و نقش جنسیتی(آندروژنی) با بهزیستی روانشناختی در دانشجویان دختر فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ سال دوم شماره پنجم پاییز 1389صص110-99

جان نژاد، محسن 1380 زبان و جنسیت پژوهشی زبان شناختی اجتماعی تفاوتهای زبانی میان گویشوران مرد و زن ایرانی در تعامل مکالمه ای رساله دکتری دانشگاه تهران

خانجانی، زینب؛فخرایی،نفیسه؛ بدری، رحیم؛1390 بررسی هیجان خواهی در افراد معتاد و عادی با توجه به جنسیت، تحقیقات علوم رفتاری دوره 9 شماره 4 .

خمسه، اکرم1386 بررسی نقش عوامل فرهنگی-اجتماعی بر طرحواره های نقش جنسیتی در دو گروه قومی از دانشجویان در ایران، مطالعات روانشناختی دوره سوم شماره 2 صص146-129.

خمسه، اکرم1385 بررسی ارتباط میان رفتار جنسی و طرحواره های نقش جنسیتی در دو گروه از دانشجویان متاهل: مقایسه رفتار جنسی زنان و مردان در خانواده فصلنامه خانواده پژوهشی سال دوم شماره 8

خمسه، اکرم1386 بررسی رابطه میزان افسردگی و طرحواره های نقش جنسیتی در دانشجویان متاهل: مقایسه زنان و مردان دانشجو. فصلنامه خانواده و پژوهش سال اول شماره 1 پاییز 1386

خجسته مهر،رضا؛ کوچکی، رحیم؛رجبی، غلام رضا 1391 نقش واسطه ای اسنادهای ارتباطی و راهبردهای حل تعارض غیر سازندهدر ارتباط بین سبک های دلبستگی و کیفیت زندگی زناشویی مجله روانشناسی معاصر صص14-3

رضاپور میرصالح،یاسر؛ریحانی کیوی، شهناز؛خباز، محمود؛ابوترابی کاشانی، پریسا؛1389 مقایسه رابطه بین مولفه های ابراز گری هیجان و خود پنداره در دانشجویان دختر و پسر فصلنامه روانشناسی کاربردی سال چهارم شماره1(13) صص40-51.

سرمد، زهره(1387) متغیرهای تعدیل کننده و واسطه ای: تمایزات مفهومی و راهبردی. پژوهش های روانشناختی،3 و 4، 81-63

شریفی،شادی1384 مقایسه میزان هموابستگی در زنان با نقش های جنسیتی گوناگون( زنانه، مردانه، دوجنسیتی، نامتمایز) پژوهش زنان دوره3 شماره1 بهار1384صص67-49

طباطبایی،محمود؛ معماریان، سپیده؛غیاثی، مهناز؛عطاری، عباس1392سبک های ابراز هیجان و باورهای فراشناختی بیماران مبتلا به اختلال افسردگی اساسی مجله تحقیقات علوم رفتاری

کمالی، افسانه 1383 زبان و نابرابری جنسیتی بر اساس کتاب فرادستی و فرودستی در زبان: نابرابری جنسی در ایران مریم پاک نهاد جبروتی 1381، زبان،سیاست و جامعه

کدیور،پروین1381 روانشناسی تربیتی چاپ دوم تهران انتشارات سمت.

کجباف، محمد باقر؛ نشاط دوست، حمید طاهر؛ خالویی، قاسم1384 ماهنامه علمی پژوهشی دانشگاه شاهد سال دوازدهم دوره جدید شماره 10

محمود علیلو، مجید؛ انصاریان، خلیل؛ اعتمادی نیا، مهین1387 مقایسه بیماران آسمی با افراد سالم از لحاظ تجربه هیجان های منفی، بازداری اجتماعیو تعامل آن با عامل جنسیت فصلنامه علمی-پژوهشی روانشناسی دانشگاه تبریز سال سوم شماره 10 تابستان 1387.

محمد زاده، علی؛ لامعی، سعیده؛ لامعی، وحیده1390 مقایسه سبک اسناد علی در گروهی از دانشجویان با صفات مرزی و گروه شاهد تحقیقات علوم رفتاری دوره 9 شماره4.

محمدی،فایزه؛ میرزایی،رحمت1391 بررسی عوامل اجتماعی موثر بر خشونت علیه زنان(مطالعه شهرستان روانسر) **Journal of Iranian Social Studies, Vol. 5, No. 4, Winter 2011**

منیر پور، نادر؛خوسفی، هلن؛قاضی طباطبایی،سید محمود؛یزدان دوست،رخساره؛عاطف وحید، محمدکاظم؛دلاور، علی1386 مدل های اسنادی افسردگی در نوجوانان با استفادهاز مدل معادلات ساختاری، تازه های علوم شناختی سال 9 شماره 3 1386صص62-52.

 محمد خانی،پروانه؛آزادمهر،هدیه؛ 1387آسیب شناسی روانی و مشکلات شخصی ارتباطی زنان قربانی خشونت خانگی، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال 7 شماره27.

سپهوند، تورج. گیلانی، بیژن. زمانی، رضا. (1387). رابطه استرس ادراک شده و سلامت عمومی، با توجه به سبک های تبیین. مجله روانشناسی و علوم تربیتی. 38، 4.

حسین زاده مالکی(1388). رابطه بین دانش و نگرش جنسی، مولفه های عشق و رضایت زناشویی با همسرآزاری در کارکنان متاهل ادارات دولتی اهواز. پایان نامه کارشناسی ارشد روانشناسی. دانشگاه آزاد اسلامی اهواز

اعزازی، شهلا(1387) جامعه شناسی خانواده، با تاکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر چاپ ششم انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

 عسگری، پرویز؛ حافظی، فریبا؛ جمشیدی ثریا(1387) رابطه سبک اسناد و ویژگی شخصیتی با رضایت از زندگی زناشویی در پرستاران زن شهر ایلام پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز.

کار، مهر انگیز(1381) پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران چاپ سوم انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

کرمانی فاروب، علیرضا1390 کلیشه های نابرابر جنسیتی در کتاب بچه های ایستگاه اثر حمید نوابی لواسانی پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان شماره 23

کریمی، رامین.(1389)،مارتین سلیگمن نظریه درماندگی آموخته شده و روانشناسی مثبت نگر نشر دانژه

جهانبگلو، رامین(1384) ایران در جستجوی مدرنیته، تهران: مرکز

 ربانی، رسول؛ جوادیان، سید رضا 1386 بررسی رفتار زنان در برابر خشونت شوهر. دانشور رفتار ماهنامه

پژوهشی دانشگاه شاهد سال چهارم شماره 25

صابریان، معصومه؛آتش نفس، الهه؛بهنام، بهناز1382 بررسی میزان شیوع خشونت خانگی در زنان مراجعه کننده به مراکز بهداشتی-درمانی شهرستان سمنان مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی سمنان جلد6 شماره 2 1383

هام، گلی(1382) فرهنگ نظریه های فمنیستی، ترجمه : نوشین احمدی خراسانی و دیگران تهران :توسعه.

 پناغی، لیلا؛ دهقانی محسن عباسی مریم محمدی سمیه ملکی قیصر(1390) بررسی پایایی و روایی ساختار

عاملی مقیاس تجدید نظر شده تاکتیک های حل تعارض، فصلنامه خانواده پژوهی سال هفتم شماره 25 .

علی اکبری دهکردی مهناز؛محتشمی، طیبه؛حسن زاده، پرستو؛(1391)بررسی خصوصیات روان سنجی مقیاس نقش جنسیتی بم فرم گوتاه با تاکید بر تحلیل عاملی در جمعیت ایرانی. شناخت اجتماعی سال اول.

 محمد خانی،پروانه؛آزادمهر،هدیه؛ 1387آسیب شناسی روانی و مشکلات شخصی ارتباطی زنان قربانی خشونت خانگی، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال 7 شماره27

زیبایی نژاد ،1387بررسی پدیده خشونت علیه زنان.

زارع شاه آبادی، اکبر سلیمانی، زکیه1389 تبیین تصورات قالبی جنسیتی از نظر دانشجویان دانشگاه یزد فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی سال یازدهم شماره 41

مجله تا قانون خانواده برابر، حساسیت جنسی،ویرایش نخست پاییز 1390.

محمد خانی، پروانه؛ آزادمهر، هدیه؛ متقی، شکوفه 1388 رابطه خشونت جنسی و نگرش های زناشویی و همراهی انواع خشونت در روابط زناشویی، مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی ایران، سال شانزدهم،شماره3 ص 195-202

نجاریان، بهمن و خدارحیمی، سیامک(1377). دوگانگی جنسی(آندروژنی) فصلنامه تازه های روان در مانی. سال سوم. شماره9 و 10،ص-3044.

نوری،ابوالقاسم؛ مکارمی،آذر؛ ابراهیمی،مینو؛1379 مقایسه سبک اسنادی نوجوانان پرورشگاهی و غیر پرورشگاهی شهرستان شیراز مجله دانش و پژوهش دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان(اصفهان) شماره4صص16-1

نریمانی، محمد؛ طالبی جویباری، مسعود؛ ابوالقاسمی، عباس1392 مقایسه سبک اسناد و تاب آوری در دانش آموزان آسیب دیده و عادی. فصلنامه افراد استثنایی، سال سوم، شماره 10

نادری، فرح؛حیدری، علیرضا؛ حسین زاده مالکی، زینب رابطه بین دانش و نگرش جنسی، مولفه های عشق و رضایت زناشویی با همسرآزاری در کارکنان متاهل ادارات دولتی شهر اهواز، زن و فرهنگ

واصفی، صبا؛ذوالفقاری، حسن(1388) خشونت خانگی علیه زنان در آثار محمود دولت آبادی. پژوهش زنان،دوره 7، شماره1،ص86-67

یوسفی، بهرام؛ شیخ، محمود(1381) بررسی و مقایسه اثر سه برنامه هدف چینی بازآموزی اسنادی و ترکیبی بر میزان عزت نفس احساس خودسودمندی سبک اسنادی و انگیزه توفیق گرایی دانش آموزان پسر مقاطع راهنمایی شهر کرمانشاه، حرکت شماره 13 ص 43-31.

کرملو، س، مظاهری، ع، و متقی پور، ی.(1388). اثربخشی برنامه آموزش روانشناختی خانواده بر ابراز هیجان در خانواده های بیماران مبتلا به اختلالات شدید روانپزشکی. فصلنامه خانواده پژوهی، 5(1)،ص 16-5

دوبوار، سیمون،1949، جنس دوم ترجمه قاسم صنعوی جلد اول نشر توس 1380

محمدی اصل،1388 جنسیت و خشونت نشر گل آذین1388.

میرزایی،بهشته 1388 رابطه سبک های ابراز هیجان و سلامت عمومی محله اندیشه و رفتار دوره چهارم شماره15.

رضاپور میرصالح، یاسر؛ ریحانی کیوی، شهناز؛خباز محمود ابوترابی کاشانی، پریسا1389 مقایسه رابطه بینمولفه های ابرازگری هیجانی و خودپنداره در دنشجویان دختر و پسر فصلنامه روانشناسی کاربردی سال چهارم شماره1(13)بهار 1389،صص51-40

حسین زاده تقوایی،مرجان؛لطفی کاشانی فرح، نوابی نژاد شکوه،نورانی پور رحمت اله(1388)اثربخشی درمان متمرکز بر هیجان در تغییرسک دلبستگی همسران اندیشه و رفتار شماره 14 زمستان1388.

حسنی رنجبر، احمد؛ نجفی عرب، ملاحت 1391 زبان و جنسیت در رمان شوهر آهو خانم

خانی مجد، پور ابراهیم، فتح آبادی1391 بررسی رابطه باورهای جنسیتی و عملکرد خانواده در دانشجویان کرد و فارس فصلنامه خانواده پژوهی سال هشتم شماره 32

زارع، مهدی شفیع آبادی عبداله1386 مقایسه اثربخشی مشاوره گروهی عقلانی-عاطفی، رفتاری و روش مشاوره روان نمایشگری در افزایش سلامت عمومی و ابرازگری هیجانی مراجعان زن مجله علمی و پژوهشی مطالعات زنان سال اول شماره دوم.

زارع، زهرا1385زنانگی و مردانگی ساختاری کلیشه ای نشریه مددکاری اجتماعی دوره 5 شماره 3

وردی نیا، علی؛ریاحی،محمد اسماعیل؛ اسفندیاری فاطمه1389 تبیین نگرش دانشجویان دختر نسبت به خشونت علیه زنان : آزمون تجربی دیدگاه های یادگیری اجتماعی،مسائل اجتماعی ایران سال اول شماره 1 تابستان 1389.

یزد خواستی، بهجت؛ شیری، حامد1387 ارزش های پدرسالاری و خشونت علیه زنان. مطالعات زنان سال 6 شماره 3

Goleman, D. (1995). *Emotional Intelligence*. New York: Bantam books

Ghafar Samar, Reza & Alibakhshi, Goodarz (٢٠٠٧). The Gender

Linked Differences in the Use of Linguistic Strategies in Face-to-face communication

King, L. A., & Emmons, R. A. (1990). Conflict over emotional expression: Psychological and physical correlates. *Journal of Personality and Social Psychology*, *58,* 864-877.

Lazarus, R. S. (1986). Commentary on LeDoux. *Integrative Psychiatry*, 4, 245-247.

Usefi F. (2007). Relationship between cognition emotion regulation and anxiety in giftedness students. J Res Except Child, 6:871-92. (Persian)

Jessic, Bernard. (1972). The future of marriage. NewYork, bantam books.

Christina Dalla1, Carol Edgecomb1, Abigail S Whetstone1 and Tracey J Shors. Females do not Express Learned Helplessness like Males do. Neuropsychopharmacology (2007), 1–11.

Hochschild, A. (1989). The second shift working parents and revelution at home. New York. Viking penguin.

Jackman, M. (1994). The velvet glove; Paternalism and Conflict.

Lynn, M. Eisenbud, L. Hilary, R. (1995). Childrens gender based reasoning about toys. Child Development. 66, 1453-1471.

Nemati, Azadeh & Bayer, Jennifer marie (٢٠٠٧). Gender Differences in the Use of Linguistic Forms in the Speech of Men and Women: AComparative Study of Persian and English.

Waite, L, J. Gallaghher, M. (2000) The case for marriage. New York, doubleday.

Baron, R. and Byrne, D. (1984). Social psychology: Understanding human interaction, 7th. ed. Newton

Dutton, M. A., Burghardt, K. J., Perrin, S. G., Chrestman, K. R., & Halle, P. M. (2005). Battered women's cognitive schemata. Journal of Traumatic Stress*, 7*, 235-255.

Doss, B. D., Jones, J. T., & Christensen, A. (2002). Integrative behavioral couple therapy. In: F. W. kaslow & J. Lebow (Eds.), comprehensive handbook of Psychotherapy***,*** *7*, 1-10.

Doherthy, W. (1983). Impact of divorce on locus of control orientation in adult women: A longitudinal study. Journal of personality and social psychology, No 44, pp. 834-840

Wallach, H. S., & Sela, T. (2008). The importance of male batters' attributions in understanding and preventing domestic violence. Journal of Family Violence*, 23*, 655-660.

Malinchoc, M. Colligan. R. C. & Offord, K. P. (1996). *Assessing Explanatory Style in Teenagers: Adolescenct Norms for the Mmpi Optimism-Pessimism Scale*. Journal of ClinicalPsychology 52(3),285-295.

Kendler KS, Thornton LM, Prescott CA (2001b). Gender differences

in the rates of exposure to stressful life events and sensitivity to their depressogenic effects. Am J Psychiatry 158: 587–593.-

Greenberger, E. & Mclaughlin, C . S. (1998). *Attachment, Coping, and Explanatory Style in Adolescence*. Journal of Youth and Adolescence, 27 (2), 121-139.

Jaffe,D. H. , Eisenbach, Z. Neumark, Y . D& Manor, O,(2006). Effects of Husbands and Wives Education on each others Mortality. Social Science and medicine, 62(8. PP)-

Gibbons,Y.L.,Hamby,B.A.,&Dennis,W.D.(1997).Researching gender role ideologies internationally and corss-culturally.Psychology of Women Quatterly,21.151-170

Sugarman, D. B. & Hotaling, G. T. (1989), "Dating Violence: Prevalence, Context and Risk Markers", In M. A. Pirog – Good & J. E. Stets. (Eds.),Violence in Dating Relationship: Emerging Social Issues, New York,

McGibbon A, Cooper L, Kelly L. Kelly L . What spport? Hammersmith and fulham council community police committee domestic violence project. London: polytechnic of north London,1989.

Stanko E, Crisp D, Hale C, et al. Counting the costs: estimating the impact of domestic violence in the London Borough of Hackney. London: The children s society and hackney safer cities, 1997.

whitley, Bernard E ; et al (1981). Sex . Role, self- concept and Attributional style. Meed western psychological Association.

Wells, T. L. (2005). Emotion and culture in a collaborative learning environment for engineers. *Doctoral Dissertation of Philosophy*, University of Texas, Austin.

Mauss, I. B., & Butler E. A., Roberts N. A., & Chu, A. (2010). Emotion control values and responding to an anger provocation in Asian-American and European-American Individuals. Cognition and Emotion, 24(6), 1026-1063.

White, L. A (1959). The Evolution of Culture New York:McGraw Hill WHO(word health organization). (2000). Fact sheet 241:fermale Genital Mutilation available at http : // www. Who. Int / mediacentre factsheets Fs 241./en Accessed june 10,2006

**پرسشنامه خشونت خانگی علیه زنان محسنی تبریزی و همکاران ---1391**

پاسخگوی گرامی این پرسشنامه به منظور انجام یک کار تحقیقی دانشگاهی در مورد خشونت خانگی تدوین شده و اطلاعات آن فقط جهت انجام کار پژوهشی است از همکاری و صداقت شما در پاسخگویی به سوالات بی نهایت سپاسگذارم.

الف - سوالات مشخصات پاسخگو :

1 - سن شما :

2- تفاوت سن با همسر :.........................سال کوچکترم □ بزرگترم □ هم سن ام □

3 - تعداد سال های ازدواج :

1 - یکسال و کمتر □ 2 - بین 1 تا 3 سال □ 3 - بین 4 تا 5 سال □ 4 - 6سال و بیشتر□

4 - تعداد فرزندان شما :

1- بی فرزند □ 2 - یک فرزند □ 3 - دو فرزند□ 4 - سه فرزند □ 5 - چهار فرزند و بیشتر□

5 - میزان تحصیلات شما:

1 - بی سواد □ 2 - در سطح ابتدایی□ 3 - در سطح راهنمایی □ 4 - در سطح دبیرستان□

5 - دیپلم □ 6 - فوق دیپلم □ 7 - لیسانس □ 8 - فوق لیسانس و بالاتر □

6 - میزان تحصیلات همسر شما :

1 - بی سواد □ 2 - در سطح ابتدایی□ 3 - در سطح راهنمایی □ 4 - در سطح دبیرستان□

5 - دیپلم □ 6 - فوق دیپلم □ 7 - لیسانس □ 8 - فوق لیسانس و بالاتر □

7 - شغل همسر شما :

1 - کارمند □ 2 - کارگر□ 3 -شغل آزاد□ 4 - بیکار □ 5 - خانه دار□

8 - شغل شما:

1 - کارمند □ 2 - کارگر□ 3 -شغل آزاد□ 4 - بیکار □ 5 - خانه دار□

9 - میزان درآمد ماهیانه شما :

1 - کمتر از 200 هزار تومان □ 2 - بین 200 تا 300 هزار تومان □

3 - بین 300 تا 500 هزار تومان □ 4 - بین 500 تا یک میلیون تومان □

10 - میزان درآمد ماهیانه همسر شما :

1 - کمتر از 200 هزار تومان □ 2 - بین 200 تا 300 هزار تومان □

3 - بین 300 تا 500 هزار تومان □ 4 - بین 500 تا یک میلیون تومان □

ب - لطفا به موارد زیر با صداقت کامل پاسخ دهید:

در طول یکسال گذشته کدامیک از موارد زیر در زندگی زناشویی شما وجود داشته است، میزان شیوع هر یک از این موارد را در زندگی زناشویی خود، با توجه به نحوه و شیوه رفتار همسرتان با شما مشخص نمایید.

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **هیچوقت** | **بندرت** | **گاهی** | **اغلب اوقات** | **همیشه** |  |
|  |  |  |  |  | 11 - توهین ، ناسزا گفتن، بی احترامی به شما |
|  |  |  |  |  | 12 - بهانه گیری های پی در پی و انتقاد ناروا از شما |
|  |  |  |  |  | 13 - تمسخر شما در جمع |
|  |  |  |  |  | 14 - داد و فریاد بر سر شما |
|  |  |  |  |  | 15 - تهدید به کنک زدن یا تهدید به پرتاب کردن اشیاء |
|  |  |  |  |  | 16 - تهدید به طلاق و ازدواج مجدد |
|  |  |  |  |  | 17 - بی توجهی به حساسیت ها و خواسته های شما |
|  |  |  |  |  | 18 - تهدید به آسیب رساندن به اشخاص مورد علاقه شما یا توهین به دوستان و بستگان شما |
|  |  |  |  |  | 19 - اجازه ندادن به شما برای رفتن از منزل |
|  |  |  |  |  | 20 - کنترل کلیه رفتارهای شما به صورت مستقیم و غیر مستقیم |
|  |  |  |  |  | 21 - تحت نظارت قرار دادن و ایجاد ممنوعیت معاشرت شما با دیگران، دوستان و حتی اعضا خانواده |
|  |  |  |  |  | 22 - کنترل وسواس گونه مخارج منزل |
|  |  |  |  |  | 23 - ندادن خرجی و پول کافی و شما را در مضیقه مالی قرار دادن |
|  |  |  |  |  | 24 - عدم دسترسی شما به درآمد و پس انداز خانواده |
|  |  |  |  |  | 25 - دریافت اجباری حقوق و درآمد شما |
|  |  |  |  |  | 26 - مجبور کردن شما به فروش اموالتان |
|  |  |  |  |  | 27 - سیلی زدن به شما |
|  |  |  |  |  | 28 - هل دادن یا پرت کردن شما |
|  |  |  |  |  | 29 - لگد زدن یا مشت زدن به شما |
|  |  |  |  |  | 30 - چنگ انداختن و کشیدن موهای شما |
|  |  |  |  |  | 31 - کتک زدن شدید شما با کمربند، شلاق و یا اشیاء دیگر |
|  |  |  |  |  | 32 - شکستن دست و پا و یا کمبودی در بدن شما |
|  |  |  |  |  | 33 - مجبور کردن شما به سقط جنین |
|  |  |  |  |  | 34 - برقراری ارتباط جنسی برخلاف میل شما |
|  |  |  |  |  | 35 - اجبار به روابط جنسی غیر متعارف |
|  |  |  |  |  | 36 - انجام دادن اعمالی در هنگام در هنگام تماس جنسی که باعث ناراحتی شما شود. |

ج - نظر خود را درباره هریک از مواردزير مشخص کنید.

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **کاملاً مخالف** | **مخالف** | **بی نظر** | **موافق** | **کاملاً موافق** |  |
|  |  |  |  |  | 37 - به طور کلی زن ها از لحاظ عقلی به پای مردها نمی رسند. |
|  |  |  |  |  | 38 - زنان از نظر دین داری به پای مردها نمی رسند. |
|  |  |  |  |  | 39 - مدیریت مالی خانواده تنها از عهده مردان بر می آید. |
|  |  |  |  |  | 40 - در هر تصمیم گیری از جانب زن مشورت با یک مرد لازم است. |
|  |  |  |  |  | 41 - مردان شاغل در هر رشته ای موفق تر از زنان شاغل در آن رشته هستند (مثل پزشکی). |
|  |  |  |  |  | 42 - مرد هرموقع دلش خواست می تواند زنش را طلاق دهد. |
|  |  |  |  |  | 43 - مرد حق دارد با همسرش رابطه زناشویی داشته باشد حتی اگر همسرش متمایل به این کار نباشد. |
|  |  |  |  |  | 44 - تعیین محل سکونت با شوهر است و زن باید تابع او باشد. |
|  |  |  |  |  | 45 - اگر مرد متاهل با زن دیگری ارتباط برقرار نماید، در صورت صیغه خواندن اشکال ندارد. |
|  |  |  |  |  | 46 - اگر زن متاهل با مرد دیگری ارتباط برقرار نماید، شوهرش می تواند اورا بکشد. |
|  |  |  |  |  | 47 - ریاست خانواده باید با مرد باشد. |
|  |  |  |  |  | 48- شوهر می تواند زن خود را از شغلی که منافی مصالح خانوادگی باشد منع کند ولی زن نمی تواند. |
|  |  |  |  |  | 49 - زن حق نداردبدون اجازه همسرش از منزل خارج شود. |
|  |  |  |  |  | 50 - تصمیم گیری در مورد فرزند آوری با مردان است. |
|  |  |  |  |  | 51 - زن از شوهرش باید حرف شنوی کامل داشته باشد. |
|  |  |  |  |  | 52 - در صورت نافرمانی زن از شوهرش ، مرد حق کتک زدن دارد. |
|  |  |  |  |  | 53 - مهمترین وظیفه زن شوهرداری است. |
|  |  |  |  |  | 54 - تنها محیط مناسب برای زنان، خانه و بهترین کار، خانه داری است. |
|  |  |  |  |  | 55 - بهتر است مردان تصمیم |
|  |  |  |  |  | گیرنده نهایی در خانواده باشند. |
|  |  |  |  |  | 56 - در مورد روابط اجتماعی و معاشرت با دیگران مرد خانواده باید تصمیم گیرنده باشد. |
|  |  |  |  |  | 57 - تربیت فرزندان و تنظیم فضای روانی خانه با زن است. |
|  |  |  |  |  | 58 - برای زن همسر و کدبانو بودن شایسته تر از تحصیل کردن و کار بیرون از خانه است. |
|  |  |  |  |  | 59 - نوع غذاهایی که در خانه طبخ می شود باید طبق سلیقه مرد باشد. |
|  |  |  |  |  | 60 - نوع آرایش و پوشش زن در بیرون از منزل باید طبق خواسته و نظرمرد باشد. |
|  |  |  |  |  | 61 - انتخاب اسم برای برای فرزندان باید توسط پدر انجام شود. |
|  |  |  |  |  | 62 - رفتن به مسافرت و تعیین مقصد آن |
|  |  |  |  |  | با مردان است. |
|  |  |  |  |  | 63 - زن با لباس سفید به خانه شوهرش می رود و با لباس سفید باید برگردد. |
|  |  |  |  |  | 64 - امور مربوط به خانه داری (مثل ظرف شستن ، جارو کشیدن و...) از کارهای زنان است و مردان در آن نقش ندارند. |
|  |  |  |  |  | 65 - کارهای بیرون منزل و امور اقتصادی منزل مربوط به مردان است و زنان در آن نقشی ندارند. |

د - با توجه به شناختی که از خانواده همسرتان دارید تا چه اندازه موارد زیر در دوران کودکی و بزرگسالی همسرتان در این خانواده وجود داشته :

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **هیچوقت** | **بندرت** | **گاهی** | **اغلب اوقات** | **همیشه** |  |
|  |  |  |  |  | 66 - همسر شما مورد توهین و بی احترامی اعضاء خانواده قرار گرفته است. |
|  |  |  |  |  | 67 - همسر شما از طرف خانواده اش تنبیه بدنی شده است. |
|  |  |  |  |  | 68 - والدین همسرتان بر سر او داد و فریاد زده و با او اخم و قهر کرده اند. |
|  |  |  |  |  | 69 - پدر شوهرتان نسبت به مادر شوهرتان توهین و بی احترامی کرده است. |
|  |  |  |  |  | 70 - پدر شوهرتان بر سر مادر شوهرتان داد و فریاد زده و او را از خانه بیرون کرده است. |
|  |  |  |  |  | 71- همسرتان شاهد کتک کاری والدینش و خشونت در خانواده اش بوده است. |

**معرفی پرسشنامه**:

در پرسشنامه خشونت خانگی علیه زنان ابزار جمع آوری اطلاعات یک فرم ثبت اطلاعات دموگرافیک می باشد که سوالات 1 تا 10 پرسشنامه را تشکیل می دهد، به علاوه سوالاتی در رابطه با سنجش انواع همسر آزاری، باورهای مردسالارانه، سنتها و تربیت خانوادگی و یادگیری خشونت در این پرسشنامه گنجانده شده است. این سوالات نیز 60 سوال را در برمی گیرد . در کل این پرسشنامه 71 گویه دارد.

* **تعریف مفهومی**

**انواع همسر آزاری و خشونت علیه زنان:**

**خشونت جسمی:** خشونت جسمانی علیه زنان به شیوه های گوناگون صورت می گیرد مانند کتک زدن ، شکنجه و قتل. این نوع خشونت به هرگونه رفتار غیر اجتماعی که جسم زن را مورد آزار قرار می دهد اطلاق می گردد (14).

**خشونت جنسی:** خشونت جنسی به هر گونه رفتار غیر اجتماعی گفته می شود که از لمس کردن بدن زن شروع شده و گاهی تا مرحله تجاوز جنسی زن را آزار می دهد. این نوع خشونت ممکن است در حیطه زندگی خصوصی زناشویی و خانوادگی اتفاق بیفتد و به صورت الزام به تمکین از شوهر یا رابطه محارم با یکدیگر در حلقه خویشاوندی علیه زنان اعمال می گردد (14).

**خشونت روانی:** رفتار خشونت آمیزی است که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه دار می کند. این رفتار به صورت انتقاد ناروا ، تحقیر ، تمسخر ، توهین ، فحاشی، تهدیدهای مداوم به طلاق دادن یا ازدواج مجدد اعمال می گردد ( 14 ). :

**خشونت اقتصادی:** این نوع از خشونت رفتاری است که از روی قصد و نیت که زن را در امور مربوط به اشتغال ، اقتصاد و دارایی تحت فشار و آزار و تبعیض قرار می دهد (15).

منظور از مردسالاری همان اقتدار مردانه است.ادید ادریان و پیچ مرد سالاری فقط در محدوده خصوصی خانواده باقی نمی ماند، بلکه تعریفی که از آن ارائه می شود آن را به عنوان نظامی خانوادگی ، اجتماعی، ایدیولوژیکی و سیاسی معرفی می کند که در آن مردان از طریق به کارگیری زور و فشار مستقیم یا از طریق سنت ها، قانون و زبان، آداب و رسوم ، آداب معاشرت، آموزش و تقسیم کار مشخص می کنند که سهم زنان در جامعه چیست و مجاز به انجام چه فعالیت هایی هستند و از چه فعالیت هایی باید دوری کنند .

سنت­ها و تربیت خانوادگی بر روی افراد تاثیر گذار است. فرآیند اجتماعی شدن در درون خانواده آغاز می­شود. خانواده نماینده تمامی جهان پیرامون کودکان است. تصویری که کودکان از خودشان دارند، بستگی به این دارد که اعضای خانواده چه احساسی درباره شان دارند . بدین سان برداشت آنها از خودشان، جهان و مردم پیرامونشان، به طور مستقیم تحت تاثیر رویکردها و باورهای خانواده هایشان شکل می گیرد . ارزش هایی که یک فرد می پذیرد و نقش های گوناگونی که از او انتظار می رود انجام دهد، نخست در چارچوب محیط خانواده آموخته می شوند. فرآیند جامعه پذیری گرایش ها و هویت جنسیتی را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می دهد و باعث دایمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می شود.

منظور از یادگیری آموختن و فراگیری می باشد.انسان از دو طریق به آموخته های خود می افزاید : یکی از طریق طبیعت و همان ژنتیک خاص انسان و رفتارهایی که به محض به دنیا آمدن در وجود ما شکل می گیرد و دیگری از طریق کسب تجربه و مشاهده، که در هر دو حالت انسان چیزی را می آموزد و با آموختن آن در مغز خود تغییراتی ایجاد می کند که این تغییرات باعث بوجود آمدن رفتارهای متفاوت در انسان می شود.

* تعریف عملیاتی :

در این پژوهش منظور از نمره استاندارد خشونت خانگی علیه زنان نمره­اي است كه فرد به سوالات 71 ماده ای پرسشنامة تبریزی می­دهد .

* **نمره گذاری:**

نمره گذاری پرسشنامه دو قسمت است و براساس طیف لیکرت و طبق جدول زیر است:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **هیچوقت****0** | **بندرت****1** | **گاهی****2** | **اغلب اوقات****3** | **همیشه****4** |

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **کاملاً مخالف****0** | **مخالف****1** | **بی نظر****2** | **موافق****3** | **کاملاً موافق****4** |

* **تحلیل ( تفسیر) بر اساس میزان نمره پرسشنامه**

بر اساس این روش از تحلیل شما نمره­های به دست آمده را جمع کرده و سپس بر اساس جدول زیر قضاوت کنید.توجه داشته باشید میزان امتیاز های زیر برای یک پرسشنامه است در صورتی که به طور مثال شما 10 پرسشنامه داشته باشید باید امتیاز های زیر را ضربدر 10 کنید

مثال: حد پایین نمرات پرسشنامه به طریق زیر بدست آمده است

تعداد سوالات پرسشنامه \* 1 = حد پایین نمره

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حد پایین نمره** |  **حد متوسط نمرات** | **حد بالای نمرات** |
| **0** | 120 | 240 |

امتیازات خود را از 60 عبارت فوق با یکدیگر جمع نمایید. حداقل امتیاز ممکن 60 و حداکثر 300 خواهد بود.

نمره بین 0 تا 60 : خشونت خانگی علیه زنان کم است.

نمره بین 60 تا 120 : خشونت خانگی علیه زنان متوسط است.

نمره بالاتر از 120 : خشونت خانگی علیه زنان زیاد است .

* **روایی و پایایی:**

در پژوهش تبریزی برای سنجش اعتبار صوری مقیاس، اولاً سعی شد گویه ها یا سوالاتی که متغیرهای تحقیق را می سنجد از گویه ها و سوالات تحقیقات پیشین که زیرنظر افراد مجرب اجرا شده است به کار گرفته شود، همچنین از تحقیقات موجود نیز تعدادی از گویه ها و سوالات مرتبط با بحث گرفته شده و مواردی نیز شخصاً اضافه گردیده است. آنگاه با مراجعه به اساتید و کارشناسان علوم اجتماعی و با استفاده از راهنمایی های آنها برخی از گویه ها و سوالات که صحت آنها تایید شد نهایتا در تحقیق مورد استفاده قرار گرفت؛ پس از محاسبه ، اندازه ضریب آلفای کرونباخ کل 183/0 بدست آمد، که نشان می دهد پایایی سوالات و گویه های پرسشنامه و مقیاس های مختلف آن در حد کافی می باشد.

* **منبع:**

 محسنی تبریزی، علیرضا؛ کلدی ؛ علیرضا؛ جوادیان زاده، مهدیه . (1391). بررسی وضعیت خشونت خانگی در زنان متاهل مراجعه کننده به مراکز پزشکی قانونی و بهزیستی شهرستان یزد در سال 1389. فصلنامه طلوع بهداشت یزد، 11 (3)، 11 -24 .

1. Dobach & Dobach [↑](#footnote-ref-1)
2. Masamura,W.T [↑](#footnote-ref-2)
3. Heider,F. [↑](#footnote-ref-3)
4. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. Significant others [↑](#footnote-ref-6)